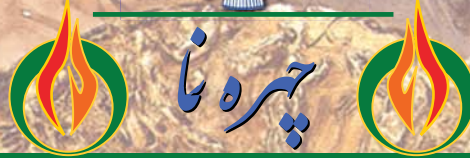


Good Thought  
Good Word Good Deed



www.czcjournal.org



نشریه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

زمستان ۲۷۴۴ زرتشتی، ۱۳۸۵ خورشیدی

سال بیست و چهارم، شماره ۱۳۴

May we be those who shall renew this existence through righteousness



جهانی بودن آیین زرتشتی  
در باره دین زرتشت و مسیح  
کارنامه استاد پورداد و  
شادی و فرهنگ ایران  
فرزان اخلاقی زرتشتی  
اسرار کتاب دیدی نو از دینی گمن

نقاش استاد سلگیا

# جهانی بودن آیین زرتشتی و پذیرش

موبد کامران جمشیدی

«آیین ما، آیینی است جهانی و هرکس که بر پایه‌ی دانش و خرد و با مهر و دلبستگی بپذیرد که زرتشتی باشد، و آنرا با اندیشه و گفتار و کردار نشان دهد، او زرتشتی است و نخستین و واپسین کسی که می‌تواند این را به او بدهد، یا از او بگیرد، خود اوست.»

یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی که، که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم بر امروز و آینده‌ی ما و جامعه‌ی زرتشتی و در اندازه‌ی بزرگتر بر ایرانی و حتی در جهان تأثیرات خودش را داشته، دارد و خواهد داشت، پرسش باز یا بسته بودن جامعه‌ی ما یا به‌زبانی دیگر پذیرش دیگران در درون دین و جامعه‌ی زرتشتی و یا جهانی بودن یا نبودن دین ماست.

بگذارید از همین آغاز این را از همه‌ی شما همکیشان بپرسم که آیا هنوز در اندیشه و باور هیچکدام از شما این باور وجود دارد که کسی که «زرتشتی زاده» نیست نمی‌تواند «زرتشتی شود یا باشد؟»

اگر چنین باشد، به راستی باید گفت که دارنده‌ی چنین باوری از دین و آیین و تاریخ خود آگاه نیست که اگر بود، می‌دانست که ما به هر سو در درون بنگریم، نه تنها هیچ دلیل و مدرکی که نشان‌دهنده‌ی درستی این باور و داوری باشد نمی‌یابیم، بلکه همه چیز نشان از وارون آن دارد که همانا در همه جای دین و آیین و تاریخ سپارش و گوشزد شده که باید هر کسی تا بدانجا که تاب و توان دارد دیگران را به راه راستی و دین بهی رهنمایی کند، و اگر نیز کس و کسانی از این بابت، یعنی به دین آمدن دشواری می‌بینند باید بدانان یاری رسانند.

می‌گویید چنین نیست. پس چرا نمونه‌هایی را شاهد هستیم؟

اهنود گات - یسنای ۳۰ - بند ۲:

«بهترین سخنان را به گوش بشنوید و با اندیشه‌ی روشن بنگرید. سپس هر کدام از شما برای خود بهترین راه را برگزینید...»

اهنود گات - یسنای ۳۳ - بند ۲:

«کسی که در برابر دروغ پرست با زبان یا اندیشه اقدامی کند و یا یکی از پیروان او را به دین بهی در آورد، چنین کسی خشنودی اهورامزدا را فراهم می‌آورد.»

اشنود گات - یسنای ۴۶ - بند ۵:

«اگر دانایی (کسی که پیرو راستی و فرمانبردار آیین است) موفق شود که دروغ پرستی را به دین در آورد، چنین کسی باید پس از حصول اطمینان به یکی از بزرگان دین خبر دهد تا او را از آزار دیگران حفظ بدارد.»

از آیه‌های بالا چنین نتیجه می‌گیریم که اشوزرتشت برای گسترش دین، فشار و زور روا نمی‌دارد و پذیرش آنرا برای هر فرد آزاد گذاشته است. ولی در عین حال برای تبلیغ و شناساندن دین و پذیرفتن جد دینان دستوراتی داده است و بهیچوجه آنرا

اندیشه نیک

کردار نیک

گفتار نیک



“CHEHRENAMA”

چهره‌نمای مرکز زرتشتیان کالیفرنیا - شماره ۱۴۴  
سال بیست و چهارم ۳۷۴۴ دینی زرتشتی،  
برابر با سال ۱۳۸۵ خورشیدی

دانا باید مردم را از دانش خویش بهره‌مند سازد، زیرا شایسته نیست نادان سرگشته ماند. «گات‌ها»  
دانشی را می‌ستاییم که راه نیک نماید، و مردم را به سوی آرمان شایسته‌ای رهبری نماید. (دین‌یشت)  
در آیین زرتشتی نام آموزگار را پیش از نام پدر و مادر آورند، زیرا آموزگار بناکننده و پرورنده‌ی روان آدمی است و ارجمندی تن تا آنگاه است که روان در کالبد او است.  
(آیین‌ی آیین مزدا یسنی)  
زن و فرزند خود را از تحصیل دانش و کسب هنر باز مدار تا در آینده پشیمان نگردی. (اثر بار ماراسپندان)

California Zoroastrian Center  
8952 Hazard Ave.

Westminster, CA 92683

Tel: (714) 893-4737

Fax: (714) 894-9577

CZC Board of Directors' E-mail:  
info@czc.org

CZC Website: www.czc.org

CZC Publications website:

www.czcjournal.org

Submit articles, questions

& comments:

cninfo@czcjournal.org

زیر نظر انجمن دبیران با همکاری نویسندگان

بهره‌گیری از نوشته‌های این چهره‌نما با ذکر مأخذ آزاد می‌باشد.

چهره‌نما در گزینش و ویرایش نوشته‌های رسیده‌ی آزاد است.

دیدگاه‌های بازتاب شده در نوشته‌ها همیشه گویای

دیدگاه‌های انجمن دبیران چهره‌نما نمی‌باشد.

چهره‌نمای مرکز زرتشتیان کالیفرنیا، نشریه‌ی ای است

دینی، اجتماعی، تاریخی، ادبی و فرهنگی و به هیچ‌دسته

و گروه سیاسی بستگی ندارد.

نایب ستینگ و طراحی: A Smart Typesetting

(۰۸۰۰) ۷۲۶ - (۹۴۹)

چاپ: E-Z Printing

6519 S. Sepulveda, Los Angeles, CA 90045

۳۷۰۰ - ۶۴۱ (۳۱۰)

چهره‌نمای مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

به قوم آریایی و یا طبقه خاصی او ویژگی نداده است و حتی از یسنای ۴۶ و بند ۱۲ معلوم می شود که در زمان خود، اشوزرتشت ترویج و اشاعه مذهب تا خاک توران نیز گسترش یافته؛ زیرا در این بندها از فریان Faryana



شهزادی و دیگران در کنکاش موبدان تهران بودند و چه کسی بهتر و داناتر از این زنده یادان که به ما بگویند که دین ما در این مورد چه دیدگاهی داشته و دارد.

بنابراین اجازه بدهید به عنوان یکی دیگر از هموندان این جامعه که پشت

یکی از امرای تورانی که از مزدا **آیین سدره پوشی (آیین زرتشتی شدن) در شهر آسلو** اندر پشت زرتشتی بوده و تا دست کم جانبداری می کند، به نیکی یاد شده است. (۱)

۱۲ پشت من دارای مقام موبد بزرگی و راهنمایان دین در جامعه بوده اند و خود من نیز به آن سرفرازم با استواری و بی تردیدی تمام بگویم که:

«دین زرتشت یا دین بهی، دینی است جهانی و برای تمامی انسان هاست و این خویشکاری یا وظیفه ی ما به عنوان زرتشتی است که برای نشان دادن راستی ها و سرفرازی های دین خود به دیگران کوشا باشیم و اگر کسانی خواستند این آموزش ها را سرمشق زندگی خود قرار دهند آنان را با آغوش باز بپذیریم.» هر پرسش دیگری که در این راستا باشد و یا شرایط روز و زمان نیز تا هر اندازه که این آزادی گزینش را در تنگنا گذاشته باشد باز هم بنیان ها را نمی توان کنار گذاشت و نادیده گرفت. اکنون می مانیم ما و شرایط روز که با خردمندی و هم رأیی و هم اندیشی، و باز تکرار می کنم، زیر پا نگذاشتن بنیان ها، راه کارهای خردمندانه و کارآ برای پیشبرد این کار فراهم آوریم.

در اینجا بی تردید در اندیشه ی برخی این پرسش تکرار می شود که چرا تا زمانی که ما خود در درون جامعه مشکل داریم باید دیگران را به درون بپذیریم و...

پاسخ به این پرسش، نه در نفی کردن بنیان هاست، بلکه در ناتوانی خود ما در حل مشکلات است که باید خود را آزموده تر کنیم و همازوری را گسترش دهیم. از دشواری نهراسیم و این دانش را فرو نگذاریم که دین ما دین دانش و خردمندی و راستی و درستی و... است و اگر به راستی دل و اندیشه ی خود را به آن بدهیم، دیگر ناتوان نخواهیم بود و امید به امروز و فردای بهتر و شادی و خوشبختی برای همگان در دسترس خواهد بود. ما هرگاه که بزرگ بیندیشیم، آن زمان بزرگ نیز خواهیم بود و بزرگ تر نیز خواهیم شد و در این راه بزرگ همه همکار و همیار خواهیم بود.

اکنون بیاییم و به یک پدیده ی دیگر نگاهی بیندازیم. به

به غیر از گات ها در کتاب های دیگر مزدیسنی نیز درباره پذیرش سفارش شده است. شما می توانید به عنوان نمونه به هوم یشت بند ۲۴، به کتاب نهم دینکرد بند ۴ و بند ۲۴ و به فصل ۴۲ کتاب دادستان دینی مراجعه نمایید. بعلاوه در انرپتستان کتاب اول فصل پنجم فقرات ۴ و ۵ وارد است که: «اگر از جد دینان کسی به مذهب زرتشت در آید تمام اولاد او نیز با خود او به دین جدید می گروند، ولی جایز نیست زنش را به اجبار به پذیرفتن دین وادار ساخت...»

و در فصل چهارم فقره ۱۶ همان کتاب (کتاب اول اثرپتستان (۲) نوشته شده است که:

«اگر زر خریدی کیش مزدیسنی قبول کند، او دیگر بنده و زر خرید نیست و ارزش او باید پرداخت شده، آزاد گردد.»

با مطالعه ی مندرجات کتاب دینی معلوم می شود که امر ترویج و تبلیغ مذهب کاری شایسته است و اگر به سایر ادیان نیز نظر افکنیم، می بینیم که پیروان همه مذاهب در ترویج دین خود نهایت کوشش را دارند. ما زرتشتیان نیز اگر ایمان داریم که دینمان یکی از مذاهب زنده و بزرگ دنیاست و برای تمام مردم جهان سودمند می باشد، بایستی در امر تبلیغ کوشا باشیم. اشخاصی را که مایل به قبول دین زرتشتی هستند بپذیریم، و در حقیقت ره چنان رویم که رهروان رفته اند.

با درود از سوی کنکاش موبدان تهران - اردشیر آذرگشسب. پاره ی بالا برداشت شده است از نامه ای که انجمن موبدان تهران در پاسخ به نامه ای که در مورد سدره پوشی آقای Joseph Peterson و مخالفتی که برخی از موبدان پارسی با آن کرده بودند، شده بود، نوشته اند که سندی است بسیار جالب و معتبر و تاریخی و در زمانی نیز نوشته شده است که تمامی بزرگان دین ما در یک نسل پیش یعنی موبدان بزرگ فیروز و اردشیر آذرگشسب (که نام او در پایین این نامه است)، رستم



## اخبار مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

نوشته ی: مهناز بهمردیان

### سعیدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز

**مُرده آنست که نامش به نکویی نبرند**

هفتم ماه اکتبر ۲۰۰۶، برابر با پانزدهم مهر ماه ۱۳۸۵ خورشیدی، سالروز روانشاد ارباب رستم گیو در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا بر پا گردید. در ساعت ۴ پسین موبد بهرام شهزادی مراسم را با اوستاخوانی آغاز کردند و به روان پاک ارباب رستم گیو درود فرستادند. سپس گزارش کوتاهی از زندگی نامه پر افتخار ایشان گفته شد. روانش شاد و یادش گرامی باد.



روانشاد ارباب رستم گیو

پس از آن از دوستان ارانی که از راه دور و نزدیک در این مراسم شرکت کرده بودند دعوت به صرف شام گردید. نام همکیشان گرامی که با همبستگی بسیار در فراهم کردن شام از بامداد تا پسین زحمت کشیده و سنگ تمام گذاشتند از قرار زیر می باشد:

ایراندخت انوشیروانی، فرانک گشتاسبی، ماندانا مزدیسنی، پریچهر نمیرانیان، فرشید نمیرانیان، سهراب خسرویانی، میترا دینیاری بهمردیان، مهرناز گیو، آرزو پولاد زندی، کتایون مهربانی، بانو شهزادی، آرمیتی یزدانی، بانو یزدانی، منیژه اردشیری، مهناز دینیاری بهمردیان. چنانچه نام بهدینی از قلم افتاده، نهایت پوزش ما را بپذیرید.

هم چنین سپاس فراوان به همه کسانی که پس از پایان مراسم، مرکز را یاری کردند. شادکامی و تندرستی را برای یک یک این همکیشان آرزو مندیم. بشود که در کردن کار نیک همگی همزور شویم.

هم چنین در هفتم اکتبر ۲۰۰۶، برابر با پانزدهم مهر ماه ۱۳۸۵ خورشیدی، بزرگداشت گرانمایه روانشاد ابراهیم پورداود، استاد و بنیانگذار کرسی گاتاها شناسی در دانشگاه تهران، در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا برگزار گردید.

سخنرانانی به زبان فارسی و انگلیسی از زندگی پر افتخار استاد و خدمات پر ارزش ایشان برای ایران و ایرانیان گفتگو کردند. نخست آقای ویراف سروشیان سخنانی به قلم آقای احسان یارشاطر به زبان انگلیسی بیان کردند که نشانگر عشق و

واژه ی «زرتشتی زاده». یک زرتشتی زاده کیست؟ آیا کسی است که از پدر و مادری زرتشتی زاده شده باشد و یا اگر پدر و مادر بزرگ او زرتشتی بوده باشند، باز هم می توان او را زرتشتی زاده به شمار آورد؟

آیا تا چند پشت می توان این پدیده را به پس برد؟ آیا ایرانیانی که چند پشت در پشتشان زرتشتی بوده و سپس به هر سببی از دین بیرون رفته اند، اما امروز می خواهند به دین نیاکانی خود بازگردند را می توان زرتشتی زاده به شمار آورد؟ پاسخ را به خرد و داوری خودتان وامی گذارم. اما دوباره می گویم که دیدگاه در این مورد هرچه باشد، در بنیانی که در بالاتر بیان شد، اثری ندارد.

بنابراین بیاییم و یکبار برای همیشه، این اندیشه را از سر بیرون کنیم و بپذیریم که بر پایه ی دین و آیین و تاریخ و نیاکان و راهنمایان دینی از دیروز تا امروز، دین ما دینی جهانی است و هر آنکس که بر پایه ی دانش و خرد خود و با مهر و دلبستگی بپذیرد که زرتشتی باشد و بیندیشد و بگفتارد و بگردارد او زرتشتی است و نخستین و واپسین کسی که می تواند این را به او بدهد، یا از او بگیرد خود اوست!!

سخن تنها در جایی است که این دلبستگان به راه و آیین زرتشت می خواهند که با همکیشان و هم اندیشان خود در یک زندگی اجتماعی مشارکت کرده و در سرنوشت آنان شریک گردند. اینجاست که سخن از قراردادهای اجتماعی و دینی به میان می آید. مانند «سدره پوش» شدن، برای بیان این گزینش به دیگران و پیمان بستن برای رهروی در راه اشا، و از سوی دیگر دلبستگی نشان دادن به آیین ها و ترادادها و راه و روش زندگی در میان آن گروهی که می خواهند با آن یگانه شوند. چه بسا هستند کسانی که با پذیرش دین از یک سو و هماهنگی و هم رنگی نشان دادن با جامعه به سادگی و با لبخند به پذیرش رسیده اند و یا کسانی که نتوانسته اند آن گونه که باید و شاید به این نزدیکی دست یابند که آنهم با گذشت زمان دگرگون خواهد شد.

### گات ها - سروده چهارم، یسنای ۳۱ بند ۱۱

ای مزدا، زمانی که تو در آغاز با اندیشه خویش،

تن و خرد و وجدان برای ما آفریدی و جان به تن ما دمیدی

و ما را به گفتار و کردار توانایی دادی، خواستی که

ما باور و آیین خود را با آگاهی و به دلخواه خود برگزینیم.

۱- پس از آرام شدن کشور توران بدست اسفندیار موبدان و یاوران کیش زرتشتی برای گسترش و آموزش دین به شهرهای ترکستان چین روانه می شوند و زرتشت درباره آنان می فرماید:

«تو ای فروشتر که با پارسیان دیگر به آن سوی کشور برای گسترش آیین روانه هستی،

امیدوارم کامیاب گردی.» موبد رستم شهزادی، نسک دین دانش، رویه ۴۱

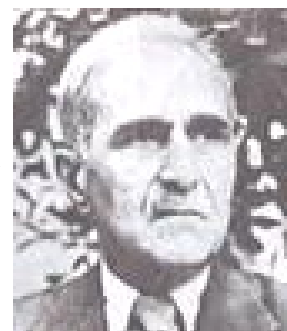
۲- انریتستان یا هیریدستان نسکی است کهن که به همراه نیرنگستان از برگزاری نمازها و دیگر آیین های دینی سخن می گوید. نوشته های این دو نسک در ناسامانی ها زبان های فراوان دیده و کمی از آنها به دست ما رسیده است.

آماژ از این گام بزرگ برپا کردن مرکزی می باشد که همبستگی و هم‌آزوری زرتشتیان در جهان را یاری دهد. ساختمان این بنیاد در مرکز شهر پاریس بنا شده.

دل‌بستگی استاد پورداود نسبت به ایران باستان و آیین کهن ایرانزمین بود.

پس از آن آقای بهرام افشار بیاناتی به قلم پدر خویش آقای ایرج افشار به زبان فارسی بیان کردند که خاطراتی شیرین و دلنشینی بود که آقای افشار از استاد پورداود داشتند. سپس آقای علی مکی چکیده‌ای از زندگی پر افتخار استاد را نقل کردند و تنها فرزند ایشان، سرکار خانم پوراندخت پورداود نفیسی را به همه دوستان شناسایی کردند. به پاس خدمات استاد پورداود ارمانی ارزنده از سوی مرکز زرتشتیان کالیفرنیا به دختر ایشان پیش کش گردید.

هم چنین فرصتی مناسب بود تا با فرزندان پوراندخت، آن‌هایتا، پروین و آرش که در این بزرگداشت شرکت کرده بودند آشنا شویم. بشود که مرکز زرتشتیان همواره مکانی برای ارج گذاشتن به زنان و مردان استاندوست، سربلند و میهن پرست



روانشاد استاد پورداود باشد.

در پایان خانم منیژه اردشیری عضو هیئت مدیره مرکز زرتشتیان از پوراندخت خانم درخواست کردند تا به شماری از دانش آموزان هم‌کیش که در مدت سال تحصیل نمرات عالی گرفته‌اند ارمان‌هایی پیش کش کنند. نام این دانش آموزان به قرار زیر است: مرجان سلامتی پور، وستا گشتاسبی، نوشین گشتاسبی، رؤیا بهمدریان، اشکان سلامتی پور، مهربان گشتاسب پور، بهاره آبادیان، تانیا خدایار، آن‌هایتا امل ساد. سپس فراوان از خانم و آقای خدایار که با دهش نیک خود این دانش آموزان را دلشاد کردند. از آقای گشتاسب وفاداری که گویندگی برنامه را به عهده گرفته بودند سپاسگزاریم.

هم چنین از آقایان شاه بهرام پولادزندی و ساسان سروشی که همواره مرکز را در قسمت نور و صدا یاری می کنند، بسیار سپاسگزاریم.

### نوشته‌ی آرمان آرمانه

در ماه اکتبر امسال مرکز زرتشتیان کالیفرنیا مهماندار دو سخنران برجسته بود که با شور و شوق بسیار بهدینان را از آخرین اخبار پیشرفت‌های دین بهی در جهان آگاه کردند. بهدین هومر آبرامیان در مورد کانون جهانی زرتشتیان در پاریس که به تازگی ساختمان بزرگی را خریداری کرده سخن گفتند.



عکس از: اردشیر باغخانیان از راست به چپ: آقای هومر آبرامیان و آقای آرمان آرمانه



دکتر اردشیر انوشیروانی

دکتر اردشیر انوشیروانی سخنران دیگر این کنفرانس و عکس‌هایی از سفری که به همراه همسرشان بانو شیدا انوشیروانی به تاجیکستان داشته، بر پرده بزرگ به تماشا گذاشتند و با گفتار شیرین خود همگان را از کشور تاجیکستان و گرایش مردم این سرزمین به دین بهی آگاه ساختند.

دولتمردان و مردم تاجیک روز به روز به اندیشه‌ها و باورهای نیاکان خود بیشتر آشنا شده و یک رنسانس دینی فرهنگی در این سرزمین زرتشت دوباره شکوفه زده ●

# چرا من زرتشتی شدم؟



گفتگوی دکتر خسرو خزاعی (پردیس) با نویسنده و مورخ فرانسوی، مونیک زتلاوی که به آیین زرتشت گرویده و امروز یکی از هواداران سرسخت این آیین در فرانسه می باشد.

من مونیک زتلاوی را در زمستان ۲۰۰۳ شناختم. او از پاریس به بروکسل و به «کانون اروپایی برای آموزش جهان بینی زرتشت» آمده بود تا کتاب جدید خود را به نام «فرزندان زرتشت در هند و در ایران» در بلژیک معرفی کند و در یک برنامه تلویزیونی شرکت نماید.

در آن روز و روزهای پس از آن ما بسیار درباره زرتشت و آیین او گفتگو کردیم، از گذشته های دور و نزدیک و آینده این آیین مقدس سخن راندم. و این گفتگو هیچ گاه قطع نشد و تا امروز ادامه پیدا کرده.

مونیک زتلاوی که در اصل یهودی می باشد، در ۳۰ اکتبر ۲۰۰۴ در «کانون اروپایی برای آموزش جهان بینی زرتشت» در بروکسل رسماً به آیین زرتشت وارد شد. و در همان زمان ۱۷ نفر از ایرانیان مقیم در بلژیک و در هلند هم در برابر انبوهی از جمعیت به این آیین مقدس گرویدند.

موبدانی که سدره پوشی ایشان را انجام دادند، دکتر علی اکبر جعفری از

آمریکا، بانو فتانه فرید از آمریکا و موبد کامران جمشیدی از سوئد بودند.

گفتگوی زیر برای «نامه ماه» در ۲۵ ژانویه ۲۰۰۶ انجام گرفته است:

■ پردیس: می دانم که شما نه تنها در اصل یهودی هستید، بلکه سال ها بود که در جامعه و کانون یهودیان لیبرال در پاریس فعالیت می کردید، و در این زمینه نوشته های زیادی از جمله کتاب «Shaom India» را درباره یهودیان هند نوشته اید، چگونه شد که ناگهان از هواداران سفت و سخت آیین زرتشت شدید؟

● زتلاوی: این دگرگونی در من ناگهانی نبود. زمانی که من به هند برای پژوهش درباره یهودیان هند رفته بودم، با جامعه پارسی در آن کشور آشنا گردیدم و کم کم با آیین زرتشت آشنا شدم. گات ها را خواندم و به تاریخ درخشان ایران و زرتشتیان و خدمتی که زرتشت به فرهنگ جهان کرده بود، پی بردم و کنجکاوی در من نسبت به آیین پدیدار شد.

در سفرهای بعدی به هند، کم کم من خود را یک زرتشتی یافتم و همانطور که شما در مقاله تان که به فرانسه ترجمه شده «میلیون ها زرتشتی در جهان اند که نمی دانند زرتشتی هستند.» نوشته اید، من هم به این نتیجه رسیدم که من همیشه

زرتشتی بوده ام، بدون اینکه خودم بدانم.

بنابراین تصمیم گرفتم که در این باره بیشتر پژوهش کنم.

یک سال بعد سال ۲۰۰۱، نتیجه پژوهش های خود را در کتابی به زبان فرانسه به نام «اینگونه فرزندان زرتشت بسر می برند: زرتشتیان در هند و در ایران» در پاریس به چاپ رساندم.

■ پردیس: پژوهش در آیین زرتشت و علاقه به آن یک چیز، ولی ورود رسمی به این آیین چیز دیگری است. کی و چرا تصمیم به این گزینش بزرگ گرفتید؟

● زتلاوی: آشنایی با شما و گفتگوهایی که در این زمینه با هم داشتیم و هم چنین موقعیت مناسبی که در زمان کنگره جهانی درباره فرهنگ زرتشت در بروکسل در اکتبر ۲۰۰۴ که بوسیله کانون برگزار شده بود، پیدا شد برای من تعیین کننده بود.

■ پردیس: واکنش جامعه یهودی در فرانسه در این باره چگونه بود؟

● زتلاوی: این واکنش نابرابر بود. بسیاری آنرا پذیرفتند و بسیاری هم از کار من خشمگین شدند، ولی رویهمرفته چون ما با یهودیان لیبرال کار می کردم، آن واکنش ها غیرقابل تحمل نبود.

■ پردیس: من یادم است زمانی که کانون یهودیان لیبرال فرانسه در پاریس برای یک نشست میان دینی از من فراخوانی کرده بودند که به پاریس رفته و درباره زرتشت سخنرانی کنم، شما هم با احساس در این زمینه گفتگو کردید. آیا یهودیان حاضر در آن نشست از گفته های شما درباره آیین زرتشت که بخواهی نخواهی بسیاری از آداب و رسوم یهودیان را زیر پرسش می برد، جا نخوردند؟

● زتلاوی: چرا! جا خوردند ولی تمام چیزهایی که من گفتم حقیقت بود و حتی خاخام برگزار کننده هم که آنجا بود بطور خصوصی پذیرفت.

■ پردیس: چه چیزی در آیین زرتشت بیش از همه توجه شما را جلب کرده، که نمی توانین در دین یهودی پیدا کنید؟

● زتلاوی: بزرگ ترین چیزی که مرا به آیین زرتشت کشیده چیزی است که در هیچ کدام از آیین های سامی مانند یهودی، مسیحی و اسلام نیست، و آن احترام زیاد به زندگی است. نه تنها زندگی انسان ها، بلکه به زندگی جانوران و گیاهان و بطور کلی طبیعت است که ارج و ارزش داده شده. برعکس، ادیان سامی همگی بوی مرگ می دهند. بوی گناه می دهند. بوی دروغ می دهند.

زرتشت تنها آیین و فلسفه ای است که دروغ را بالاترین لغزش در آیین خود به حساب آورده، در صورتیکه در آیین های سامی دروغ گفتن و مردم را فریب دادن چیز است عادی و در بسیاری از موارد پذیرفته شده.

■ پردیس: امروز بسیاری از مردمان به ویژه ایرانیان به گونه بی سابقه ای به آیین زرتشت روی می آورند و این

آیین قطب نیرومندی شده که اگر شرایط سیاسی یا اجتماعی اجازه دهد جامعه ایران را از بیماری «اسلام زدگی» برای همیشه نجات خواهد داد. شما این پدیده را چگونه تعبیر می کنید؟

● زتلاوی: البته بیشتر ایرانیانی که به آیین زرتشت روی می آورند، آنهایی هستند که از اسلام مأیوس شده و دیده اند که در سده ۲۱، این دین چیزی ندارد که به آنها بدهد، ولی از دیدگاه من، آیین زرتشت تنها به ایرانیان تعلق ندارد، بلکه این آیین میراث و گنجینه بشریت است و تمام.

انسان ها باید از آن بهره بگیرند. آیین زرتشت جهانی است و من اطمینان دارم که با سازماندهی بهتر، بیش از پیش سایر ملت ها هم به این آیین روی خواهند آورد.

■ پردیس: آیا شما نقطه ضعفی در آیین زرتشت می بینید؟

● زتلاوی: تنها نقطه ای که من می توانم به آن اشاره کنم اینست که آیین زرتشت تنها کسانی را به خود می کشد که از یک فرهنگ بالایی برخوردار هستند و درک درست آن برای عامه سخت است.

از دیدگاه من توده مردم عامی که فرهنگی جز فرهنگ خرافات نمی شناسند، هنوز آمادگی برای گرویدن پیدا نکرده اند، ولی با ابزارهای ارتباطی امروزی و آگاهی و گسترش یک فرهنگ جهانی، این مسئله هم حل خواهد شد. من با شما موافقم که سده بیست و یک، سده زرتشت خواهد بود. ■

## برنامه های آینده مرکز زرتشتیان

- ۱ - سالروز درگذشت اشوزرتشت گاهان بار چهار میدیارمگاه برابر با سه شنبه ۲۶ دسامبر ۲۰۰۶ از ساعت ۴ پسین.
- ۲ - جشن سال نو ۲۰۰۷ (شب ژانویه) با هنرمند گرامی رؤیا، یکشنبه ۳۱ دسامبر ۲۰۰۶ از ساعت ۸ شب.
- ۳ - مراسم یادبود مروارید خانم گیو، یکشنبه ۱۴ ژانویه ۲۰۰۷ از ساعت ۴ پسین.
- ۴ - جشن سده، شنبه ۲۷ ژانویه ۲۰۰۷ از ساعت ۵ پسین.
- ۵ - روز عشاق (Valentins Day) شنبه ۱۰ فوریه ۲۰۰۷، این برنامه به زودی به آگاهی همگان می رسد.
- ۶ - پُرسه همگانی اورمزد و اسفند ماه روز، چهارشنبه ۱۴ فوریه ۲۰۰۷ از ساعت ۴ پسین.
- ۷ - گاهان بار چهره همس پت میدیم (برابری روز و شب) روز سپتامد و ماه گانیو برابر با یکشنبه ۱۸ مارچ ۲۰۰۷ از ساعت ۴ پسین.
- ۸ - جشن زاد روز اشو زرتشت (ششم فروردین) و نوروز، شنبه ۲۴ مارچ ۲۰۰۷

# ویژگی های فرهنگ ایران

## فرهنگ ایران شادی بخش، این جهانی و گروه گرا است.

(سخنرانی دکتر زرتشت آزادی در جشنواره‌ی آموزشی مرکز زرتشتیان کالیفرنیا ۲۳ نوامبر ۱۹۹۷)

اگر آیین های گروهی شادی گرا باشند و آماجشان بیشتر خوشی مردم در همین جهان باشد و همه گرا باشند، می توان گفت فرهنگی که این گونه آیین ها را دارد، فرهنگی شادی گرا است، روی به آسایش مردم در این جهان دارد و همگان دوست است. چنین فرهنگی، انسانی است و بخوبی در خور جهان امروز می باشد.

در این گزارش، من در سه گامه نشان خواهم داد که فرهنگ ایران همه ی این سه ویژگی برجسته (شادی گرایی - این جهانی - همه گرایی) را دارد.

### گامه یکم - بررسی شادی گرایی

همانگونه که کسان را می توان به شادی گرا و اندوه گرا دسته بندی کرد، آیین های گروهی را هم می توان به شادی گرا و اندوه گرا بخش نمود. آیین های شادی گرا آنهايند که برای شادی کردن، مردم را به دور هم می آورند. آیین های اندوه گرا آنهايند که برای نشان دادن اندوه، مردم را گرد می آورند. نمونه ی آیین های شادی گرا جشن های همگانی و نمونه ی آیین های اندوه گرا، سوگواری های همگانی است. اکنون به فرهنگ ایران می نگرم و جشن های همگانی و سوگواری های همگانی را در درازای یکسال برمی شمارم.

چیزی را که انگلیسی زبانان culture می گویند، ما فارسی زبانان «فرهنگ» می گوئیم. فرهنگ فرآورده زندگی گروهی است. فرهنگ را ماندک گروهی (میراث اجتماعی) نیز می گویند از اینرو که از دودمانی (نسلی) به دودمان دیگر می رسد. دودمان ها به جهان می آیند، زندگی می کنند و می میرند، ولی فرهنگ، اگر مردم نگاهش بدارند، با دودمان های تازه می ماند و با آنان زندگی را پی می گیرد. فرهنگ به اندیشه ها، جهان بینی، رفتار و کردار مردم، سوی (جهت) می دهد و برای کوشش های آنان بنیاد و فرنود (دلیل) فراهم می سازد. اینکه مردم، چگونه مردمی اند، بستگی به این دارد که چگونه فرهنگی دارند.

فرهنگ بخش هایی گوناگون دارد. برجسته ترینشان زبان، ارزش ها، روش ها، سراندیشه ها، هنرها و آیین های گروهی است. این نوشتار گزارشی از آیین های گروهی در فرهنگ ایران است.



آیین های گروهی (Social Custom) ترادادهایی (سنت ها، Traditions) هستند که از گذشته های دور در فرهنگ ما مانده اند و مردم آنها را به گونه گروهی یعنی با هم، و نه تک تک، انجام می دهند. آیین های گروهی مردم را به گردهم می آورند و به آنان شناسک (احساس) همبستگی و یگانگی می دهند. این شناسک، هم کسان را از بستگی با گروه خرسند می سازد و هم پابندگی گروه را فراهم می کند. نمونه آیین های گروهی، جشن های همگانی و سوگواری های همگانی اند. یکی از راه های پژوهش در فرهنگ مردم، پژوهش در آیین های گروهی آن مردم است. آیین های گروهی را از چند روی می توان پژوهش کرد. من در این پژوهش از سه روی به آیین های گروهی فرهنگ ایران نگریسته ام که اینهايند:

۱- اینکه روشن سازم که آیین های گروهی، بیشتر شادی گرایند یا اندوه گرا.

۲- اینکه روشن سازم که آیین های گروهی آماج نخستینشان آسایش و خوشی مردم در این جهان است یا در جهان دیگر.

۳- اینکه روشن سازم که آیین های گروهی بر روی هم بنیادشان تک گرایی (فردپرستی) است یا همه گرایی.

#### سوگواری های همگانی

زِفِر (صفر، هیچ) ۳

#### جشن های همگانی

نوروز  
زاد روز زرتشت  
سیزده بدر  
مهرگان  
یلدا  
سده  
چهارشنبه سوری  
یازده جشن ماهیانه ۱  
شش گاهنبار ۲

بر هم (جمع) ۲۴

چنانکه می بینید در فرهنگ ایران، در درازای یکسال ۲۴ جشن همگانی است، ولی سوگواری همگانی هیچ نیست. بنابراین فرهنگ ایران، فرهنگ جشن و شادی است.



آیا بیشتر آیین‌های گروهی، همه‌گرایی یا تک‌گرا (فردپرست). به گفته دیگر آیا آیین‌ها به نام کس ویژه‌ای برگزار می‌شود، یا بر کس یا نمی‌فشارد و همگانی است. آیین‌های همه‌گرا، برابری و مردم‌سالاری را پیش می‌برند و آنرا بیشتر می‌خواهند. از این دیدگاه آیین‌های گروهی فرهنگ ایران را می‌نمایانم:

آیین‌های تک‌بنیاد (تک‌گرا)	آیین‌های همه‌بنیاد (همه‌گرا)
زاد روز زرتشت	نوروز سیزده بدر مهرگان یلدا سده چهارشنبه‌سوری یازده جشن ماهیانه شش‌گانه‌بار دو تا پرسی همگانی
۱	برهه ۲۵

این پیچازه (جدول) نشان می‌دهد که آیین‌های گروهی در فرهنگ ایران تک‌گرا نیستند، و برای یک یا چند کس، نهاده نشده‌اند، بلکه گروه بنیادند. در برابر ۲۵ آیین سالیانه که همگی گروه بنیادند تنها یک آیین، زاد روز پیامبر است که برای یک کس است.

### بازیافت (نتیجه)

این پژوهش و سنجش‌های سه‌گانه‌ای که گزارش شد، آشکار می‌سازد که:

۱- فرهنگ ایران فرهنگی شادی‌گرا است، شادی را می‌پرورد و رواگ می‌دهد.

۲- فرهنگ ایران فرهنگی این جهانی است و به آسایش و خوشی مردم در این جهان ارج می‌گذارد. بر بنیاد فرهنگ ایران، مردم در این جهان باید از داده‌های خداوند بهره‌مند گردند و خوش باشند.

۳- فرهنگ ایران همه بنیاد و همه‌گرا است. تک‌پرستی را ارزش نمی‌گذارد. همه‌گرایی و مردم‌سالاری را رواگ می‌دهد. فرهنگی که شادی‌گرا، این جهانی و همه‌گرا است، شادی و رفاه و آسایش را در این جهان برای همه می‌خواهد. فرهنگ ایران چنین است و از اینرو در خورد زمان ما است و با زندگی انسانی در هزاره سوم ترسای بخوبی هماهنگی دارد.

تنها دانستن اینکه چنین فرهنگ والایی داریم، پس نیست. باید در شناساندن آن به دیگران، بکوشیم، خود، آموزش‌هایش را بکار بندیم و فرهنگ را پرورش دهیم. از کارهای بایسته‌ای که

بایسته یادآوری است که سوگواری میهنی ایرانیان، تا زمان ساسانیان، سوگ سیاوش بود که سالی یکبار برگزار می‌شد. پس از افتادن ساسانیان و چیرگی بیگانگان بر سرزمین و مردم ایران، آن سوگواری میهنی کم‌رنگ شد و کم‌کم فراموش گردید. اکنون سوگواری میهنی که همه ایرانیان در آن انبازی کنند، نداریم.

### گامه دوم - بررسی این جهانی و آن جهانی

راه دیگر برای بررسی آیین‌های گروهی این است که روشن سازیم که آیا انگیزه آیین‌ها، زندگی و آسایش این جهانی است یا چیزهایی است که می‌گویند پس از مرگ روی خواهد داد. فرهنگی که بیشتر آیین‌های گروهی رو به جهان دیگر دارد، به زندگی و آسایش و خوشی مردم در این جهان ارج چندانی نمی‌نهد و در چنین فرهنگی مردم باید در این جهان کارهایی بکنند تا شاید در جهان دیگر از کار خود بهره بگیرند. اگر بیشتر یا همه آیین‌های گروهی رو به این جهان داشته باشند، زندگی و خوشی مردم در همین جهان دارای ارزش است و مردم در همین جهان باید در شادی و خوشی باشند، گرچه نیازی نیست که جهان دیگر را هم فراموش کنند.

ببینیم آیین‌های گروهی فرهنگی ایران در درازای یکسال در کدام دسته جای می‌گیرند:

سوگواری‌های همگانی آن جهانی	جشن‌های همگانی این جهانی
دو تا پرسی همگانی سالیانه	نوروز زاد روز زرتشت سیزده بدر مهرگان یلدا سده چهارشنبه‌سوری یازده جشن ماهیانه شش‌گانه‌بار
۲	برهه ۲۴

این پیچازه (جدول) آشکار می‌سازد که آیین‌های گروهی فرهنگ ایران بیشترشان انگیزه این جهانی دارند و برای آسایش و خوشی مردم در همین جهان برگزار می‌شوند. در برابر ۲۴ جشن سالیانه که همگی انگیزه این جهانی دارند، تنها دو تا پرسی همگانی هست که به یادبود کشته شدگان جنگ‌های میهنی و نیز برای آمرزش خواهی کسانی که به تازگی در گذشته‌اند، برگزار می‌شود.

### گامه سیم - بررسی همه‌گرایی یا تک‌گرایی

روش سیم در پژوهش آیین‌های گروهی این است که روشن سازیم که

در پیش داریم یکی این است که جشن‌ها را همگی و همه ساله برگزار کنیم و آنها را بدست فراموشی نسپاریم. دیگر اینکه سراینندگان و آهنگ‌سازان ایرانی باید برای هر جشن سرودی بسازند، تا در آغاز هر جشن ایرانیان آن سرودها را به گونه گروهی بخوانند. برای جشن‌ها سرود داریم که یشت‌ها هستند، ولی یشت‌ها نه از دید نوشتار در خور زمان کنونی‌اند و نه از دید مایه. ما به

سروده‌هایی با واژه‌های امروزی پارسی و با مایه‌ای که پسند جهان‌نو باشد، نیاز داریم. امید آنکه سراینندگان و هنرمندان ایرانی به این نیاز فرهنگی پاسخ دهند.

#### پای نامه

۱- در گاهنامه ایرانی روزهای ماه، هر یک نامی دارند. در هر ماه در یکروز نام ماه و نام روز یکی می‌شود. در چنین روزی جشن‌همگانی می‌گیرند. نام جشن به نام روز و ماه است مانند آزرگان، دیگان، بهمن‌گان... در دوازده ماه سال، دوازده جشن از این گونه گرفته می‌شود. چون من مهرگان را جدا نوشته‌ام دیگر جشن‌های ماهیانه یازده تا می‌شوند.

برای آگاهی بیشتر بنگرید به: موبد اردشیر آذرگشسب: مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان، تهران، دی ماه ۱۳۵۲، رویه‌های ۲۲۶ تا ۲۴۰

۲- گاه‌نبارها شش جشن‌اند که در درازای سال از اردیبهشت ماه تا اسفند ماه برگزار می‌شوند و ریشه در زندگی کشاورزی دارند.

برای آگاهی بیشتر بنگرید به: هاشم رضی؛ گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، سازمان انتشارات فروهر، تهران، بهمن ماه ۱۳۵۸، رویه‌های ۹۳ تا ۱۰۶

۳- واژه زفر، اوستایی است. همین است که تازیان آنرا گرفته و «صفر» کرده‌اند.

بنگرید به ابوالقاسم پرتو؛ واژه‌یاب، جلد ۲، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۳، رویه ۱۰۲۱

## زن و فردوسی

نوشته‌ی: دکتر خدایار دینبیری

برخی از ناباوران تهمت ضد زن را به فردوسی روا داشته‌اند. تنها در یک باره موقعی که سیاوش بوسیله افراسیاب کشته شد، رستم که استاد سیاوش بود و علاقه شدیدی به او داشت، وقتی این موضوع را شنید با شتاب به دربار کاووس شاه رفت و مقصر اصلی را که سودابه بود، کشت.

در اینجا فردوسی از زبان رستم گفته است:

زن و اژدها هردو در خاک به

جهان پاک از این هردو ناپاک به

اما فردوسی در همه موارد زنان را بخوبی ستوده است. حتی در مورد سودابه وقتی کیکاوس شاه خواستار او شد فردوسی گفته است:

که از سرو بالاش زیباتر است

ز مشک سیه بر سرش افسر است

به بالا بلند و به گیسو کمند

زبانش چو خنجر، لبانش چو قند

فرو هشته گیسو ز سر تا زمین

ز ایزد بر آن ماه باد آفرین

بهشتیست آراسته، پر نگار

چو خورشید تابان به خرم بهار

هم چنین درباره‌ی فرنگیس دختر افراسیاب و زن سیاوش فرموده است:

قدی دید سرو و رخ‌ی دید ماه

فرو هشته در هردو زلف سیاه

دو رخسار زیبای همچون قمر

دو چشمش ستاره بوقت سحر

دهانی پر از در، لبی چون عقیق

تو گفتی ورا زهره آمد رفیق

### دهان و لبش بود گوهر فشان

سخن گفتنش بود گوهر نشان

فرشته به خوی و چو عنبر به بوی

به دل مهربان و به جان مهرجوی

نبود اندر او نیز یک چیز زشت

تو گفتی مگر حور بود از بهشت

هم چنین درباره‌ی دختر شاه سمنگان بنام تهمینه (مادر سهراب) فردوسی فرموده است:

دو ابرو کمان و دو گیسو کمند

به بالا به کردار سرو بلند

بنا گوش تابنده خورشیدوار

فرو هشته ز و حلقه گوشوار

لبان از تبر زد زبان از شکر

دهانش مکلل به در و گهر

ستاره نهان کرده زیر عقیق

تو گفتی در او زهره آمد رفیق

دو رخ چون عقیق یمانی به رنگ

دهان چون دل عاشقان گشته تنگ

درباره‌ی دختر زابلی فردوسی فرموده است:

یکی دخترش بود کز دلبری

پری را به رخ کرده از دل بری

به کاخ اندرون بت به مجلس بهار

در ایوان نگار و به میدان سوار

دل آشوب دلبند آفاق بود

بخوبی چو ابروی خود طاق بود

بلا را بلندی ز بالای او

دو گیسو سر از حلقه تا پای عود

لبش مرده را باز دادی روان

ز دیدار او پیر گشتی جوان

بنام آن پری رخ سمن ناز بود

گل و یاسمن را از او ناز بود

## گزارشی درباره دین زرتشت و دین مسیح

خوانندگان گرامی، پیش از اینکه نظر شما را به برنامه (آرامش مسیحیان) که هر هفته در بامداد روز یکشنبه از سوی کشیشان ایرانی مسیحی پخش می‌شود جلب نمایم، چون یکی از کشیشان از روی ناآگاهی نسبت‌های ناروایی را به دین و آیین زرتشتی داده بود، و بانویی از کانادا با رد کردن نسبت‌ها پاسخ‌هایی به او داده بود، من هم در نظر داشتم که به عنوان یک فرد زرتشتی بنام پیروز آذری، دیدگاه خود را با او در میان نهم که همان کشیش گفت:

«ما با شما زرتشتیان مسئله‌ای نداریم، و در ضمن خواهش کرد که فرد زرتشتی دیگری روی خط نیاید. از اینرو این نویسنده هم به دلیل کمبود وقت و اینکه گفتگو کردن درباره دین‌های زرتشت و مسیح طولانی خواهد بود، از گفتگو کردن چشم پوشیده، تصمیم گرفتم که دیدگاه خود را در این باره بنویسم تا شاید با دادن گزارشی، دیگران هم از ماهیت این دو دین آگاه گردند.»

از آنجایی که بسیاری از حقیقت‌های دینی و تاریخی در نوشته‌های (نامه ماه) نشریه کانون اروپایی برای جهان بینی زرتشت به سردبیری آقای دکتر خسرو خزاعی (پردیس) گردآوری شده، توجه شما را به نوشتار ایشان بنام: «آیا چگونه و به چه علتی است که چنین شیادان حرفه‌ای این همه دروغ و تهمت را درباره دین زرتشت ساخته و پرداخته‌اند؟» جلب می‌کنم. اکنون دیدگاه «مکیاول» را در این باره بنظر شما خوانندگان گرامی می‌رسانم:

مکیاول سیاستمدار ایتالیایی در سده شانزده میلادی در کتاب «هنر جنگ» می‌نویسد: «اگر می‌خواهی ملتی را به بردگی بکشی، فرهنگ او را، یعنی هویت او را در هم شکن و اگر فرهنگ

او غیر قابل خرده‌گیری بود، تا آنجایی که بتوانی از دروغ استفاده کنی و با دروغ آنرا از پای درآور. چون زمانی که ابزار راستی را در دست نداری، دروغ‌گویی بزرگ‌ترین عامل پیروزی است.»

این شیوه اندیشه را صدها سال پیش از مکیاول، نخست تازیان و سپس تازی پرستان در ۱۴۰۰ سال پیش بخوبی با پیروزی نسبی در مورد ایرانیان، برای درهم کوبیدن فرهنگ و هویت آنها انجام داده‌اند و هنوز هم ادامه می‌دهد. این دروغ‌ها در اطراف چند موضوع کهنه که بارها و بارها ساختگی بودن آنها در کتاب‌ها و نوشتارهای گوناگون ثابت شده است می‌گردند:

مانند دو خدایی بودن آیین زرتشت، ازدواج با محارم (نزدیکان)، حرمسرای شاهان، یکی یا دو گفته‌هایی از نیچه فیلسوف آلمانی، افسانه بودن وجود زرتشت، آتش پرستی در آیین زرتشت، یاد دادن عقل و خرد بوسیله اسلام به آیین زرتشت و دوران پیش از اسلام را عهد جاهلیت نامیدن.

دکتر خزاعی می‌نویسد:

«ما در این سرنامه به خوانندگان ارجمند نشان خواهیم داد که چرا این «دروغ‌های تاریخی» ساخته شدند و چگونه می‌توان با خرد و منطق و با سادگی تمام ساختگی بودن تهمت‌های یاد شده را به نمایش گذاشت و بدمنشی یا سرسپردگی این دروغ پردازان را ثابت نمود. معمولاً،

برای اینکه ببینیم یک آیین یا یک دین درباره زندگی، جهان هستی و شیوه اندیشه و عمل کردن چه دیدگاهی دارد، ما دو منبع یا سرچشمه بنیادین در اختیار داریم:

یکی کتابی است که از بنیانگذار آن آیین و دین در دست ماست و دیگری آداب و رسوم پیروان آن آیین و دین می‌باشد. اگر چیزی خارج از این دو سرچشمه یعنی کتاب بنیانگذار و آداب و رسوم پیروان، گفته یا نوشته شود مسئولیتش با خود گوینده یا نویسنده خواهد بود. در مورد بزرگ‌آموزگار، زرتشت تنها کتابی که از او به ما رسیده و تمام پژوهشگران جهان هم به این نتیجه رسیده‌اند که واژه به واژه آن کتاب مقدس نزدیک به ۴۰۰۰ سال پیش، از زبان خود زرتشت بیرون آمده کتاب «گاتها» یا سروده‌های اهورایی زرتشت است.

از سوی دیگر می‌دانیم که تمام نوشته‌هایی که در کتاب «اوستا» هستند، جز گاتها هیچ کدام نه تنها از بزرگ‌آموزگار، زرتشت نیست، بلکه سده‌ها پس از او حتی در دوران اسلامی بوسیله نویسندگان گمنام که ما هیچ چیزی از آنها نمی‌دانیم نوشته شده‌اند.

و افزون بر آن بیشتر نوشتارهای اوستا زمانی نوشته شده‌اند که زبان گاتها به کلی فراموش شده بود. (مدت ۲۰۰۰ سال) بنابراین نوشتارهای اوستا با نوشتارهای دیگری که در زمان‌های گوناگون نوشته شده‌اند با اینکه دارای ارزش تاریخی می‌باشند، ولی هیچ ربطی چه از دور و چه از نزدیک به زرتشت ندارند. و آن بزرگ‌آموزگار،

نمی‌تواند مسئولیت آنها را بعهده بگیرد. این موضوع دست کم ۲۰۰ سال است که روشن شده و همگی به ویژه آنهایی که کتاب درباره زرتشت می‌نویسند و یا درباره این آیین اهورایی گفتگو می‌کنند، از آن آگاه هستید یا

باید آگاه باشند.

دکتر خزاعی ادامه می‌دهد:

کتاب اهورایی گاتها یعنی تنها کتاب زرتشت، به بیشتر زبان‌های دنیا ترجمه شده و آخرین ترجمه آن هم به زبان فارسی یکماه پیش بوسیله نویسنده این نوشتار از چاپ خارج شد و تا دو ماه دیگر هم ترجمه‌های انگلیسی و فرانسه آن در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت.

در این کتاب مقدس، که تنها کتاب آسمانی برخاسته از فرهنگ ایران است، تنها از یک خدای یکتا بنام «اهورامزدا» نامبرده شده و هیچ خدای دیگری در برابر او وجود ندارد. واژه اهریمن هم در هیچ کجای این کتاب نیامده است. در این کتاب مهم‌ترین آرمان زرتشت رهایی زمین و جاندارانی که در آن زندگی می‌کنند، از ستم و خشم بیدادگری و آموزش یک زندگی آرام و خوشبخت و ساختن یک جامعه پیشرو و آباد می‌باشد.

در کتاب «گاتها» زرتشت از دو شیوه اندیشیدن، سخن گفتن و عمل کردن گفتگو می‌کند. یکی خوب که بر راستی استوار شده که جهان را به سوی خوشبختی و شادمانی و انسان‌ها را به سوی اهورامزدا می‌برد و دیگری بد که به دروغ پیوسته است و جهان را به سوی بدبختی و افسردگی می‌کشاند و از اهورامزدا دور می‌نماید.

از سوی دیگر، در میان پیروان زرتشت هم ما هرگز ندیده‌ایم که یک نفر از آنها بگوید:

«ما دو خدا داریم.» پس این نخستین دروغ تاریخی را چه کسی در آورده؟ و یا به کدام یک از گفته‌های زرتشت در گاتها استناد کرده؟ و برای چه منظور این دروغ را ساخته؟ خودتان حدس بزنید!

در مورد «ازدواج با محارم»، هم ما در هیچ کجای این کتاب مقدس یعنی گاتها ندیده‌ایم که بگوید مردمان

می‌توانند با خواهران و برادران خود ازدواج کنند. اصولاً در این کتاب هیچ‌گاه از زندگی خصوصی مردم سخن گفته نشده تا چه رسد به دستور دادن به این کار یا آن کار.

در سروده هفدهم گاتها که دختر زرتشت (پورچیستا) با یکی از پیروان آن بزرگ آموزگار، بنام جاماسب ازدواج می‌کند، زرتشت روی به دختر خود کرده و می‌گوید: «آن کس را برای همسری خود گزینش کن که به اندیشه نیک و آیین راستی پای بند باشد، پس در این راه، بنام مزدا، نخست با خرد خود رایزنی نما و از او پرسش کن و سپس با آگاهی و آرامش گزینش نما.»

سپس در بندهای بعدی در برابر عروس و داماد از چگونگی خوشبخت زیستن به آنها گفتگو می‌کند.

در میان پیروان آیین زرتشت هم، چه در ایران و چه در هند و چه در هر کجای دیگر، ما ندیده و نشینده‌ایم که کسی با خواهر و برادر خود ازدواج کرده باشد.

در آیین زرتشت مسئول کردار هر کسی خود اوست و نتیجه آنهم به خود همان شخص خواهد رسید، و نه به شخص دیگری. اهورامزدا می‌خواهد که مردمان (و هم چنین جانوران و گیاهان) در این جهان خوشبخت زندگی کنند و شکوفا شوند. و خوشبختی هر کس را در خوشبخت کردن دیگران می‌بیند. تنها چیزی که در آیین زرتشت بد شمرده شده، دروغ و فریب و رنج دادن به مردمان و جانداران می‌باشد و بس.

پس آن نویسنده شیادی که این موضوع را برای نخستین بار عنوان کرده، کیست؟ و شیاد دیگری که به عنوان «استاد و مورخ» آنرا به زرتشت ربط داده، چه کسی یا چه کسانی می‌توانند باشند؟ باز هم خودتان حدس بزنید.

در مورد «حرمسرای داریوش» هم ما هیچ مدرکی درباره آن که بوسیله ایرانیان نوشته شده باشد، نداریم، و کسانی که در این مورد چیزی نوشته‌اند میمون وار

از یک عده نویسندگان اروپایی کپی برداشته‌اند که خود این «نویسندگان» هم از یونانی‌های باستان کپی کرده‌اند. بر هیچکس هم پوشیده نیست که یونانی‌ها در زمان هخامنشیان دشمنان ایران بوده‌اند و حتی اروپاییان هم «هرودوت» مورخ یونانی را «بزرگ‌ترین دروغگوی تاریخ» نامیده‌اند. همین نویسندگان هستند که اسکندری را که جز کشتار و آتش زدن چیز دیگری نمی‌دانست لقب «بزرگ» می‌دهند و او را به مقام خدایی می‌برند و کورش بزرگ را، فقط «کوروش» می‌نامند.

امروز روزی است که شما جوانان ایرانی برای نخستین بار پس از ۱۴۰۰ سال تحقیر و توهین، این بار را بردوش خود گرفته و تاریخ خود را از آغاز تا پایان خود بنویسید. مگر آمریکایی یا انگلیسی یا فرانسوی، تاریخ خود را خود نمی‌نویسد؟

چرا تاریخ ایران باید بوسیله غریبان، تازیان یا تازی پرستان نوشته شود؟ چرا ایرانی نتواند روزی زنجیرهای بردگی و استعمار فرهنگی عرب را در هم بشکند و فردوسی وار هویت و تاریخ و فرهنگ خود را بازسازی کند و منتظر نشود که این و آن بیگانه با چهره‌های گوناگون بجای او زحمت این کار را بکشد؟

در مورد نیچه در «نامه ماه» تیر ماه (جون ۲۰۰۶) مقاله بلند بالایی نوشتیم و خدمات او را به آیین زرتشت ستودیم. نخستین چیزی که ما در آیین زرتشت می‌آموزیم، واژه «اهورامزدا» است و «اهورا مزدا» یعنی به هستی آورنده خرد و یا همانگونه که فردوسی گفت «خدای جان و خرد» است. پس خدای ما، خدای خرد و خدای زندگی است.

در این مقاله تنها هدف ما هشدار دادن به نسل جوان است که این بار دیگر در دام فریب کاران حرفه‌ای که با نقاب و چهره‌های گوناگون و زبانی چرب و نرم

ظاهر می شوند، نیفتند.

دکتر خزاعی ادامه می دهد که:

«بازگشت بزرگ» آغاز شده و دیگر ایست نخواهد کرد، چون خدای خرد و زندگی با ماست.

مراسمی که در کیش زرتشت برگزار می شود، بسیار ساده است و با فرمان های دینی مانند «وندیداد» که به دست مغان مادی پس از زرتشت نوشته شده، تفاوت دارد. نیایش به «اهورامزدا»، نیایش به راستی و نیک اندیشی است. هر کار و گفتاری که از روی راستی انجام شود، ستایش آفریدگار است. پاداش آن نیایش ها، نیرومندی و توانایی انسانی در برابر دروغ و پلییدی است. هر اندازه نیایش ها درست تر و از روی اندیشه پاک و با استواری برگزار گردد، آن نیرو بیشتر می شود.

حفظ احترام و ارزش های خانوادگی، دور کردن پلییدی ها از سامان زندگی بستگان و همشهریان، و مبارزه با آشوب گران که روند گروهی و آرامش کشور را برهم می زنند و نیک اندیشی درباره جهان و جهانیان توان آدمی را افزون تر و بهره کارش را بهتر خواهد نمود. باید به سوی روشنایی رفت و پشت به تاریکی کرد و «اهورامزدا» سرچشمه خردمندی و راستی را ستود. آن ستایش ها که در هر بند «گاتها» نهفته است را باید هر روز خواند و تکرار کرد تا در میدان جنگ زندگی بر ضد نیروهای اهریمنی که بدانندیشی است توانا تر و پیروز شد.

در آیین زرتشت آتش نماد خردمندی و جنبش است در روشنایی است که انسان می تواند راه را از بیراهه بشناسد و با چشم باز به سوی راستی گام بردارد تا به آماج هایی که در سر و دل می پرواند دست یابد. در همه کیش ها روشنایی و آتش را از تاریکی و سیاهی برتر می دانند و به آن ارج می نهند. در هر نیایشگاهی در هر کجای جهان با افروختن شمع و چراغ و لاله و آتش

نشانی از روشنایی در آن می آورند. نخستین بار در آیین زرتشتی این نماد فروزان برگزیده شد و دیگر آیین ها از آن پیروی کردند.

اکنون برگردیم به چگونگی آیین مسیحیت: بنیاد مسیحیت بر دو پایه استوار است. یکی «گناه نخستین» یعنی، شکستن فرمان خدا، از سوی آدم و خوردن از «میوه درخت دانش»، و دیگری انسان خدایی مسیح، یعنی مرگ خدا بر روی صلیب برای آمرزش آن گناه نخستین مردمان که از «آدم» به آنان رسیده بود. در این آیین، عیسی نه تنها پسر خداست، بلکه «خود خداوند» است که به پیکر آدمی در آمده و یا به گفته دیگر، خدا از آسمان به زیر آمده و در کالبد عیسی خانه کرده است، و بنابراین عیسی و خدا یا به گفته انجیل «پدر و پسر» از هم جدا نیستند.

«هر کس که پسر را بیند؛ پدر را دیده است (انجیل یوحنا = ۹:۱۴).

همان خدایی که چند هزار سال پیش در بلوطستان ممری بر خوان ابراهیم، به خوردن نشست و با یعقوب به زور آزمایی پرداخت، و به یعقوب لگد زد و سرانجام به زاری افتاد تا بتواند پیش از طلوع خورشید به آسمان برگردد و همان خدایی است که آدم را برای خوردن میوه ای از درخت دانش از بارگاه خداوندی راند (و زمین را به سبب گناه آدم، لعنت کرد در بخش پیدایش ۳:۱۷).

و فشرده این داستان چنین است که خدا پس از پایان گرفتن کار آفرینش چون «حوّا» را آدم حساب نمی کرد، تنها با «آدم» به گفتگو نشست، و به او گفت از میوه همه درختان باغ بخور، اما «از درخت معرفت نیک و بد نخور، که هر آینه خواهی مُرد»، (پیدایش ۲: ۱۷).

از نوشته های کتاب مقدس چنین برمی آید که آدم توجهی به این درخت نداشت، اما از دید «حوّا» شکوه این باغ به همان درخت دانش بود.

حوّا به آدم گفت: چرا چشم جان خود را باز نمی کنی تا راستی ها را ببینی. خداوند بنده ی دانش آموخته نمی خواهد، هرگاه زندگی در بندگی باشد، چه ارزشی دارد؟ اگر ما از این درخت نخوریم، چه برتری نسبت به گاو گوسفند و الاغ داریم؟ نترس! برو و یکی دو تا از آن رسیده هایش را بیاور تا با هم بخوریم. آخر مگر خدای راستین با دانش آندوزی مردم سازشی ندارد؟ مگر خدای راستین خودش خرد ناب و دانش نیست؟ این صدای خدا نیست که می گوید از درخت دانش مخورید، مگر می شود که خداوند جان و خرد، با خردپروری و دانش آندوزی مردمان سر ستیز داشته باشد؟ مگر خدا نمی داند که:

**کسی کو خرد را ندارد به بیش**

**دلش گردد از کرده خویش، ریش**

**خرد چشم جان است چون بنگری**

**که بی چشم، شادان جهان نسپری**

سرانجام «آدم» فرمان خدا را شکست و در راه «آدم شدن» گام برداشت. او دریافت که کسی که جانش با خرد آشنا شد، هیچ گونه خدایی را که با خرد سازگاری ندارد، پرستش نخواهد کرد.

بنا بر نوشته های تورات، خدای آنان، خدایی است غیور که چشم دیدن رقیب خود را ندارد. از همین جاست که از زبان عیسی در کوه زیتون گفت:

«هیچکس دو آقا را نمی تواند خدمت کند. (انجیل متی ۶: ۲۴)

بن مایه (مأخذ) این نوشته ها برگرفته از «ره آورد شماره ۷۳ سال ۱۳۸۴، نوشته هومر ابرامیان، سیدنی - استرالیا، تحت عنوان «انسان خدایی در ادیان ابراهیمی» می باشد. با وجود اینکه دین و آیین زرتشت در بسیاری از دین ها تأثیر گذاشته است، با وجود این، یکی از اشتباهاتی را که برخی از نویسندگان و پژوهشگران می کنند، مقایسه کردن دین زرتشت با دین های ابراهیمی است. در صورتیکه چنین مقایسه ای خطای محض

است، زیرا که این دین کاملاً با دین‌های دیگر فرق دارد. زرتشت نه ادعایی دارد که به آسمان رفته است و با خداوند گفتگو کرده، و نه آنچه را که می‌گوید گفته خداست. او نه ادعای معجزه‌ای دارد و نه ادعا دارد که بیماران را شفا داده است، بلکه از روی کنج‌کاوی که یکی از ویژگی‌های ذاتی او از کودکی بوده است، درباره پیدایش جهان و هستی پرسش‌های فراوانی کرده و سرانجام پس از سال‌ها درون‌نگری و اندیشیدن به وجود خداوند یکتا و یا اهورامزدا (خداوند هستی بخش بزرگ دانا) پی برده. در نتیجه او را با چشم خرد و دیده دل می‌بیند و می‌شناسد. زرتشت درباره آنچه که نمی‌داند به داستان‌سرایی نمی‌پردازد.

خدای زرتشت سرچشمه نیکی و پاکی بوده و برخلاف برخی از دین‌ها نه خوی و خصلت آدمی دارد که خشمگین گردد و برای آزمایش مردم، طوفان و زلزله و سیل و غیره پدید آورد و هزاران هزار مردم بی‌گناه را به کام مرگ فرو برد، زیرا که خدای زرتشت «هروسف آگاه» می‌باشد. یعنی که از همه چیز آگاه است و نیازی به آزمایش کردن مردم ندارد.

بالاخر از همه اینکه او تواناست و به یاری نیروی خردخویش به نظم و هنجار سراسر جهان حکمفرماست و یا به گفته دیگر هر پیشامدی که در جهان روی می‌دهد، برابر نظم و قانون خلل ناپذیری انجام می‌گردد که آنرا «قانون اشا» یا راستی و هنجار هستی می‌نامند.

دانش امروز هم از سوی پژوهشگران این نکته را ثابت کرده که طوفان و زلزله و غیره در اثر فعل و انفعالاتی در ژرفای زمین پدیدار می‌گردند، نه در اثر خشم خدا و یا پروردگاری که از دیدگاه زرتشت سرچشمه نیکی و پاکی و چون داور دادگر و دوستی است، مهربان که

کردار مردم را به فراخور نیکی و بدی، پاداش و کیفر می‌دهد. البته پاداش و کیفر در آیین زرتشت به صورت معنوی و روانی بوده و بهشت و دوزخ هم در این آیین جا و مکان ویژه‌ای ندارد، بلکه بهشت بهترین وضع روانی، و دوزخ برعکس آنست.

موضوع دیگری که هیچ‌گونه هم‌خوانی با دین زرتشت ندارد، داستان «آدم و حوا» و ممنوع بودن خوردن میوه از درخت دانایی است که در بخش (پیدایش ۳: ۸) آمده است که سرانجام «حوا» توانست «آدم» را فریب داده، او را وادار نماید تا از آن درخت دانایی بخورد و چنین کاری موجب گردد تا آنها از بهشت رانده شوند.

اما از دیدگاه این نویسنده «حوا» نه تنها «آدم» را فریب نداد، بلکه با روشن بینی، «آدم» را به حقیقت بینی فرا خواند. در صورتیکه تهمت زدن به «حوا» که «آدم» را فریفته است تا از بهشت رانده شوند موجب گردید که مردان از زنان بدبین شوند، و این بدبینی به جایی کشیده شود که حتی تا پایان قرن هفدهم میلادی در کشورهای مسیحی در اروپا، زنان را زنده زنده بسوزانند تا به تصور خود، روح آنها را آزاد کرده باشند!

آیا چنین کار ناپسندی در آیین مسیح که پیوسته از مهر و دوستی گفتگو دارد، و خداوند را به نام پدر آسمانی با صفات بخشنده و مهربان نامبرده رواست؟

در صورتیکه برعکس در دین زرتشت سفارش از دانش اندوزی و پیروی از خرد است، چنانکه در گاتها، گفتار اندیشه برانگیز اشو زرتشت آمده است که:

**دانا باید مردم را از دانش خویش بهره‌مند سازد، زیرا که شایسته نیست نادان بیش از این سرگشته بماند.**

و در اندرز گواه‌گیران به عروس و داماد سفارش می‌شود که: **دانش اندوزید و خردمندی پیشه کنید. فرهنگ گسترید و**

### نادانی و بی‌دانشی را براندازید.

با توجه به ممنوع بودن خوردن میوه درخت دانایی در باغ بهشت، آیا این نکته به این معنی نیست که کسب علم و دانش برای کسانی که بر این عقیده هستند جایز نیست؟ در صورتیکه پیروی از خرد و دانش اندوزی و فرهنگ گستر پیوسته در دین زرتشت سفارش شده است. چنانکه فردوسی سخنرایی بزرگ ایران گفته است:

### بنام خداوند جان و خرد

### کزین برتر اندیشه بر نگذرد

### خرد زنده جاودانی شناس

### خرد مایه زندگانی شناس

اکنون به بینیم که در دین مسیح «حوا» و یا نخستین «زن» چگونه بوجود آمد؟ پس از اینکه خداوند «آدم» و یا نخستین «مرد» را آفرید، متوجه شد که او نمی‌تواند تنها زندگی کند و نیاز به یار و همدمی دارد. از اینرو همانگونه که به نظرش رسیده بود «آدم» را به خواب سنگینی فرو برد و پس از بیرون آوردن، یکی از دنده‌های چپ او و گذاشتن گوشت بجای آن، از آن دنده «حوا» را آفرید!

آیا از این کار چه نتیجه‌ای دستگیر می‌شود؟ آیا چنین کاری به این معنی نیست که «زن» نه تنها وجود مستقلی ندارد، بلکه جزئی از «مرد» می‌باشد؟ و آنهم از دنده چپ او بوجود آمده است!؟

آیا چنین کاری دلالت بر پستی زن و کوچک شمردن او نیست؟

در صورتیکه برعکس، در آیین زرتشت زن و مرد برابر و دارای حقوق یکسانی هستند، چنانکه در نامه‌های دینی نام مردان و زنان با هم آمده است.

برای نمونه در «فروردین یشت» از چهار صد تن زنان و دوشیزگان و مردان نیک و پارسا با ذکر نام از هریک یاد شده.

ادامه دارد...



استاد پورداود

## کارنامه و منش و کنش

## استاد ابراهیم پورداود

## بنیادگذار دانش اوستاشناسی در ایران

ابراهیم پورداود (رشت، ۱۵ اسفند ۱۲۶۴ - تهران، ۲۷ آبان ۱۳۴۷)، پس از گذراندن دوره های آموزشی نخستین در زادگاهش، به یک مدرسه ی سنتی در حوزه ی دینی رفت تا درس دین و فق بیاموزد. اما دیری در این حال و هوا نماند و آن سودا را از سر بیرون کرد و سپس برای پیگیری ی آموزش، رهسپار بیروت شد که در آن زمان به سبب بودن آموزشگاه های اروپایی در آن جا، دروازه ی جهان باختر به شمار می آمد و برخی از خانواده های توانا و پویا و پیشرو و آینده نگر میهن مان، فرزندان شان را بدانجا می فرستادند. ولی در آن جا نیز دیری نپایید و سرشت بلند پرواز و جستارگرش، پیش از جنگ جهانی ی یکم، او را به اروپا کشانید.

پورداود، نخست در فرانسه دانشجوی رشته ی حقوق شد؛ اما در سفری که به آلمان کرد، به سبب شرایط زمان جنگ، نتوانست از آن کشور بیرون رود و ناگزیر از درنگی دراز مدّت در آن جا شد. او که از اوان نوجوانی دلی پر از مهر و سری سرشار از سودا و شور ایران دوستی داشت، و تا بدان هنگام نتوانسته بود رهرو آگاه و پی گیر این راه شود، محیط آلمان را که با کارهای والای دانشمندان ایران شناس در دانشگاه ها و پژوهش گاه هایش پایگاه بزرگ ایران شناسی در جهان آن روز بود، به درستی مناسب آلمان بلند خویش شناخت. او فرصت اقامت ناگزیر در آن سرزمین را غنیمت شمرد و همه ی توش و توان و همت خویش را بدین کار گماشت و آموزش و پژوهش در گاهان زرتشت و

بخش های پنج گانه ی اوستای پسین را به منزله ی کهن ترین سرودها و منتهای برجا مانده از ایرانیان باستان، هدف اصلی و دستورکار خویش قرار داد. از آن پس، سال های دراز با برخورداری از دانش و دستاوردهای ارزشمند پژوهندگان نامدار آن کشور به کار پرداخت و سپس برای نخستین بار، آموخته ها و پژوهیده های خود را به زبان مادری اش برگردانید.

او در دهه های پس از آن و تا هنگام خاموشی اش، دفترهای گزارش و یادداشت های گاهان و اوستای نو را نخست در هندوستان و بعد در ایران نشر داد و پس از سده ها، جای خالی ی بزرگی را در زبان فارسی پر کرد.

آوازه ی کوشش و کنش والای پورداود، در اندک زمانی به همی جهان ایرانی و دل بستگان به فرهنگ باستانی مان رسید. پارسیان هندوستان - بازماندگان زرتشتیان گریخته از زاد بوم و پناه جسّته در آن سرزمین خاوری پس از تازش تازیان به ایران و فروپاشی ی دولت ساسانیان - در سال ۱۳۰۴ (۱۹۲۵ میلادی) پورداود را به هند فرا خواندند و بزرگداشت شایسته ای از وی به کار آوردند. او - که تا سال ۱۳۰۷ در هندوستان ماند - فرصتی زرین یافت که با برخی از خاستگاه های سنتی ی گاهان شناسی و اوستاپژوهی آشنا شود و با شماری از دانشوران پارسی، در زمینه ی کار، خود گفت و شنود و داد و ستد اندیشگی داشته باشد و دامنه ی گسترده تری به پژوهش هایش ببخشد.

در همین سفر بود که چاپخش چند بخش از

گاهان و اوستای نو را با پشتیبانی و دهش میزبانان خود آغاز کرد. کاری که آن را پس از بازگشتش به ایران در سال ۱۳۱۶، در تهران پی گرفت. استاد پورداود در سال ۱۳۰۷ از بمبئی به آلمان بازگشت و کارهای پژوهشی اش را با دامنه ای فراخ تر ادامه داد. وی در سال ۱۳۱۱ (۱۹۳۲ میلادی) به فراخوان رایبند رانات تاگور، شاعر نامدار بنگالی، برای تدریس فرهنگ ایران باستان در دانشگاه وی ویسو بهاراتی در شانتی نیکیتان - که تاگور خود بنیادگذار آن بود - بار دیگر به هندوستان سفر کرد و دو سال دیگر را در آن جا گذراند. در مدّت این سفر، تاگور جشن گلریزان شکوهمندی برای ارج گذاری ی کوشش ایران شناختی ی پورداود برگزار کرد، و پارسیان هند نیز او را به آیین «یزشن» - که جز زرتشتیان بدان راه ندارند - فراخواندند و حضورش را گرمی داشتند (به جز وی، تنها سه تن دیگر از غیرزرتشتیان، یعنی دانشمندان ایران شناس و اوستاپژوه باختری، هوگ آلمانی، جکسن آمریکایی و منان فرانسوی، بدین آیین راه یافته بودند.)

استاد در سال ۱۳۱۳ از بمبئی به آلمان بازگشت و کار خویش را دنبال کرد. اما در سال ۱۳۱۶، هرچند هنوز کارهای ناتمامی در زیر دست داشت و نیازمند به بهره گیری از دستاورد دانشمندان آلمانی بود، ناگزیر شد که به تهران بازگردد و در آن جا در وضع

بسیار دشواری به کار پردازد.

با این همه، بر اثر پشتکار و همت و اراده‌ی نستوهش توانست کمبودها و تنگناها را پشت سر بگذارد و خویشتکاری‌ی شگرفش را به سرانجامی سزاوار برساند. دانشگاه تهران که در هنگام بازگشت **پوردادود** به میهن، تازه دو سالی از گشایش آن می‌گذشت، با تأیید سزاوار پایگاه دانشی و پژوهشی‌ی او، کرسی‌ی استادی‌ی ادب و فرهنگ باستانی‌ی ایران را بدو سپرد. وی به منزله‌ی بنیادگذار دانش شناخت ایران باستان، از آن زمان تا پایان زندگانی‌ی برومندش، افزون بر پروردن صدها دانشجو و پژوهشگر در این زمینه - که برخی از آنان سپس به استادی در همین رشته رسیدند - به کار گزارش سرودها و منتهای کهن برجا مانده‌ی ایرانی پرداخت و میراث گرانبهای را که سده‌ها ناشناخته و دور از دسترس و فرو رفته در غبار فراموشی مانده بود، از هزارتوهای رازآمیز بیرون کشید و به دانشگاه و پژوهشگاه‌ها و کتابخانه‌های همگانی و سپس به خانه‌های همه‌ی ایرانیان کشانید و ارج و پایگاه‌الای آن را بر همه‌ی دوستداران ایران آشکار گردانید.

**پوردادود** در گزارش گاهان و اوستای نو، هیچ‌گاه به دستاورد کم، خرسند نشد و تا آنجا که می‌شد به پیش رفت تا هرچه بیشتر و رساتر بنویسد و ژرفانگری و کنجکاوی کند و گوشه و کنارهای درونمایه‌ی سخن را روشنی بخشد. یکی از سودمندترین و آموزنده‌ترین سویه‌های کار او این بود که در تنگنای خاستگاه‌ها و پشتوانه‌های برجا مانده و یافتنی از ایران باستان نماند و همه‌ی تاریخ و فرهنگ و ادب هزاره‌ی اخیر را نیز - که فراورده‌هایش بیشتر و یافتنی‌تر بود - در چشم انداز خویش جای داد و راه پیموده‌ی بزرگان اهل اندیشه و فرهنگ ایران در سده‌های نزدیکتر به روزگارش را با طی زمان و مکان، گام به گام درنوردید و در هر جا که نشان پایی از روزگاران سپری شده‌ی کهن یافت، آن را غنیمت شمرد و

گرامی داشت، و پیوند آن را با بنیادها و سرچشمه‌ها در هزاره‌های دور یافت و آفتابی کرد. استاد، در این رهگذر ده‌ها کتاب تاریخی و دیوان شعر را (خواه به فارسی، خواه به عربی) کاوید و صدها اشاره و بیت و عبارت را از آنها برگرفت و در بافتار گسترده‌ی گزارش خود گنجانید تا خواننده در یابد که سرچشمه‌ی سرچشمه‌ها در کجاست. از این دیدگاه، می‌توان گفت که او نه مترجم یا گزارشگر ساده‌ی سرودها و متن‌های برجمانده‌ی دیرینه، بلکه فراهم آورنده و سامان بخش پاره‌های پراکنده و از هم گسیخته‌ی فرهنگ پریشان شده‌ی میهن خویش بود. او در این گنش و آرایش، شاگرد **فردوسی**‌ی بزرگ بود، و پا بر جای پای استاد توس گذاشت و اگر چه حماسه‌ای نسرود، هزاره‌ای پس از او، گزارشی حماسه‌گونه از مرده‌ریگ فرهنگی‌ی نیاکان، به هم میهنانش پیشکش کرد. او نخستین کسی بود که در گستره‌ی پژوهش، توانست دیوار میان دو بخش پیش و پس از اسلام تاریخ ایران را فرو ریزد و به ایرانیان این روزگار و آیندگان نشان دهد که پیشینه‌ای نه تنها هزار ساله، بلکه هزاران ساله دارند و صدها گوهر شب چراغ در گنج شایگان نیاکانشان نهفته است.

دوره‌ی گزارش گاهان و اوستای نو **پوردادود**، فرهنگنامه یا دانشنامه‌ای تاریخ و ادب کیش مزداپرستی از آغاز تا روزگار وی به شمار می‌آید که هرچند پاره‌ای از داده‌های آن در پژوهش‌های پسین و بادستیابی‌ی پژوهندگان به پشتوانه‌های نویافته، گونه و روایت بهتر و رساتری یافته است، اعتبار پژوهشی‌اش از جهت‌های بسیاری همچنان برخاست. این گزارش، خود سرچشمه‌ی بزرگی است برای کوشش‌های پسین، شاگردان و رهروان راه فرخنده‌ی استاد. برای نمونه، کتاب **بسیار** ترجمند دو جلدی مزدیسنا و ادب فارسی، تألیف استاد زنده یاد **دکتر محمد معین**، پی‌گیری‌ی سزاوار را استادش **پوردادود**

به شمار می‌آید. دستاورد **پوردادود**، تنها دوره‌ی گزارش گاهان و اوستای نو نیست. چنین کتاب دیگر و نیز دهها گفتار جداگانه که همه با بن مایه‌ها و درونمایه‌های فرهنگی‌ی ایرانی سرو کار دارند، از جمله نوشته‌های او به شمار می‌آیند. (برای آشنایی با کارنامه‌ی فرهنگی - ادبی‌ی استاد و زندگینامه‌ی گسترده‌ی وی، نگا یادنامه‌ی پوردادود، فراهم آورده‌ی **دکتر محمد معین** در دو جلد به زبان‌های فارسی و اروپایی، تهران - ۱۳۲۵، پیشگفتار پوراندخت نامه (دیوان شعرهای استاد)، بمبئی - ۱۳۰۶، دیباچه‌ی **مرتضی گرجی** بر کتاب **آناهیتا**، پنجاه گفتار، پوردادود، امیرکبیر، تهران ۱۳۴۳، نوشته‌های نگارنده‌ی این گفتار با عنوان کارنامه‌ی هشتاد سال زندگی در ماهنامه‌ی **پیام نوین**، ۱۲:۷، تهران - اسفند ماه ۱۳۴۴ و نوشته‌های همو با عنوان سال شمار زندگی پوردادود در ماهنامه‌ی **راهنمای کتاب** ۹:۱۱، تهران - دی ماه ۱۳۴۷).

آشنایی‌ی من با کارهای **پوردادود** از دهه‌ی بیست آغاز شد که در زادگاهم اصفهان، دانش آموز دبیرستان بودم. در آن سال‌ها انگیزه‌ای نیرومند و پرشور مرا به درنگ نکردن در محدوده‌ی دینی‌ی خانوادگی و جستار در چگونگی‌ی همه‌ی کیش‌های رایج در محیط زندگی‌ام واداشته بود و سال‌ها در این سودا بودم. برای دریافتی از کیش زرتشتی، نخست به جزوه‌هایی از **ارباب کیخسرو شاهرخ**، از جمله آیینة مزدیسنی - که بیشتر جنبه‌ی آوازه‌گری و راهنمای‌ی کلی و آشناگردانی با برخی از آیین‌ها و نیایش‌های آن کیش داشت - روی آوردم. اما آن گونه نوشته‌ها، تشنگی‌ی مرا فرو نمی‌نشاند تا این که در **کتابخانه‌ی فرهنگ** در **خیابان چهارباغ اصفهان** - که سال‌ها عضو پر و پا قرص آن بودم - به یکی دو جلد از گزارش **پوردادود**، چاپ بمبئی برخوردیم و با همان مطالعه‌ی شتابزده و نه‌چندان ژرف خود، احساس کردم که آنچه را در جست و



جویش بوده ام، یافته ام سپس دیگر دفترهای آن گزارش به دستم افتاد و گام های شمرده تر و سنجیده تری به سوی گستره ی پژوهش های استاد برداشتم و با برخی پرس و جوها آرام آرام توانستم در حد نخستین کوشش ها دریابم که «بیهوده سخن بدین درازی نبود!»

ده سالی به درازا کشید تا به دانشکده ی ادبیات دانشگاه تهران پذیرفته شدم. در روز نام نویسی، هنگامی که در برنامه ی درسی و فهرست نام های استادانم به نام استاد **ابراهیم پورداود** برخورددم، سراپا شور و شوق شدم و همچون تشنه کامی که حکایتی از چشمه سار شنیده باشد، چشم به راه رسیدن به آب زلال و گوارای دانش و فرهنگ استاد ماندم. چند روز پس از آن، در یکی از روزهای پاییز ۱۳۳۶ در نشست درس اوستا حاضر شدم.

سی نفری دختر و پسر دانشجو بودیم. استاد در سر ساعت با کیف چرمی ی به نسبت فرسوده ای در دست، به اتاق درس آمد. همه به احترام او از جای برخاستیم و او با چهره ی پدرا نه و مهربانش رو به ما کرد و سری به نشان همدلی و سپاس تکان دادن و بفرماییدی گفت، و بر صندلی اش نشست.

من و دیگر دانشجویان - که مانند من تا آن روز استاد را ندیده و تنها چیزهایی جسته گریخته درباره ی او شنیده بودند، سراپا چشم و گوش بودیم. استاد کاغذهایی را از کیفش بیرون آورد و روی میز گذاشت و با لحنی گرم و پر مهر آغاز به سخن کرد و گهگاه نیز واژه ای یا یاداشتی را از روی کاغذها می خواند. بانگ دلاویز و شورانگیز او هنوز در گوش هوش و جانم طنین افکننده است و پژواک آن، شکوهمندترین سمفونی ی فرهنگی ی من است:

«... رو متاب ازین گنج شایگان

سر مپیچ ازین پند باستان

راستی شنو، راستی بخوان

راستی بجو، راستی بگو

**خوان اشیم و هو، گوینا اهو**

**گوینا اهو، خوان اشیم و هو»**

\*\*\*

پیوند و پیمان جان و روان من با استاد **ابراهیم پورداود** در همان نخستین نشست درس او - که کانون مهر فروزان ایران بود - استوار شد و نه تنها تا پایان زنگانی ی سرشار و پر بار او برقرار ماند که تا به امروز، از پس پنجاه سال، نیز بر همان مدار مانده است. نشست های درس آن فرزانه ی زمانه مان، پیوسته این پیوند پدر و فرزندی ی فرهنگی (و نه نسبت ساده و خشک استادی و دانشجویی) را میان ما ژرف تر کرد تا جایی که دیدارهای ما از اتاق درس دانشکده، به کتابخانه ی عظیم استاد در خانه اش در خیابان آبان (از تخت جمشید به سوی شمال)، کوچه ی پنجم کشید و تنها خاموشی ی دل آزار و اندوهبار او در آبان ماه ۱۳۴۷ به ظاهر توانست نقطه ی پایان بر آنها بگذارد؛ هرچند - به گفته ی خواجه ی شیراز - «آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست.» هنوز چند ماهی از آغاز درس استاد نگذشته بود که استاد با زیرکی دریافت که من برای گرفتن نمره و مدرک به دانشگاه نیامده ام؛ بلکه تشنه کامانه به سوی سرچشمه ی دانش و فرهنگ گام در راه گذاشته ام و از سراب سوزان زمانه در رنج و شکنج و گداز و گریزم. از اینرو، یک روز پس از پایان درس، مرا به نزد خویش خواند و با رویکردی بسیار مهرآمیز، روز و ساعتی را تعیین کرد تا برای دیداری به خانه اش بروم و نشانی ی خانه را به من داد. من که از این فراخوان گرم و پدرا نه ی استاد، سخت به شور آمده و احساس غرور و سربلندی می کردم، دعوت استاد را با سپاس فراوان پذیرفتم و تا روز قرارمان، بی قرار بودم، و دقیقه شماری می کردم. روز و ساعت تعیین کرده ی استاد که رسید، خود را به در خانه ی استاد رساندم. زنگ در را فشردم. مرد جوان چهارشانه ای در را به رویم گشود.

(بعد دریافتم که خدمتکار استاد بود و مراد نام داشت). پس از رد و بدل کردن سلام، نگاهی گذرا به من کرد و گفت: «بفرمایید تو. استاد در کتابخانه منتظر شمایند.» و خود از پیش رفت و مرا از پلکان میان ساختمان به ایوان و از آنجا به راهروی که در کتابخانه ی استاد در سوی چپ آن بود، راهنمایی کرد. وارد کتابخانه که شدم، استاد در پشت میز کارش، رو به روی پنجره ی بزرگ مشرف به ایوان و حیاط خانه نشسته بود. در برابر دو دیوار شرقی و غربی ی اتاق، قفسه های پر از کتاب از کف تا سقف، دیده می شد. سوی شمالی ی اتاق، دهانه ای بود به اتاقی دیگر که یک میز ناهار خوری ی بزرگ در میان آن جای داشت. استاد با بزرگواری از جای خود برخاست و صندلی ی خالی ی کنار میزش را به من تعارف کرد. از هر دری سخن گفتیم که البته همه در گستره ی پژوهش های استاد و آماج های ایران شناختی اش قرار داشت، و من همانا بیشتر گوش و چشم بودم تا زبان. اما استاد که شرم حضور و رودر بایستی ی مرا دریافته بود، زمینه ی سخنش را به گونه ای گسترده که مرا به کنار زدن پرده ی تکلف، سخن گفتن و پرسیدن و آدارد، و به راستی که این تدبیرش کارساز بود، و زبان پرسشگر و جویای مرا گشود و استاد هم که آگاهانه همین را می خواست، با حوصله و بردباری ی هرچه تمام تر به پرسش های من پاسخ گفت و یگ گفت و شنود پر و پیمان بسیار سودمند را به سرانجام رسانیدم.

\*\*\*

احساس بسیار مطبوعی داشتیم. به ماهی ی از آب دور مانده ای می مانستم که دستی ناگهان به جویبار آب زلالی انداخته باشدش. آن دیدار فراموش نشدنی، در فراسوی نشست های درسی ی استاد در دانشگاه، برای من در حکم آیین پاگشایی به جهان فرهنگی و پژوهشی ی او و آغاز رازآموزی ی راستین در کانون گرم آموزش و پرورش وی بود و راه پویش و کوشش را

به رویم گشود. در پایان آن دیدار، استاد رو به من کرد و گفت:

«در این کتابخانه همیشه به روی شما بازست. وقت‌هایی هم که من در خانه نباشم، می‌توانید به این جا بیایید و از کتاب‌ها بهره بگیرید. به مراد سفارش می‌کنم که در را به روی شما باز کند.»

من که از مهر، و دلسوزی استاد غرق در شور و غرور شده بودم، در پاسخ گفتم:

«بسیار سپاسگزارم، اما ترجیح می‌دهم که هر وقت نیازمند به بهره‌گیری از کتابخانه شوم، با قرار قبلی و با حضور جناب عالی باشد تا از راهنمایی‌های شما نیز برخوردار گردم.»

استاد دیگر اصراری نکرد و من هم تا آغاز سال ۱۳۴۲ که در تهران بودم، بارها با قرار حضوری و یا درخواست تلفنی، به آن گنجینه‌ی سرشار اوستا پژوهی و ایران‌شناسی روی آوردم و هر بار افزون بر بهره‌گیری از کتاب‌های ارزشمند و گاه نایاب و یا کمیاب استاد، در گفت و شنود با ایشان، نکته‌هایی باریک‌تر از مویی را که در هیچ‌جای دیگری بدان‌ها دسترس نداشتم، در می‌یافتم. اما جدا از آن، استاد شماری از کتاب‌های خود و از جمله همه‌ی دوره‌ی گزارش اوستا (چاپ هندوستان و ایران) و نیز برخی از کتاب‌های دیگر ایران‌شناسان را - که نسخه‌های اضافی از آنها داشت - به من هدیه داد و راه مرا برای پژوهش‌های پسین هموار کرد.

در سال ۱۳۴۱، استاد از من خواست که گزینه‌ای از دوره‌ی گزارش اوستای او در یک جلد تدوین کنم و بی‌یادداشت‌های پژوهشی‌ی ویژه کارانه، به زبانی ساده و روان، برای بهره‌گیری‌ی همگانی‌ی خوانندگان دوستدار فرهنگ باستانی‌ی ایران، به ویژه جوانان نشر دهم. من با خشودی و سرافرازی، این درخواست استاد را پذیرا شدم و یک سالی سرگرم آن بودم و هر هفته یکی دو بار به دیدار استاد می‌شتافتم و آنچه را برگزیده و باز نوشته

بودم، برای او باز می‌خواندم. و او یادآوری‌های ویرایشی می‌کرد و نکته‌هایی را برای افزودن بر متن و بهتر و رساتر کردن آن گوشزد می‌فرمود. وقتی کار به سرانجام رسید، کتاب را که اوستا، نامه‌ی مینوی‌ی آیین زرتشت نام داده بودم، برای چاپخش به «انتشارات مروارید» سپردم. فروشگاه این ناشر در ساختمانی روبه روی دانشگاه تهران جای داشت که یک زرتشتی مالک آن بود.

او که از دست داشتن «مروارید» در کار نشر اوستا آگاهی یافته بود، خبر به سران دینی‌ی زرتشتی برده بود و آنان که مایل نبودند کاری درباره‌ی دین زرتشتی به وسیله‌ی کسی جز خودشان صورت پذیرد و حتا استاد پورداود را به گوهنه‌ای رقیب خویش می‌شمردند و کار دانشگاهی و علمی‌ی او را نمی‌پذیرفتند، زرتشتی‌ی مالک را برانگیختند که با «مروارید» درآویزد و مانع نشر این کتاب شود. اما ناشر که مایل به کوتاه آمدن نبود و به جد، تصمیم به نشر آن کتاب داشت، پیشنهاد دیداری با استاد پورداود را مطرح کرد و قرار شد که کسی از سوی «مروارید» همراه با زرتشتی‌ی مالک و من به دیدار استاد برویم تا او در این کار داوری کند و به اختلاف پایان بخشد. برای این دیدار از استاد اجازه گرفتم و در عصر روزی از تابستان ۱۳۴۲ من و مجید روشنگر - یکی از شیرکان مروارید - و زرتشتی‌ی مالک به خانه‌ی استاد رفتیم و این بار نه در کتابخانه، بلکه در حیاط و در میان باغچه‌های آب‌پاشی شده، بر صندلی‌های دور یک میز فلزی‌ی گرد نشستیم و موضوع اختلاف زرتشتیان با ناشر را پیش کشیدیم. پس از توضیحی سربسته و کلی در مورد تاریخچه‌ی پژوهش‌های آزاد و دانشگاهی‌ی اوستا‌شناسی در ایران و شرحی کوتاه در مورد چند ایراد پرت و بی‌ربط، به نکته‌هایی در متن که زرتشتی‌ی مالک بازگوینده‌ی آنها بود، بزرگوارانه و فروتنانه و بی‌هیچ اشاره‌ای به کار بزرگ خود، رو به وی کرد و

با لحنی که اندکی تندی گرفته بود، اما به هیچ روی از ادب معاشرت دور نمی‌نمود، گفت:

«بروید به آنها (مقصودش سران دینی‌ی زرتشتیان بود)، بگویید؛ خودتان که تا کنون هیچ کار شایسته‌ای نکرده‌اید؛ حالا هم که یک جوان جز دین (غیر زرتشتی) گامی برداشته است و می‌خواهد خدمتی به شناخت دین شما بکند، سنگ بر سر راهش می‌اندازید؟! تا کی می‌خواهید این گونه رفتار کنید؟» زرتشتی‌ی مالک که در حد بحث و پاسخ‌گویی به استاد نبود، آن پیام را شنید تا به سران دینی‌اش برساند. دیدار ما با استاد در شامگاه آن روز پایان یافت، و پیام‌گیران زرتشتی هم بازپس نشستند و کوتاه آمدند و کار تولید کتاب پی‌گرفته شد، و نخستین بار در سال ۱۳۴۳ نشر یافت و تا سال ۱۳۶۶ - که نگارنده از ناشر خواستار دست کشیدن از بازچاپ آن گردید - به چاپ ششم رسید

\*\*\*

واپسین دیدار من با استاد، در روز سوم آبان ماه ۱۳۴۷ (۲۴ روز پیش از روز خاموشی‌ی او) بود. دوست انگلیسی‌ی من دیوید بلو - که در مدرسه‌ی پژوهش‌های آسیایی - آفریقایی‌ی دانشگاه لندن فارسی خوانده بود، و نخستین گام‌هایش را در راه ایران‌شناسی برمی‌داشت - در تهران بود و میل داشت که دیداری با پورداود داشته باشد. زنگ زدم و او را به استاد شناساندم و اجازه خواستم که همراه با وی به حضور استاد برویم. استاد با مهر همیشگی‌اش پذیرفت و رفتیم. او با لطف و میهمان‌نوازی تا لب ایوان به پذیره‌ی ما آمد و سپس به کتابخانه رفتیم و نشستیم، و پس از آشنایی‌ی استاد و دیوید با یکدیگر، از هر دری سخن به میان آمد.

خاطره‌های استاد از سفرهایش به انگلستان زنده شد، و به ویژه از سفری در سال ۱۹۱۴ میلادی یاد کرد و یادمانده‌هایی از لندن در آن زمان بیان داشت که برای دیوید بسیار

دلپذیر و شورانگیز بود. دیوید نیز از پژوهش‌های استاد - که با آنها آشنایی داشت - یاد کرد و پرسش‌هایی را در پیش نهاد که مایه‌ی خشنودی استاد شد، و با دقت تمام بدان‌ها پاسخ گفت. در آن روز، دو چیز دلم را فرو ریخت، و با حس ششم دریافتم که دیگر استادم را نخواهم دید. یکی آن که به جای

دهانه‌ی باز سوی شمالی‌ی اتاق که پیشتر به اتاق ناهارخوری راه داشت، قفسه‌های پر از کتاب و یک تخت‌خواب در پای آنها گذاشته شده بود. چیزی که تازه و غیر عادی بود و دریافتم که استاد با این آرایش تازه‌ی کتابخانه، بر آن شده است تا شب‌ها در کنار کتاب‌ها، این یاران و همدمان همیشگی‌اش، به خواب رود که تصویری دلهره‌آور از جدایی و بدرود را در خاطر من نقش زد! اما ناگزیر دلشوره‌ام را پنهان نگاه داشتم و به روی خود نیاوردم.

نکته‌ی دیگر این بود که استاد در آخرین دقیقه‌های دیدارمان، ناگهان از جای برخاست و به سراغ یکی از قفسه‌های کتاب رفت. شیشه را به کنار زد و کتابی را برداشت و مرا به نزد خود خواند. از جای برخاستم و به کنارش رفتم. کتاب را به دستم داد و گفت:

«از شما می‌خواهم که این کتاب را به فارسی برگردانید و منتشر کنید. می‌دانم کاری وقت‌گیر است؛ اما ارزش دارد.» کتاب را گرفتم، سپاسگزاری کردم و قول دادم که سفارش استاد را به جان و دل، و با افتخار انجام خواهم داد. کتاب در دست، سر جایم نشستم. خاموش بودم؛ اما در اندروم غوغایی بود. این کار غیر عادی و وصیت‌گونه‌ی استاد، کابوس جدایی را بر ذهنم چیره تر کرد.

چه می‌دانستم که درست بیست و چهار روز

پس از آن، خبر اندوهبار خاموشی‌ی شب‌هنگام استاد، در همان اتاق و همان تخت‌خواب، برابر قفسه‌های کتاب را از دور، در اصفهان دریافت خواهم کرد. کتاب که استاد با آن سفارش واپسین به من داد:

### پوراندخت پورداود نفیسی

عکس از: اردشیر باغخانیان



PROF. JACKSON MEMORIAL VOLUME, Papers on Iranian Subjects, Written BY SEVERAL SCHOLARS in honouour of the late prof. A. V. William Jackson داشت و از سوی «انجمن خاورشناسی‌ی ک. ر. کاما» در بمبئی منتشر شده بود. خواندن آن را از شامگاه همان روز، آغازیدم و سپس برای برگرداندن آن به فارسی عزم جزم کردم. کاری کارستان بود و برای من به مندرله‌ی نخستین آزمون جدی‌ام در این راستا، آسان پیش نمی‌رفت. اما آن را از دست فرو نهدام و همه‌ی پیچ و تاب‌های ترجمه‌ی متنی چنین تخصصی را برتافتم تا سال‌ها بعد به پایان رسید و با عنوان **ایران شناخت**، یادنامه‌ی استاد آ. و. ویلیامز جگسن، بیست گفتار پژوهشی‌ی ایران‌شناختی آماده‌ی چاپخش شد. ولی با دریغ فراوان، در کار چاپ و نشر آن، با بن بست پدید آورده از سوی یک «ناشر» و درنگی بیش از یک دهه، رو به رو شدم. کتاب در حبس انبار آن «ناشر» خاک خورد و چشم من در انتظار نشرش سفید شد. سپس

همین کار ناپسندیده را «ناشر» دیگری که بیهوده بدو امید بسته بودم، تکرار کرد و او نیز چند سالی مرا در سراب نشر، تشنه کام گذاشت تا آن که سرانجام، سه سال پیش، ناشری راستین و پیمان‌شناس، با خوش رویی و بزرگواری، کار چاپخش این اثر گرانمایه را عهده دار شد و با همه‌ی

تنگناهای گریبان‌گیر صنعت نشر، به پیش برد و کتاب، سرانجام سی و هفت سال پس از روزی که استاد آن را به من سپرد، در زمستان ۱۳۸۴ در نشر آگه انتشار یافت! اکنون با همه تلخ‌کامی‌های گذشته، خشنودم که - هرچند با دیر کردی چنین دراز - توانسته‌ام سفارش استادم را به سرانجامی سزاوار برسانم. در آغاز دهه‌ی پنجاه، به درخواست سازمان کتاب‌های جیبی و مؤسسه‌ی انتشارات فرانکلین، گزینه‌ی

دیگری از گاهان زرتشت و بخش‌های اوستای نو از گزارش استاد برای نشر در مجموعه‌ای به نام **سخن پارسی** - که بیشتر جوانان را در دیدگاه داشت - آماده کردم و به ناشر سپردم. کتاب با پسندیده‌ترین شکل شدنی در آن زمان، به چاپ رسید و آماده‌ی شیرازه‌بندی و جلد شدن و نشر بود که توفان سر برکشید و قمر در عقرب شد و کار بر زمین ماند.

در سال ۱۳۵۸ که برای پی‌گیری‌ی کار نشر آن به دست اندرکاران نورسیده روی آوردم، چندی امروز و فردا و وقت‌گذرانی کردند و مرا سر دواندند و سرانجام، روزی یکی‌شان در تماسی تلفنی، به من گفت که دیگر کار آن کتاب را پی‌نگیرم! به همین سادگی! حاصل چندین سال کار، باد هوا شد! سماجت و پی‌گیری‌ی بعدی‌ی من نشان داد که آن اثر منتشر شده است؛ اما به صورت جعبه برای حمل و آجیل و شیرینی! (یک نمونه از شکل استحاله

نیافته اش، یعنی نمونه‌ی چاپی آن را در وقتی که هنوز کتاب بود، برای ثبت در تاریخ افتخارهای فرهنگی، نگاه داشته‌ام!) در سال ۱۳۶۴ برای گرامی داشت یکصدمین سال زاد روز استاد، گزارش متن کامل گاهان زرتشت و همه‌ی بخش‌های برج مانده از اوستای پسین را بر بنیاد آموخته‌هایم از استاد و نیز پژوهش‌ها و آموخته‌های بعدی‌ام، همراه با یادداشت‌های روشنگرانه‌ی گسترده و پیوست‌ها و فهرست‌های چندگانه آماده‌ی چاپ و نشر کردم و به ناشر اوستا، نامه‌ی مینوی آیین زرتشت سپردم که باز هم با در بسته رو به رو شد، و هفت سال آزرگار به درازا کشید تا لای در را بگشایند و «اجازه بفرمایند!» کتاب، با عنوان اوستا، کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی در سال ۱۳۷۰ در دو جلد منتشر شد و خوشبختانه با پذیره‌ی گسترده‌ی هم‌میهنان و دوستداران فرهنگ کهن ایران رو به رو گردید و تا سال ۱۳۸۴ به چاپ نهم رسید.

\*\*\*

درباره‌ی ارزش‌های والای پژوهش‌های استاد پورداود، سخن‌ها گفته شده است و هر اندازه هم که باز گفته شود، زیاده‌گویی و ستایش بی‌جا نیست. من نیز به سهم اندک خود و در پایگاه شاگرد کوچک دبستان فرهنگ او، هم‌پیش از این و هم در این گفتار، سخنانی بر قلم آورده‌ام تا وامی را که به آن فرهیخته مرد و ایرانی‌ی آزاده و نمونه دارم - دست کم، یک از هزاران - ادا کرده باشم.

«گویند مگو سعدی چندان سخن از عشقش!

می‌گویم و بعد از من، گویند به دوران‌ها،  
اما گذشته از سویه‌های پژوهشی و دانشی‌ی کار استاد، ویژگی‌های منشی و کنشی‌ی وی در برخورد و رفتار با دیگران، خواه در حضور، خواه در غیاب، سخت آزاده‌وار و ستایش‌انگیز و چشم‌گیر بود. هیچ‌گاه از کسی به دشمنی و کین‌توزی یاد نمی‌کرد، و اگر هم با دیدگاه و برداشت کسی

همداستان نبود، انتقاد خود را نه با تندی و تیزی، بلکه با گونه‌ای طنز ظریف و پوشیده - که برای شاگردان و دوستانش شناخته و آشنا بود - و بی‌نام بردن از او بیان می‌داشت، برای نمونه، درباره‌ی کسانی که در ایران ستایی، کار را به زیاده‌گویی و رویکردی پرستش‌گونه کشانده بودند و ریشه و بنیاد همه‌ی واژگان زبان عربی را در زبان‌های ایرانی می‌جستند و برای مثال، وژه‌ی «آم» را قلب شده یا وارونه‌ی «ما» (ساخت کوتاه «مادر») می‌شمردند، می‌گفت:

«آخر یکی نیست بپرسد که این عرب مادر مُرده، پیش از این که تنه اش به تنه‌ی ایرانی بخورد، برای مادری که در دامانش پرورده شده بود، نامی نداشت؟!» حتا زمانی که یکی از سخن‌گویان مشهور مجلس‌های عامه پسند، با واژگانی تند و دشنام‌آلود و به نام، از استاد یاد کرده و او را متهم به آوازه‌گری برای کیش زرتشتی در میان جوانان و دانشجویان نموده و گروهی را به ضد وی برانگیخته بود تا بلکه بتوانند درس‌های استاد در دانشگاه را به تعطیل بکشانند، بی‌آن که نامی از شخص آن دشنام‌گو بر زبان آورد، تنها به این بسنده می‌کرد که عنوان صنفی‌ی او را همراه با صفت «هرزه» یادآور شود.

استاد، گاه در میانه‌ی سخن و به مناسبتی که پیش می‌آمد، یادمانده‌هایی از دیده‌ها و شنیده‌ها و آزمون‌ها و برخوردهای گذشته‌ی خود را بازگفت که همه، به ویژه هنگامی که چاشنی‌ی طنز داشت، دلپذیر و شنیدی بود. از آن میان، دو سه مورد را که به یادمانده است، نمونه وار در این جا باز می‌آورم:

یک، در سال ۱۳۱۳ خورشیدی (۱۹۳۴ میلادی) کنگره و جشن هزاره‌ی فردوسی با شرکت شمار زیادی از دانشوران ایرانی و ایران‌شناسان یا فرهیختگانی از سرزمین‌های دیگر در تهران و توس برگزار گردید. از جمله فراخوانندگان جز ایرانی به آن آیین، یکی هم رابیند رانات تاگور، شاعر نامدار

بنگالی بود. استاد - چنان که پیشتر در همین گفتار اشاره رفت - با وی پیشینه‌ی آشنایی و دوستی داشت و در تهران نیز برای دیدارهای شخصی‌ی او، همراه و راهنما و ترجمانش بود. به گفته‌ی پورداود، روزی تاگور ابراز علاقه کرده بود که با کسی از عالمان دین‌ی ایران دیداری داشته باشد و پرس و جوهایی در مورد دیدگاه‌های او بکند. برای این کار، آیت‌الله شریعت سنگلجی، روحانی‌ی مشهور آن زمان در نظر گرفته شده بود، و استاد همراه با شاعر میهمان، به دیدارش رفته بودند. در ضمن

سخن گفتن آن دو، شریعت پرسیده بود:

«به نظر حضرت عالی، کدام یک از هفتاد و دو ملت، آموزیده و رستگار می‌شوند؟»

تاگور پاسخ داده بود:

«من شاعرم، عاشقم؛ از دیدگاه من، همه رستگار خواهند شد.»

اما شریعت دست برنداشته و باز پرسیده بود که:

«مع ذلک، بفرمایید که کدام یک رستگارتر خواهند بود.»

استاد می‌گفت:

«من دیگر حیران مانده بودم که این تکرار اصرارآمیز پرسش شریعت و این مع ذلک او را چگونه برای تاگور ترجمه کنم!»

دو، در همان زمان، باز تاگور گفته بود که مایل است به یکی از نشست‌های ادبی‌ی تهران برود، و با شاعران و نویسندگان آشنا شود. قرار بر این گذاشته بودند که شبی شاعر میهمان را به یکی از انجمن‌های ادبی‌ی تهران ببرند و چنین کرده بودند.

به گفته‌ی استاد، عضوهای انجمن، خود را برای پذیره‌ی شاعر بنگالی آماده کرده بودند و هنگام ورود میهمان، یکی از آنان برای خوشامدگویی به پیشباز وی رفته، و سروده‌ای از خود را بر خوانده بود:

«خوش و خوب آمدی رابیند رانات

نظیرت نیست در مازندرانان...»  
سه، وقتی از استاد خواسته شده بود که در دانشکده‌ی حقوق، درسی را با عنوان

«حقوق در ایران باستان» برعهده بگیرد، استاد می گفت:

«این درس را پذیرفتم. در نشست های درس شمار نه چندان زیادی دانشجو حاضر می شدند و من هم کارم را می کردم تا روز آزمون رسید. به تالاری که برای این کار تعیین شده بود، رفتم و با شگفتی دیدم که گروهی با چندین برابر شمار آنان که در نشست های درس حاضر می شدند، بر صندلی ها نشسته و منتظر آزمونند. به سراغ یکی شان که هرگز ندیده بودم رفتم و گفتم: آقا، من شما را ندیده ام و به جا نمی آوردم. سر برآورد و گفت: اختیار دارید استاد؛ من ارادت غایبانه دارم!»

\*\*\*

**پورداود**، نشست های درسش را یک مجلس خطابه و سخنوری خشک با ردیف کردن زنجیره ای از واژگان و عبارات های ناشناخته و شگفت انگیز برای افسون کردن ذهن دانشجو نمی انگاشت؛ بلکه آنها را کانون مهر پدری و فرزندان و حلقه ای انسی خانواده گونه می شمرد و با چنان آرامش و گرمی و طنین و شکوهی سخن می گفت که ذهن و ضمیر دانشجو - هر اندازه که تهی بود - با نهاد وی همسو می شد، و به گونه ای این همانی می رسید و نیازی به پرسش نمی یافت. گویی استاد، پرسش های دانشجویان را ناشنیده درمی یافت و با فرآیند گفتار خویش درمی آمیخت. زیاده گویی نیست اگر بگویم که شیوه ی درس دادن او یگانه و تافته ی جدا بافته بود، گمان نمی برم که هیچ یک از حاضر بودگان در نشست های درسی او، سخن مرا از سر شیفتگی و ارادت بشمارد.

استاد در برخورد با دانشجویانش، همه را پدران و مشفقانه به یک چشم می دید؛ اما در همان حال، نسبت به دختران دانشجو، مهر و رویکردی ویژه داشت و از این که دختران میهنش توانسته اند تا فراز جای دانش و پژوهش پر بکشند و

همدوش با برادرانشان در آینده سازی میهن انباز گردند، به راستی احساس شور و غرور می کرد و گل از گلش می شکفت و هیچ گاه چنین نگرشی را پنهان نمی داشت. در هنگام روی آوری به متن های باستانی نیز، آگاهانه بر شایستگی های زنان نامدار در گسترده های گوناگون زندگی و فرهنگ تأکید می ورزید. گویی دانسته، می خواست به دختران امروز گوشزد کند که آنان میراث داران چنان فرهنگ شکوهمندی هستند که باید آن را نیک بشناسند و ارج بگذارند و رهروان همان راه فرخنده باشند. برای نمونه، پایگاه و آلابی زنان در کنار مردان را از دیدگاه زرتشت گاهان سرای با چه مایه از سرافرازی به وصف در می ورد و می ستود تا شنوندگانش بدانند که این بحث برابری حق های زنان و مردان برای ایرانیان، امروزیه نیست و هزاره ها پیشینه و پشتوانه دارد. هنگامی که از زنان شکوهمند **شاهنامه** سخن به میان می کشید، دیگر یکپارچه قر و فروغ حماسه می شد.

رزم دلاورانه ی **گردآفرید** با **سهراب** را که به وصف می آورد، در هنگام رسیدن به فراز جای روایت، دیگر از صدای **ابراهیم پورداود** نبود که شنیده می شد؛ بلکه بانگ خداوندگار حماسه، **ابوالقاسم فردوسی** بود که از فراسوی سده ها به گوش می رسید:

... بدانست سهراب کو دخترست

سر و موی او از در افسرست

شگفت آمدش؛ گفت: از ایران سپاه

چنین دختر آید به آوردگاه

سواران جنگی به روز نبرد

همانا به ابر اندر آرند گرد

زنان شان چنین اند ایرانیان

چه گونه ند گردان به گرز گران؟ **پورداود** در نام گذاری کتاب هایش همین رویکرد آزادمشنانه و مهرآمیز و یکسان به دختران و پسران را داشت. او دفتر شعرهایش را به نام تنها فرزندش، **پوراندهخت نامه** نامید و دو مجموعه ی بسیار

ارزشمند از گفتارهایش را به نام های **نبیرگانش**، با عنوان های **هرمزنامه** و **آناهیتا** نشر داد.

\*\*\*

بر من ببخشایید اگر پیرانه سر در یاد کرد از استادم - از شما چه پنهان - به شور آمده ام و شیفته وار سخن می گویم تا شاید آن سال ها و حال ها را - دست کم در کارگاه خیال - بر پرده ی جان بازآفرینم و نقش زخم و دمی در آن پردیس آرامش بخش، بیاسیم.

«من چه گویم - يك رگم هشيار نيست

وصف آن ياري كه او را يار نيست؟»

از من نخواهید که بیش از این سخنی بگویم:

«حرف و گفت و صوت را بر هم زخم

تا كه بي اين هر سه با (او) دم زخم!»

دنباله ی سخن را از دیگر همسفرانم، کاروانیان کاروان شکوهمند فرهنگ کهن ایرانی به کاروان سالاری ی آن یگانه ی روزگار، بخواهید که در میهن و گوشه و کنار جهان پراکنده اند و سینه های پر سخن از سخنور نغز گفتار و جان های گرم از تابش آن آتشکده ی مهر و دانش و فرهنگ دارند.

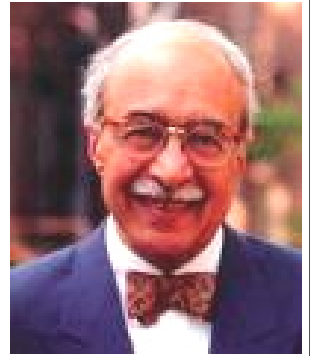
از **صدرالدین الهی** در کالیفرنیا، و **مُنیر طه** در ونکوور و بسیاری دیگر در کران تا کران گیتی برسید تا شما را نیز در شور و غرور خویش انباز گردانند و آنگاه دریابند که:

«نه من بر آن گل (دانش) غزل سرايم و بس

كه عندليب (وي) هر طرف هزارند»

\*\*\*

گرامی بداریم نام و یاد و دستاورد گرانمایه ی استاد **ابراهیم پورداود**، نیک اندیش، نیک گفتار و نیک کردار بنیادگذار دانش گاهان شناسی و اوستا پژوهی ی نوین در ایران را به هنگام یکصد و بیست و یکمین سالروز، زادن فرخنده اش. هرچه با شکوه تر باد نام و یاد او! رهرو پویا و پایدار راه آزادی و ایران دوستی او باشیم و دیگران را نیز به این راه زرین و خجسته فراخوانیم. ایدون باد! ایدون تر باد!



# دیدنی نو، از دینی کهن

نویسنده: دکتر فرهنگ مهر

آشا: پویایی (دینامیسم) تکامل،  
قانون راستی و داد

آشا، قانون راستی و داد است. عمل به راستی، در اندیشه، گفتار و کردار، دادگری است. هیچ کنشی راست نیست، مگر آن که با قانون «آشا» سازگار باشد. آن قانونی که از روی راستی فراهم نشده و دادگستری را استواری نبخشد، قانون نیست.

«آشا» هم چنین پویایی (دینامیسم) تکامل را نشان می‌دهد. اندیشه، گفتار و کردار سازگار با آشا، جهان را پیشرفت می‌دهد و کننده کار را خوشبخت و شادمان می‌کند.

در میان فروزه‌های اهورایی، آشا پس از خرد نام برده شده است. گوا این که گات‌ها بیش از خرد و همه فروزه‌های دیگر خدایی، از آشا نام برده است.

بدبختانه هیچ واژه فارسی که گویای آشا باشد نداریم و از اینرو باید آنرا بشناسیم، به کار ببریم و بشناسانیم.

آشا چکیدهٔ دین زرتشتی است. آشا قانون علت و معلول است که هنجار اهورایی، اخلاقی و اجتماعی را در آفرینش سامان می‌دهد. آشا، هم قانون طبیعی و هم قانون الهی است. آشا قانونی دگرگونی‌ناپذیر، ازلی و ابدی است. خدا آشا است و آشا خواست (مشیت) خدایی را نشان می‌دهد. بنا به گاتها: خواست اهورامزدا و آشا یکی است (۲)

اهورامزدا جهان را در اندیشه (وُهومن) پدید آورد (۳). در وجدان (دانا) شکل داد (۴). در آفرینندگی (سپنتامینیو)

آشکار کرد (۵). و برابر با قانون راستی (آشا) به گردش گذاشت (۶). تا با هم‌آهنگی (آرمیتی) به سوی رسایی (آروآت) و جاودانی (امرتات) پیش رود.

در فلسفه زرتشت، سپنتامینیو پویایی آفرینش و آشا پویایی تکامل را نشان می‌دهند. دین زرتشت دینی پیشرو و آرمان آن رسایی آفرینش است که تنها با پوییدن راه آشا شدنی است.

در فرهنگ هند و ایرانی، باور به وجود نظم و قانون در آفرینش، ریشه کهن دارد. در ایران پیش از زرتشت آن نظم را آرتا و در ودای هند رتا می‌خواندند (۷).

«آشا» جلوه‌ای داد اهورایی است.

محتوای خواست خداوندی این است که هر کس بهره و پی آمد کارهای خود را دریافت دارد. اهورامزدا به مردم آزادی‌گزینش یا اختیار داده است که هر کس با رایزنی خرد و وجدان راه خود را برگزیند و هشدار داده است که هر اندیشه، گفتار و کرداری برابر با قانون آشا، پی‌آمدهی دارد. پی‌آمدهای قابل تغییر و دگرگونی‌پذیر نیستند، ولی تصمیم و گزینش‌های افراد در دست خود آنان است.

در دین زرتشت جبر، موقعیتی ندارد. گات‌ها آگاهی می‌دهد که کسانی که نیکی را برگزینند به شادی و خوشبختی (اوستا) می‌رسند و آنان که بدی را انتخاب کنند، دچار اندوه و افسوس می‌شوند. هر کس کشته خود را می‌درد.

سرنوشت هیچ کس مقدر نیست، ولی پادش هر کاری (صرفنظر از کنندهٔ آن) معین است.

گات‌ها با فلسفه‌ها و دین‌هایی که می‌گویند:

بدی و خوبی و سرنوشت هر کس مقدر و تغییرناپذیر است، موافق نیست. در سنت زرتشتی هر فرد به گزینش راه خود، سرنوشت خود را می‌سازد.

در اسلام در این باره دو مکتب وجود دارد. مکتب اشعری که به جبر باور دارد و بیشتر مسلمانان به آن وابسته‌اند. (مسلمانان شافعی، حنبلی و مالکی مذهب به جبر باور دارند و می‌گویند، خداوند هر کسی را آن گونه که می‌خواهد - خوب یا بد - خلق می‌کند).

در مقابل این ایراد که، با وجود جبر، تحمیل پاداش و مجازات از سوی خداوند عادلانه نیست، اشاره و اظهار می‌دارند: هر آن چه که خداوند بخواهد و بشود عین عدل است، حتی اگر دید ما، نیکان مجازات شوند.

به زبان دیگر، آن چه خداوند کند، داد است و اگر ما آن را «داد» نشناسیم، اشتباه در فهم ماست. این نظر خلاف سنت زرتشتی است.

مکتب دیگری که در بین ایرانیان مسلمان رونق گرفته «معتزله» بود که از نظریه اختیار دفاع می‌کرد و با سنت زرتشتی سازگار است. حنفی‌ها عقیده‌ای بین این دو نظریه دارند و می‌گویند نیت مهم است.

**آزادی (اختیار) جزء مهمی از قانون اشا است.**

آزادی ارزشمندترین داده اهورایی است که در والاترین جلوه خود به صورت آزادی اندیشیدن و آزادی گزینش دین، زیر بنای گات هاست. **اهورامزدا، آدمی را در اندیشیدن، رایزنی با خرد و قبول یا رد دین، آزاد گذاشته است.** و در عین حال از روی دادگری هشدار داده است. آنان که به بدی گرایند، طبق قانون اشا، دچار اندوه و افسوس خواهند شد و آنان که دنبال خوبی بروند به خوشبختی و شادی میرسند.

ریشه های این آزادی، در اصول اخلاقی گات ها و در رابطه بین خالق و مخلوق است. خرد، رشته ای است که اصول گات ها را به هم پیوند می دهد. آدمی در تصویر اخلاقی اهورامزدا خلق شده است. معنای آن اینست که اهورامزدا

و آدمی، در فروزهایی مشترک اند. یکی از آن ها آزادی و اختیار است.

**اهورامزدا خرد است و به همه آدمیان خرد ارزانی کرده است،** تا در کارها با آن رایزنی کنند، تقلید و پیروی کور کورانه، در سنت زرتشتی نیست. گات ها همه جا سفارش می کند که از خرد، در امور چاره جویی شود.

از جهت رابطه آفریننده و آفریده، انسان همکار خداوند است و این همکاری از اینروست که خداوند پرتوی از قدرت اخلاقی خود را در آدمیان به ودیعه گذاشته است و آدمی را در تصویر اخلاقی خود خلق کرده است. البته انسان می تواند از همکاری خداوند سرپیچی کند.

در اسلام، انسان عبد الله است. در مسیحیت انسان، فرزند خداست. در دین زرتشت انسان همکار خداست و به

همین جهت، بین خداوند و انسان به جای حق مالکیت و یا حق ابوت، حق مشارکت وجود دارد. این آزادی به انسان اجازه می دهد که اگر بخواهد طبق قانون اشا در راه پیشرفت جهان به سوی رسایی کار کند، و یا آن که بر خلاق قانون اشا کار کرده، خود را از راستی بیگانه کند و بدبختی ببیند.

۱- نگاه کنید به *The Dawn and Twilight of Zoroastrianism* نوشته Zaehner چاپ

لندن ۱۹۶۱ صفحه ۴۹

۲- گات ها - یسنا ۲۸ بند ۸

۳- گات ها - یسنا ۴۴ بندهای ۴، ۵ و ۷

۴- گات ها - یسنا ۴۴ بند ۱۰

۵- گات ها - یسنا ۴۷ بندهای ۳، ۷ و ۵۱، یسنا ۴۷

بندهای ۱، ۲ و ۳

۶- گات ها - یسنا ۳۱ بندهای ۷ و ۸، یسنا ۴۷ بند

۳

۷- نگاه کنید به *Zoroastrian Tradition*

نوشته فرهنگ مهر، چاپ ۱۹۹۱ صفحه ۵۷

خوب یادمه روز اول ماه مهر همه بچه ها، کوچک و بزرگ زود می رسیدن مدرسه. آخه اگه موفق می شدیم و سر کلاس جای خوب می گرفتیم که هیچ، و گرنه تا آخر سال قد بلند و تنبل ها جاشون ته کلاس بود، و اگه تنها گناحت قد بلندی بود، تا آخر سال به دلیل جای بد داشتن تنبل هم می شدی!

به قول آمریکایی ها تنها سه نکته مهم وجود دارد Location, Location, Location. تازه جای خوب فقط این نبود که ردیف جلوی کلاس باشیم، بلکه نزدیک بودن به شופاز و بخاری کلاس، امتیاز مخصوصی داشت.

یادش بخیر... زمستون ها اونهایی که برای ناهار قابلمه غذا داشتند گاهی روی سופاز گرم کلاس به ترتیب قابلمه ها شونو ردیف می کردند و رایحه دل انگیز خورش های مختلف سر کلاس جبر و هندسه اطرافیان رو مدهوش می کرد.

و اون چند نفری که در همسایگی دستگاه شופاز جای نشستن گرفتن بودن، از بقیه بنظر خوشحال تر می آمدن، ولو اینکه فقط بوی غذای دیگران رو می کشیدند.

به قول شاعر «وصف العیش، نصف العیش». در ضمن ناگفته نمونه که جای خوب داشتن یعنی دور از زاویه دید دبیران بودن. و گرنه مسئول تخته پاک کردن و گچ آوردن و پیغام به دفتر مدرسه بردن و



طرح از: بابک

سؤال های نداشته رو جواب دادن بودیم...

از طرف دیگه، دم پنجره نشستن به مرغوبی جا کمک شایسته ای می کرد! چرا که اینطوری منظره حیاط رو هم داشتیم!

بازم بقول خارجی ها view داشتیم! بهترین منظره موقعی بود که یکی از کلاس ها زنگ ورزش داشتن و همه شاگردا ردیف می شدن و با لباس های رنگ و وارنگ و کفش های راحت و ناراحت، کج و کوله، بالا و پایین می پریدند.

تازه، اگه احياناً مسابقه دو یا بسکتبال بود که دیگه فیها! تمام فکر و ذکرمون می رفت تو نتیجه مسابقه. فقط حیف که از راه دور نمی شد تشویق کرد!

## یادش به خیر...

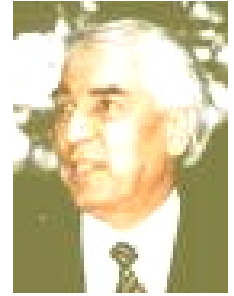
از همه این حرف ها گذشته خدا رو شکر، من همیشه یکی از شاگرد زرنک ها بودم و خدا و کیلی بیشترش بخاطر جای خوب داشتن سر کلاس بود.

ردیف دوم... دست راست تخته... دم پنجره... پشت شופاز و بغل دستم به شاگرد زرنک تر از خودم می شست!

یادش بخیر دوران خوب مدرسه مثل برق و باد گذشت!

اما خوشا به سعادت من و دیگرانی که دوران تحصیلاتمون مملو از خاطرات خوش و بیاد موندنیه و گهگاهی با یادآوریش خنده به لبان خودمون و دیگران می آریم!

میترا



## سخنی کوتاه از:

**شادروان دکتر کورش آریا منش**  
(استاد دانشگاه تهران)

تاریخ ایران زمین گواه بر آن است که هماره بیگانگان از چند سو به این سرزمین تاخت و تاز کرده و آبادانی‌ها را به ویرانی کشانده و ماندمان‌های دانشی و بینشی کشور را به دست آتش سپرده و سیه روزی و تیرگی آفریده‌اند.

روشن است که این تازش‌های پیاپی که بیشتر از سوی یونانیان، رومیان، ترکان و تازیان از چهار گوشه کشور انجام می‌گرفت، آنرا همیشه آسیب‌پذیر می‌کرد، ولی خوشبختانه، توانایی پادشاهان و خردمندی کارگزاران و گردانندگان و بی‌باکی و مهر میهن پرستی مردم ایران، پیوسته این شورش‌ها و تاخت و تازها را در هم می‌کوبید و دشمنان آزمند را بر سر جای خود می‌نشانده و به بیرون از ایران می‌رانده.

بدبختانه دو بار کمر کشور به راستی درهم شکست و همه چیز خود را در برابر تازش و تاراج بدخواهان و بیگانگان ویرانگر از دست داد. یکبار در تازش اسکندر، و دیگر بار در تازش تازیان. که اگر در بار نخست، میهن پرستان اشکانی، بازمانده‌ای اسکندر را به بیرون از ایران افکندند و ایران را رهایی بخشیدند، در بار دوم، این کشور هنوز نتوانسته است کمر

و بدبختانه «خودی‌ها» هم بی‌آنکه اندکی رنج بررسی را به خود هموار سازند، کورکورانه آنها را بازگو کردند. از این رو یکی از بزرگ‌ترین نکوهش‌هایی که به برخی از پژوهشگران و تاریخ‌نویسان ایرانی می‌تواند کرد، پذیرفتن و بازگویی چشم بسته نوشتارهای تاریخ‌نویسان و نویسندگان بیگانه است که گاه به دشمنی مانند «هرودوت» و گاه ناخودآگاه و ندانسته، سخنانی را درباره ایران و ایرانی نگاشته‌اند که به هیچ روی درست نیست.

بدبختانه، اینان با تکیه بر دیدگاه و نوشتارهای آنان، گاه چهره‌هایی بسیار ناگوار و ناخوشایند و چه بسا زشت، از گذشته ایران ساخته‌اند که هماره همچون برگ برنده‌ای در دست دشمنان و بدخواهان خودی و بیگانه به کار رفته و یا مغز و روان جوانان و مردمان ساده دل ما را زهرآگین کرده‌اند.

چگونگی زندگی «زن» در ایران باستان و پیش از تازش تازیان، همیشه یکی از زمینه‌های گفتاری بررسی کنندگان بوده که شوربختانه از پژوهش‌های بنیادین و گسترده چندانی برخوردار نداشته است، و پژوهشگران و نویسندگان بیشتر بر گفتارهای گذرا، نادرست و بی‌مایه تکیه کرده و بر پیوسته کار، بیش از درونمایه آن ارج نهاده‌اند.

و گاه، بی‌آنکه دانشمندان پی به آنچه که از راستی و درستی برخوردار است، ببرند، بر پایه برداشت‌های خود، سخنانی نگاشته‌اند که سخت دردناک و گاه بسیار دشنام‌آمیزند.

برخی از آنان نوشته‌اند که «زن در ایران باستان» همچون «برده» می‌زیسته است.

دسته‌ای از «زنسرا، حرمسرا» و چند

راست نماید، و همچنان بار رنجی دردناک را بردوش می‌کشد.

اسکندر با آتش زدن کاخ با شکوه تخت جمشید، نسک‌خانه (کتابخانه) بزرگ دژ نپشت Dej Napesht را که سر به صدها هزار دفتر و نسک و به ویژه بیست و یک نسک اوستا می‌زد، از میان برد و یونانیان نسک‌خانه بزرگ دیگری را به نام گنج شیزگان Shizigan در آتشکده «آذر گشسب»، شهر «شیز» آذربایگان، نابود کردند.

بدتر و هراسناک‌تر از یونانیان، تازیان بودند که پس از تازش به ایران زمین، هیچ چیز بر جای نگذاشتند و همچون سیل و توفان و گردباد، همه نسک‌های دانشی، هنری، دینی... را سوزاندند و در آب ریختند. «ابن خلدون» می‌نویسد که:

«چون ایران به دست عرب‌ها افتاد، سعد وقاص به دستور عمر، هرچه دفتر و نسک بود به آب ریخت و از میان برد و بدینگونه هنر و دانش و بینش نوشته شده ایرانیان نابود شد، و دیگر چیزی به دست ما نرسید.

بازده و پیامد ناگوار چنین ویرانی‌ها و نابودگری‌ها، آن شد که راستی‌ها در دل تیرگی‌ها فرو رفتند و دشمنان با خامه‌های کینه‌ورزانه خود، هرچه ناسزا و نادرستی و شاخ‌زنی (افترا و تهمت) بود درباره ایران و ایرانی نگاشتند.



زنی سخن گفته و گروهی برزناشویی با نزدیکیان انگشت نهاده و چند تنی نیز «زن» را زندانی مرد و خوار شده او به شمار آورده اند که اگر این نوشته ها از روی کینه جویی و دشمنی نباشد، دست کم نویسندگان در دام کژروی و لغزش پژوهش افتاده و ندانسته و نیک بررسی نکرده، سخنانی را نگاشته اند که مایه و پایه آن شده اند که دشمنان و بدخواهان ما هر چند یکبار از آنها یاد کنند. بدین گونه منش ایران و ایرانی به ویژه «زن» ایرانی را آسیب پذیر ساخته، و زیان و گزند رسانده اند، و می رسانند. در این سخنرانی کوتاه کوشش شده است که چهره راستین «زن در ایران باستان» آنچنان که بوده است، نه آنچنان که برخی به نادرست از آن یاد کرده اند، آشکار گردد و سیمای این نماد بزرگ و گران ارج که همواره یکی از بنیادین ترین پایه های پیشرفت و شکوهمندی ایران و مایه سرفرازی خود و سربلندی مرد ایرانی بوده است، شناخته و روشن شود.

### والایی و ارزش زن در آیین ایرانی

کریستین سن می نویسد که؛ رفتار و گفتار مردان به زنان ایران باستان، آدمی را به یاد رفتارهای با ادب و شایسته امروز ما درباره زنان می اندازد. در ایران باستان، زن می توانست مانند مرد در دادگاه گواه باشد. دختر آزاد بود که همسرش را خود برگزیند. زنان می توانستند در شکار و جنگ دوشادوش مردان و همراه آنان باشند. در همان زمانی که در سرزمینی، دختران را با سنگدلی زنده به گور می کردند و در جایی دیگر به آتش می کشاندند و در کشوری به بردگی و روسپی گری وامی داشتند و یا جلوی ببر و شیر و پلنگ

رها می کردند، یا زنجیر به تیربست ها می بستند و آتش می زدند، زن ایرانی در اوج والایی و شکوه می زیست و آزاد و آزادمنش بود و او را گرامی و بزرگ می داشتند.

نخست از درونمایه واژه «زن» آغاز کنیم. واژه «زن» در پاری ریشه «زندگی» و آفریننده و سازنده است. همین واژه است که در یونانی به گونه Genos و در فرانسه Gens, Geni, Gen شده است که همه آنها برجستگی و هوشفیری را نمایان می سازد. در عرب همین واژه به گونه «جن» در آمده است که اهریمنی ناپیدا و آزاربخش است و پاهای او بمانند جانوران و چهارپایان، سم دار می باشد.

**امشاسپندان زن و مرد:** از شش امشاسپند (در چم «در معنی» جاویدانی پاک) که فروزه های اهورامزدا هستند، سه تا از آنها «زن» (مادینه)، (سپندار مذ، خرداد، امرداد) و سه تا «مرد» (نرینه)، (اردیبهشت، شهریور، بهمن) می باشد.

درونمایه این امشاسپندان زن چنین است:  
۱- **سپندارمذ:** نماد فروتنی، جانبازی، بردباری، سرپرست، زمین و آبادانی و خرمی آن.

۲- **امشاسپند خرداد:** نماد رسایی، برازندگی، پرستاری و نگهداری آب، رستگاری و آرامش و نیکبختی.

۳- **امشاسپند امرداد:** جاودانگی و بی مرگی، نگهدار سرسبزی و آبادانی، پاسدار گیاهان و رویدنی ها. فردوسی توسی، استاد بزرگ سخن در این باره سروده است:

**سپندارمذ پاسبان تو باد**

**ز خرداد، روشن روان تو باد**

در گاتها با سروده های شورانگیز زرتشت اسپنتمان همه جا آمده است:

« ما امشاسپندان زن و مرد را می ستاییم. اهورامزدا، خرداد (رسایی و والایی) و امرداد (جاودانگی و بی مرگی) را به آنان می بخشد که در این جهان، پندار و گفتار و کردارشان بر پایه آیین پاک و دین بهی باشد. یسنا ۴۷، بند ۶»

### برابری و یکسانی زن و مرد

در آیین مزدیسنا، زن و مرد هردو با هم از یک ریشه گیاهی و در یک زمان، پاک و آراسته و نیک آفریده شده اند، و هیچ یک را بر دیگری برتری نیست. این دو همگام و برابر با هم به جهان گام می گذارند تا در راه آبادانی آن تلاش نمایند. نه یکی فریب می دهد، نه دیگری فریب می خورد، و نه هیچ یک از درگاه اهورایی رانده می شوند، و یا، به کیفر می رسند. در بخش ۱۵ نسک بند هشن Bondaheshn آمده است:

« اهورامزدا پیش از آفرینش پیکر، روان را آفریده و آنگاه آنرا در کالبد مشیه و مشیانه بدمید، و به آنان جان داد و گفت شما پدر و مادر جهانید. شما را پاک و بی آلابش و آراسته بیافریدم.»

آنگاه آن دو برخاستند و خود را شستشو دادند و با هم چنین گفتند:

« اهورا مزدا، یگانه است و آفریننده آسمان، زمین، ستارگان، ماه، خورشید...»

این گفتار نشانگر آن است که زن و مرد یکسانند، هردو با هم آفریده می شوند. هردو با هم سخن می گویند. هردو با هم به ستایش می پردازند، و هردو با هم دست به کار نیک و مهرورزی می زنند. همانگونه که به هردو یک گونه دستور داده شده، و یک راهنمایی انجام گرفته است. و همچنان که هردو با هم می گویند:

«هربك از ما باید خشنودی و شادی دیگری

را فراهم آوریم و مهر و درستی و همبستگی را بیافزاییم.»

در همه نیایش های زرتشت اسپنتمان از زن و مرد یکسان سخن گفته شده است و هیچگاه یکی بر دیگری برتری ندارد و در هیچ نسک و دفتر و آیین زرتشتی که پایه اندیشه و فرهنگ ایران زمین بر آن استوار گردیده است، نمی توان یک واژه در دشمنی با زن و نابرابری او با مرد به دست آورد. همه جا این دو، همتا و همسان و برابرند:

«روان های زنان و مردان پاك را در هر جا که زاده شده اند می ستاییم. یسنا هات ۲۹، بند ۲»

«مرد و زن باید خود آزادانه راه خویش برگزینند. بیاخیزید و در گسترش آیین راستی و درستی و پاکی بکوشید...» یسنا، هات ۲۰، بند ۲

«ای مزدا، آنگاه که جان و پیکر آفریدی و نیروی خرد و اندیشه ارزانی داشتی، خواستی که هر کس به دلخواه و آزادانه، دین خود را برگزیند.» یسنا، هات ۳۱، بند ۶۱

«ای زنان و مردان، بکوشید از دروغ بپرهیزید و از پیشرفت فریب و نیرنگ جلوگیری کنید و بدانید که آن خوشی و شادی و سروری که از راه نادرست و بدبختی و بیچارگی دیگران به دست آید، جز رنج و افسوس چیزی به بار نخواهد آورد و تبهکاران و دروغ پرستانی که در پی تباهی درست کردنند، به راستی زندگانی نیک و آرامش روانی خود را نابود خواهند کرد.» یسنا، ۲۶، بند ۴

«فروهر مردان و زنان پاك را که مایه و پایه بنیادین پیروزی راستی و درستی بوده اند، می ستاییم.» فروردین یشت، کرده ۱۲۹

«زن و مرد باید از آنچه نیک و درست یافته و برای خویش برگزیده اند، دیگران را

بیگاهند تا آنان نیز به راست کرداری رهبری شوند.» یسنا ۳۶، بند ۶

«ای اهورا مزدا، بشود که ما از کشور نیک تو جاودانه بهره ور شویم و پادشاه نیکی در هر دو جهان به ما چه زن و چه مرد فرمانروایی کند.» یسنا ۴۱، کرده ۷ بند ۲

در «وندیداد» بخش چهارم، بند ۴۴ آمده است:

«زن و فرزند را باید به راه دانش و هنر رهنمونی کرد و فرزندان خردسال خواه دختر و یا پسر را به آموزشگاه فرستاد.»

زناشویی در ایران باستان یکی از برگزیده ترین و پسندیده ترین و اشوبی ترین کارها به شمار می رفت. و سر باز زدن از آن سخت نکوهیده بود، و کسانی که از این کار روی برمی گرداندند و یا سرپیچی می کردند، همچون بیگانه می نمودند.

در آیین ایران، زنان و مردانی که با هم پیوند بندند و فرزندان نیک بار آورند، بسیار ستوده شده اند. در کار زناشویی، به هیچ روی فشاری از سوی خانواده، و به ویژه از سوی مردان، بر دختران نبود و آنان از همه گونه آزادی در گزینش همسر برخوردار داشتند. چنانکه زرتشت خود درباره زناشویی دخترش با «جاماسب» وزیر دانشمند گشتاسب شاه کیانی می گوید:

«مزدا اهورا، او را «جاماسب» که به منش پاك و راستی و درستی دل بستگی و باور دارد، به شوهری و همسری بر تو بخشید. پس برو و با خرد و اندیشه خویش رایزنی کن و با خواسته پاك و آگاهی، راهت را برگزین و رفتار کن.» گاتها، هات ۵۳ بند ۳

در نوشته «ماتیکان هزاغر دادستان» و در وندیداد درباره زناشویی دختران آمده است:

«دختر پس از پانزده سالگی می تواند شوهر کند. پدر یا سرپرست او می تواند شوهری

شایسته برای برگزیند، ولی دختر به هیچ روی ناگزیر از پذیرفتن همسر پیشنهاد شده نیست، و هیچکس نمی تواند او را وادار به انجام چنین کاری کند، یا اگر سرپیچی نمود، او را از مرده ریگ (ارث) خویش بی بهره سازد و یا او را به کیفری برساند و یا پولی را که برای هزینه روزانه اش می پردازد، دریغ دارد. اگر دختری، شوهری برگزیده، پدر باید خویشکاریش را به گونه بایسته درباره او به انجام برساند.»

از این گفتار به خوبی روشن می شود که دختر در گزینش همسر از آزادی بایسته برخوردار داشته و وارون خواسته پدر و دیگران در خانواده می توانسته است مردی را به دلخواه برگزیند و برای اینکار قانون را پشتیبان خود داشته باشد.

دکتر جیجر Geiger خاورشناس بزرگ آلمانی در نوشتار خود «شهریگری ایران خاوری» می نویسد که: زن پس از زناشویی در رده همسر به شمار می رفت، نه پیرو و یا کنیز او. زن همدم و همبسته و دوست شوهر بود و در همه کارها با او همگامی و دمسازی می کرد.

آموزش و پرورش فرزندان از کارهای ارزشمندی بود که زن بیشتر از مرد، بار سنگین آنرا بر دوش می کشید، زیرا کدبانویی از آن او بود و خانه زیر پوشش فرمان او می چرخید. (رویه ۱۳۰ و پس از آن، برگردان دستور نامدار)

«چند زنی» به هیچ روی یافت نمی شد و زن همچون برده در زنسرا (حرمسرا) به زندان نمی افتاد. قانون تنها به مردانیکه زنی بیمار که از انجام کارهای زناشویی درمانده بود، و یا زنی که نازایی داشت، پروانه همسرگزینی تازه را می داد. با این رو، زن نخستین می توانست درخواست جدایی نماید و کابین و هزینه زندگی خود را دریافت دارد.

زنی که می‌زایید، اگر کارمند و یا کارگر بود، پنج ماه دستمزد دریافت می‌نمود و در خانه می‌ماند و کار نمی‌کرد.

از سخنان ناروا و دشنام‌آمیزی که بیگانگان به ایران و ایرانی داده و خودی‌ها نیز بی‌بررسی گسترده، آنها را بازگو کرده‌اند، زناشویی با نزدیکان مانند خواهر و مادر و دختر است. این کار که به سختی ناستوده و ناپسند به شمار می‌رفت. در هیچ قانون و آیین ایرانی یافت نمی‌شود. شورش‌بختانه برخی برداشت‌هایی که از چگونگی این گونه زناشویی شده، چنین نادرستی را آفریده و بر سر زبان‌های ساده دلان و ناآگاهان و به ویژه دشمنان و بدخواهان انداخته است. برخی تاریخ‌نویسان و خاورشناسان مانند «کریستن سن» نیز بررسی همه‌سویه و دامنه‌دار و شناخت ریشه و بن کار، بر زناشویی با نزدیکان انگشت نهاده‌اند.

«هرودوت» دشمن سرسخت ایران با آنکه همواره درباره ایران و ایرانی، سخنان درشت و دروغ‌آمیز به کار برده است در همین باره می‌نویسد:

«کمبوجیه خواستار خواهر خویش شد و خواست او را به همسری برگزیند، ولی چون زناشویی با خواهر در آن روزگار نادرست و ناقانونی بود، او از داوران و دینداران در این باره پرسش کرد، آنان پاسخ دادند که چنین قانونی یافت نمی‌شود.»

(تاریخ هرودوت، پوشنیه ۱ جلد ۳، بخش ۳۱... تاریخ پیرنیا.

آگاتیوس Agathius تاریخ‌نویسی که در زمان انوشیروان دادگر می‌زیست، نیز داستان گونه‌ای ساختگی درباره زناشویی «غباد» پادشاه ساسانی با دخترش دارد که تنها او یادآوری کرده

است و در هیچ جای دیگر و در هیچ نوشته‌ای یافت نمی‌شود، ولی نکته بسیار ارزشمند همین نوشته در اینجاست که یادآوری کرده است «زناشویی با نزدیکان، تازگی‌ها در ایران پیدا شده است.»

دست کم او به خوبی روشن می‌کند که آنچه را دیگران درباره ایران و ایرانی گفته‌اند، نادرست بوده است، ولی برای پاسخ به «هرودوت و آگاتیوس» باید این نوشته «گزنفون» را یادآوری کرد که می‌نویسد:

«در ایران برای پاکدامنی و پرهیزکاری و زناشویی، قانون‌های بسیار سختی یافت می‌شدند که جلوی هرگونه بدکاری را می‌گرفتند.»

لغزش پژوهشگران درباره زناشویی با نزدیکان در ایران باستان از آنجا می‌آید که اگر مردی، پسر نداشت، برای پاسداری از نام و نشان خانواده، دخترش را بنام خود نامزد می‌کرد تا جانشین پاسداری از تبارش گردد و خانواده را زنده نگهدارد. دختر پس از زناشویی با مرد دلخواه، بدینگونه نام پدر را بر روی نخستین فرزند پسر می‌گذاشت.

چنین زنی را «ابوک زن» می‌گفتند که گروهی بی‌آنکه فلسفه کار را بدانند یا بررسی گسترده‌تری نمایند، پوسته‌ای اندیشیده و پوسته‌ای داوری کرده، بر آن نام زناشویی با نزدیکان را داده‌اند.

درباره زناشویی خواهر و برادر نیز چنین بود که اگر پسری پیش از بالندگی و رسیدن به سال زناشویی، در می‌گذشت، خواهرش را برای او نامزد می‌کردند تا نام برادر را پاسبانی نماید. چنین زنی را «سترون زن» می‌نامیدند. این زن پس از زناشویی با مرد دلخواه، نام برادر را بر او می‌نهاد و او را جانشین برادر می‌کرد. ناگفته نماند که زناشویی با نزدیکان را

«هرودوت» بیشتر از روی کینه‌ورزی و دشمنی بر سرزبان‌انداخته و خودی‌های ناآگاه و پیروگر که هرچه به دستشان برسد، بی‌آنکه گفته‌ها و نوشته‌ها را بررسی و دوباره نویسی نمایند و درست را از نادرست جدا نمایند، کورکورانه به بازگویی آنها پرداخته‌اند.

جدایی زن و مرد، هم‌کاری بس نکوهیده به شمار می‌رفت و هم به هیچ روی به سادگی انجام نمی‌گرفت. در این باره دادگاه پس از شنیدن سخنان دو همسر رأی می‌داد، هیچ مردی نمی‌توانست به دلخواه خود از همسر جدا شود و یا او را رها سازد.

زرتشت در این باره چنین سفارش می‌کند (یسنا - هات ۵۳ - بند ۵):

«این سخنان را به نو اروسان (عروسان) و تازه دامادان می‌گویم. امیدوارم اندرزم را به گوش هوش و جان بشنوید و با روشن بینی آنرا نیک دریابید و در یاد بسپارید.»

«هماره با نیک منشی و مهر و مهربانی زندگی کنید و در راه راستی و درستی کوشا باشید و در این زمینه تلاش نمایید تا از هم‌پیشی گیرید. چه بی‌گمان از زندگانی سرشار از شادی و فراوانی و خوشی و نیکبختی و فرخندگی برخوردار خواهید شد.»

«هنگامی که به آیین آزادگی و هم‌نواختی پایبند باشید و زمانی که مهر و مهرورزی در دل‌های شما جفت جوان «اروس و داماد» جای گیرد و ریشه بدواند، چه در این جهان و چه در جهان دیگر از بهترین پاداش برخوردار خواهید شد، ولی هرگاه گرفتار روان‌پلید اهریمنی شده و از این آیین والا دست برداشتید، پیامد آن جز رنج و اندوه و بانگ درین و افسوس چیزی نخواهد بود.»

یسنا، هات ۵۳، بند ۷ ادامه دارد...

## یا منش زرتشت

برگرفته از: جستاری به زبان انگلیسی به نام Moral Philosophy of Zarathushtra

برگردان آزاد: موبد کامران جمشیدی

نویسنده: پروفیسور کامبیز سخایی

در این نوشتار از بی‌همتا بودن فرزان منشی زرتشت و دیدگاه دگرگون‌کننده‌ی آن به زندگی، سخن خواهم گفت. در این زمینه به فشردگی به سه بنمایه‌ی منش زرتشتی، همانا **خردگرایی، شادی و خشنودی، و آزادی** نگاه خواهد شد. هم‌چنین سخن گفته خواهد شد درباره‌ی ویژگی‌های نمایان و روشن‌کننده‌ی هر کدام از این بنمایه‌ها که پیامد آمیزش آنان است. به این نیز نگاه خواهد شد که برهان‌آوری یا فرودگری<sup>(۲)</sup> زرتشتی ابزاری نیست، شادی‌خواهی آن، کامجویی خودخواهانه نیست و آزادی آن نیز بی‌بند و بار نیست.

در تاریخ فرزان‌های منشی همواره کشاکشی بوده است. از یکسو میان آن ایده‌ای که بر روی جنبه‌ی خردگرایانه زندگی پا می‌فشارد، و از سوی دیگر ایده‌ای که کشش به یافتن شادی و خشنودی در زندگی دارد. بیشتر چنین می‌نماید که در پی شادی بودن تلاشی است خودخواهانه و تک‌روانه در حالی که خردگرایی را به سود گروه می‌دانند. از اینرو میان خرد و شادی جدایی می‌اندازند، که درست نیست. این جدایی خود بر پایه‌ی انگاره (فرضیه - تئوری) دیگری سوار است که آن نیز بی‌بنیاد است و آن ناسازگاری فرد<sup>(۴)</sup> با همبودگاه (جامعه) می‌باشد. منش زرتشتی از این گونه دوگانگی آزاد

می‌باشد.

دستورهای اخلاقی، زمانی خردمندانه به شمار می‌آیند که به شادی انسان و هم‌چنین پاسداری از زیستگاه (محیط زیست) کمک کنند. در یسنا ۳۱ بند ۱۹ به ما گفته می‌شود که کسی که در جستجوی راستی و آمیغ (حقیقت) است، زندگی ساز است (اهوم پیش).

از سوی دیگر در پی شادی بودن زمانی وهومنی (نیک منشی - اخلاقی) به شمار می‌آید که در خرد و برهان پایه داشته باشد. میان راه و روش زندگی ساز نیک منشی زرتشتی و خردگرایی آن، پیوندی درونی برپاست. یسنا ۳۰ بندهای ۳ و ۴ می‌گویند که برخوردار بد و بهتر سرچشمه‌ی زندگی و نازندگی است.

فرزان خردگرایانه‌ی وهومنی که زرتشت بیانگرش بود، بسیار به فرزان منشی «امانوئل کانت» می‌ماند. در هر دو آنها انسان چون آزادکام (خودمختار) است، تنها زیر فرمان خرد خویش است. اما فرزان زرتشتی در اینجا نمی‌ماند و در آن، بنمایه‌ی خردگرایانه در بنمایه‌ی شادی جویانه، در هم می‌شوند.

فرزان زرتشتی انبازی (شرکت) شادی جویانه در زندگی را یک خویشکاری وهومنه‌ی می‌داند، «وارون کانت» که برای او در پی شادی سرشتی بودن، کردارهای نیک‌منشانه‌ی انسان را بی‌بها می‌سازد.

زرتشتیان نیازی نمی‌بینند که برای

نپذیرفتن بیداد در همبودگاهی که در آن زندگی می‌کنند، از پذیرش گوهر والای زندگی سر باز زنند. آنها برای داشتن یک زندگی سازنده نیازی به آزدن تن و روان خویش نمی‌بینند. در این فرزان هیچ سفارشی به خودآزاری و یا دیگر شیوه‌های پس‌زدن زندگی نشده است. هم‌چنین به هیچ‌کنش برده‌واری نیز که هدفش برای فرد روشن نباشد، سفارش نشده است. و سرانجام هیچ باور کور و یا سرنوشت از پیش نوشته شده‌ای نیز نیست که کنترل زندگی را از دست فرد بگیرد.

زرتشتیان تنها به این سفارش شده‌اند که در پی یافتن آن چیزی باشند که برای خودشان و برای دیگران شادی آور است، و به گونه‌ای آن را برآورده سازند که به زیستگاه و آخشیح‌ها (عناصر طبیعت) آسیبی نرسد.

به زبان دیگر از آنها خواسته نشده است که در اندیشه‌ی چیرگی بر چیزی یا کسی باشند. از آنها خواسته شده است که از زندگی به درستی بهره ببرند، در حالی که به نیازهای خود و دیگران و زیستگاه نیز ارجح می‌گذارند.

بنابراین می‌توان گفت که منش زرتشتی بر برخوردی بسیار خردمندانه و فرودین به زندگی پایه دارد، اگرچه در اینجا گفتگو در مورد گونه‌ی ویژه‌ای از فرود است که در این آیین در راستای

جانبخشی و زندگی سازی و شادی آوری است و نه برای برهان آوری (توجیه) مرگ، اندوه و فزون خواهی. برای فرنودگری در مورد بودن بدی در جهان نیازی نمی بیند که هوش و خرد انسان را رد کند.

در اینجا هیچ دوگانگی وجود ندارد که ناچار باشد خود را یگانه جلوه دهد. چنین برخوردار خردمندانه ای با زندگی شدنی نبود، اگر آفریننده ای جهان همانی می بود که مرگ و نابودی را هم می آفرید، که اگر چنین بود بایست که در این جهان بینی از شکوه خداوندی آن نیز سخن می رفت.

در اینجا هیچ «همه - توانایی» وجود ندارد که ناچار باشد با ناتوانی خود در از میان برداشتن بدی از جهان، آشتی کند. هستی برتر (۵) در این آیین آن همه - توانایی نیست که بتواند ناشدنی را شدند سازد. آن چه بسا هنوز هم به رسایی نرسیده است (کامل نشده است) بلکه در این روند (پروسه) به پیش می رود و این انسان ها هستند که در این فرآیند به آن یاری می رسانند. برای رسایی یافتن بایست که مرگ و نابودی از میان برود و این از راه تلاش گروهی انسان ها جلوه گر می شود.

ویژگی دیگری که خردمندانه بودن این فرزندان را می رساند آن است که تنها برای رسیدن به کامیابی نیست.

زرتشتی گری همان اندازه که از ناآگاهی و ایمان کور دوری می جوید، از فرنودگری ابزارمندانه و استراتژیک نیز پرهیز می کند، و نه تنها خردگرایانه است که بر پایه ی گفتگو و داد و ستد اندیشه ها یا دیالوگ بنا شده است. بدین چم که آن، بر روی خردی نیک بنا شده است که تنها برای به چیرگی در آوردن نبوده و زندگی را رد نمی کند، بلکه فرنودی دارد که پایه اش بر هم فهمی و همگان فهمی و خشنودی همه ی

کسانی است که آنرا به کار می بندند. این رفاه همگانی است که سنجه ی (معیار) خرد است و نه کامیابی. بنابراین، براساس فرزندان زرتشتی، آن رفتار و منشی که بر پایه ی فریب و به بازی گرفتن دیگران بنا شده باشد، نمی تواند خردمندانه باشد حتی اگر به کام رسان باشد.

از این رو همه ی کارهایی که در گروه بزرگتر همبود گاهی انجام می گیرند، بایست که چندین پیش نیاز را برآورده سازند تا در رده ی کارهای بخردانه (۶) جای بگیرند. یکی از مهم ترین این بایستگی ها، همانگونه که گفته شد، دست یابی به شادی و خشنودی است. خویشکاری خرد، افزون بر جدایی نیک تر از بد، یا سازنده از ویرانگر، فراهم آوردن شادی و گرمای داشتن زندگی و جان است.

از دید این فرزندان، هر آنچه که زندگی و شادی را رد می کند، گزینشی نادرست و نا اشنایی و ویرانگری یا به گفته ای دیگر «اهرمینی» است. آن خوشی و شادی که خود زندگی برای بخشیدن دارد «وهومنی» است. رد کردن و نپذیرفتن چنین شادی است که اهرمینی می باشد!

بنابراین در دیدگاه زرتشتی هیچ ناهمخوانی میان خرد و شادی نیست. نبرد میان خوبی و بدی برابر با نبرد میان خواسته های فردی و خردمندانه بودن آنها نیست. برای داشتن منش نیک نیاز نیست تا از خشنود کردن خواسته ها و نیازهای فردی چشم پوشید، و این خشنود گرداندن، خودخواهانه نیست. اما، در پی شادی بودن ابزاری نیست که تنها برای رسیدن به شادی تکی باشد؛ زیرا که انسان در این جهان تنها نیست و همگی انسان ها در این نبرد با بدی و اهرمینی با هم همکاری می کنند.

جهان جایگاهی است که در آن، شادی از راه تلاش انسان های راست و درست

برای زندگی سازی و جان بخشی استوار می گردد. شادی برابر با نیکی است که از راه از میان برداشتن بدی، که همانا مرگ و نابودی است، بدست می آید.

زرتشت به ما می آموزد که دنیا تجربی (۷) ما، جهانی است که هنوز به سامان ایده آل (۸) نرسیده است، بلکه پهنه ای است که در آن روند سامان پذیری در کار روی دادن است. از این دیدگاه، جهان هستی باید که دگرگون شده و به یک جهان همه سامان رسایی یابد. انسان ها کارگزاران چنین دگرگونی هستند. پس این دین خواهان دگرگونی جهان هستی است و آنچه که سر راه آن را گرفته است، مرگ و نابودی است. در نتیجه منش زرتشتی از انسان ها می خواهد که در این راه بروند، و به آن یاری رسانند تا زندگی را با شادی، جانشین مرگ سازند. پس تمامی جهان در کار شدن است و انسان این روند را با گرامیداشت و جشن گرفتن زندگی و شادی یاری می کند. هرچه بیشتر چنین شود، خشم و مرگ نیستی نیز بیشتر از میان برداشته می شود و چنین، کار خداوند نیز به پیش می رود. یسنای ۴۹، بند ۴ می گوید که؛ بدی آن نابخردی (۹) است که خشم و ستم را می افزاید. و یسنا ۳۰ بند ۶ نیز همین را در مورد انسان هایی می گوید که زندگی دیگران را با خشم خود تباه می کنند.

یسنا ۵۳ بند ۹ می گوید که؛ بدکاران در خشم خود راستی را آلوده می سازند. و یسنای ۴۸ بند ۷ به می گوید که؛ از خشم دوری کنیم و در برابر ستم بایستیم.

شادزیوی در این جهان بینی، پیوندی ناگسستنی و درونی دارد، هم با اینکه همه ی انسان ها بتوانند خود را جلوه گر سازند (تحقق بخشند) و هم دارای

زیستگاه پاک و پاکیزه ای باشند. شادی تنها یک چگونگی درونی نیست که از راه ژرف اندیشی (۱۰) و یا از خود بی خودی (۱۱) به دست آید، بلکه از راه نبرد انسان ها با ناراستی، تباه گری و واپس زدن زندگی (۱۲) و مانند آنها به دست می آید.

در یسنا ۵۳ بند ۸ گفته می شود که؛ نبرد با بدی پیوند دارد با آرامش جویی و جلوگیری از کشتن، خسارت زدن و نابود کردن. در اینجا گفتگوی ما به پیش نیاز دیگر این فرزندان می رسد و آن مقوله ی آزادی است. در آیین زرتشتی انسان ها آزاد و هوشمند به شمار می آیند. همانگونه که دیدیم آنها می توانند برگزینند که زندگی ساز باشند و یا تباه گر آن. آنان می توانند برگزینند که همکاران سازنده ی جهان به سامان باشند و یا از روند آن پیشگیری کنند. هم آزوری آنان در فرآیند از میان برداشتن نیستی از جهان یک گزینش آگاهانه است.

جهان بینی زرتشتی می آموزد که زورگویی و زورشنوی و ایمان کور، دشمن خرد نیک هستند. پس در یسنا ۳۰ بند ۲ به ما گفته می شود که نخست بشنویم و سپس میان نیک و بد برای خود برگزینیم. همانگونه که آمد، سنجه ی شناخت و تمیز خرد (نیک)، کامیابی و کارآیی نیست و خرد نباید تا رده ی یک ابزار پایین بیاید، بلکه باید برای شناخت و فهمیدن بکار آید.

یک داو (ادعا) زمانی پشتوانه دارد و ارزش می یابد که تمامی کسانی که در آن درگیر هستند بتوانند و بخواهند که برای استوار گرداندن (ثابت کردن) آن شرکت کنند. برای نمونه یک کنش، تنها زمانی دادگرانه است که هماهنگ باشد با آن هنجارهای (نرم های) رفتاری که از سوی کسانی که در پیوند با آن هستند آزادانه و آگاهانه برگزیده

شده است.

پس یک کنش زمانی خردمندانه است که نه تنها شادی افزاست و زیستگاه را نگاهبانی می کند، بلکه آزادی را نیز پاسدار است. این در یسنا ۳۱ بند ۱۱ گفتگو شده است که در آنجا پایه ی گزینش هر کس را، خواست آزادانه ی او می داند. بنابراین، خردگرایی تنها بنمایه ی این جهان بینی نیست که باید از بهره برداری ابزاری و استراتژیک دور نگاهداشته شود و در پی رستگاری باشد. تعریف آزادی نیز بسیار یکتاست که چنین تعریفی هم در گاتها شده است و هم در اوستای پسین تر.

در نوشتاری که شاید از سده ی نهم به جا مانده است (شکند گمانیک و یچار = سخنان گمان شکن) گفته می شود که هتا (حتا) اهورامزدا نیز آزاد نیست که کار ناشدنی انجام دهد. پس آزادی نمی تواند بیرون از مرزهای فرنود برود. آزادی به آرش (مفهوم) بهره بردن و بهره کشی از خود، دیگران و یا زیستگاه نیست. آن یگانی که چنین کند، آزاد نیست بلکه سرشت بد آن است که ناگزیرش می سازد.

بنابراین برخورد بهره کشانه از جهان از روی آزادی نبوده و یک کنش ناگزیر (اجباری) است. این گونه بهره کشی، ویران سازی و غارت جهان و هر آنچه در آن است با درک زرتشتی از آزادی یکسان نیست. وارون بیشتر دین های خدا مرکز، برداشت دین زرتشتی از آزادی، حتا آزادی خداوند، با زور بی مرز در پیوند نیست، بلکه آزادی، پیامد بازتاب و سنجش خردمندانه بوده و از دید سرشتی و گوهری با همه - توانا بودن همسان نیست. آن کنشی آزاد است که ناگزیر نبوده و وارون خواست خردمندانه انسان نباشد.

بنابراین، آزادی، خردگرایی و شادی بنیان های درهم تنیده ی منش زرتشتی

هستند. آزادی با زور ناب و بی مرز یکسان نیست بلکه، آن بخرد بودن است و توانا بودن برای کردارهایی که بتوان با فرنود و برهان از آنها پدافند کرد.

خردگرایی به خودی خود ابزاری نیست که به فرنودگری برای چیره شدن بر جهان و بهره کشی از آن برای آرمان های خودخواهانه بینجامد، بلکه باید به انسان برای پیوندی نیک با دیگر انسان ها یاری کند. خردگرایی آن است که روند رسیدن به هم - اندیشی را هم - پرسى می داند، که می تواند همزبانی های بنیادین (توافق های اصولی) را مورد گفتگو، بازبینی و بررسی (نقد) ارزشی قرار دهد، هنجارهای چیره را بدون ترس از پاد آفره (مجازات) به چالش بکشد، در پیوند تنگاتنگ با پیشبرد و افزایش شادی و زندگی باشد و تنها ابزاری نباشد برای گفتگو از نیکی و یا بودن درد و رنج در جهان.

سرانجام، شادی نیز نه یک پی گیری خودخواهانه برای کام جویی در دم (لحظه ای) است و نه رد کردن خوشی از بن. شادی وابسته است به مبارزه با مرگ، نیستی، نا آگاهی، ایمان کور و ستم و پیش نیازش از میان برداشتن نیروهای بازدارنده ی انسان از جلوه بخشیدن به توانایی های زندگی ساز می باشد.

۱- Moral Philosophy

۲- برهان یا فرنود = منطق. فرنودین = منطقی. فرنودگری = منطق آوردن = برهان آوردن.

۳- «هال» واژه ای پارسی است که تازی شده و به گونه ی «حال» در آمده است.

۴- فرد، همان پرت است در چم کسی یا چیزی از دیگران پرت افتاده است.

۵- Supreme Being

۶- آن خردی را که هماهنگ با اشا و راستی باشد، خرد نیک یا بخردانه می توان گفت، زیرا که خرد می تواند در راه نادرست نیز بکار رود.

۷- Empirical Universe

۸- Cosmos

۹- همانگونه که به خرد نیک، بخردی می توان گفت، به خرد بد نیز نابخری می توان گفت.

۱۰- Contemplation

۱۱- Ecstasy

۱۲- Necrophilia

## در باره‌ی آشو زرتشت، پیامبر گرامی ایرانزمین

از: شادروان عارف قزوینی

چراغ راه دینش آفتاب است  
شرف بخش نژاد آریسای  
پی پوزش به پیش نام زرتشت  
رسید از نو به دور باستانی  
چو عارف جان کند قربان نامش  
پی تعظیم خور، شادم به یادش  
ستایش بایدت پیغمبر خویش  
رها کن، تا به کی بی آبرویی؟  
همان به، دین بهدینان گرای  
که خود بنیان کن دیو دروغ است  
نکو شد، بهتر از آن دین مپندار  
در آکاین خانه را سوز و گداز است  
به حال ملك و ملت نیست دلسوز  
فتادی ديك ملیت هم از جوش  
در این آتش نهان، آب حیات است  
که باید سوختن را از من آموخت  
برای گرمی يك قرن، کافیهست  
توانی جست از آن خاکستر، اکسیر  
که يك ایسرانی والاتبارم  
که زرتشتی بود خون و نژادم  
که بی تردید بایستی برم گور

به نام آنکه وستایش کتاب است  
مهین دستور دربار خدایی  
دو تا گر دیده چرخ پیر را پشت  
به زیر سایه نامش توانی  
ز هاتف بشنود هر کس پیامش  
شفق چون سر زند هر بامدادش  
چو من گر دوست داری کشور خویش  
به ایمانی ره بیگانه جویی  
به قرن بیست گر در بند آیی  
به چشم عقل، آن دین را فروغ است  
چو دین کردارش و گفتار و پندار  
در آتشکده دل بر تو باز است  
هر آن دل را نباشد شعله افروز  
در این کشور چه شد این شعله خاموش؟  
تو را این آتش اسباب نجات است  
چنان یکسر سراپای مرا سوخت  
اگرچ از من بجز خاکستری نیست  
چه اندر خاک خفتم زود یا دیر  
به دنیا بس همین يك افتخارم  
به خون دل زیم زین زیست، شادم  
بسی اسرار در دل مانده مسرور

یسنا ۳۳ بند ۲

هر کس که با اندیشه و گفتار،  
با دروندان می ستیزد،  
و یا به او و به پیرو او،  
با باور و دل بستگی،  
راه نیک می آموزد و می نمایاند،  
خواست مزدا را به جا می آورد.



یسنا ۳۰ بند ۹

ای اهورامزدا،  
باشد که  
از آن تو باشیم،  
و از کسانی باشیم که جهان را تازه می گردانند.  
زمانی که خرد، دستخوش سستی و ناستواری است،  
راستی به یاری ما آید،  
و اندیشه ما را به هم نزدیک گرداند.

## دهش ها

دانشجویان ممتاز. گلنواز و جمشید خدایار يك عدد مایکروویو برای آشپزخانه مرکز. هما خانم و موبد مهربان بهرام زرتشتی ۱۰۰۰ دلار برای جشن سپاس. خانم دکتر نوشین و آقای هوشنگ فرهمند ۵۰۰ دلار برای جشن سپاس.	۹ ۱۰ ۱۱	دهشمندانی که به این مرکز کمک کرده اند: از سوی تراست مروارید گیو ۱۰۰۰ دلار برای هزینه برگزاری سالروز درگذشت روانشاد مروارید خانم اردشیر گیو. شیرین خانم و آقای بهنام شهروینی ۱۰۱ دلار. آقای مهرداد فریدون کیانیان يك تخته قالیچه دستباف ایران را به نیایشگاه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا پیشکش کرده است. شیرین خانم و آقای پروفیسور سروش سروشیان ۱۳۰۰ دلار. گوهر خانم و آقای دکتر حسن بهدادنیا ۱۰۰ دلار. دهشمند ۱۰۰ دلار. مهرانگیز خانم جمزاده ۳۳ دلار. گلنواز و جمشید خدایار ۵۰۰ دلار برای جایزه	۱ ۲ ۳ ۴ ۵
دهشمندانی که برای چاپ و پخش چهره نما به این مرکز کمک کرده اند: آقای مهرداد ماندگاری ۲۰۰ دلار. آقای اشکان سلامتی پور ۳۵ دلار. دوشیزه مرجان سلامتی پور ۳۵ دلار. مهرناز خانم ملک پور ۲۵ دلار. آقای امیر والی و مهین خانم ۲۰ دلار.	۱ ۲ ۳ ۴ ۵		

### مرکز زرتشتیان کالیفرنیا از همه دهشمندان سپاسگزاری می کند.



ای مزدا،  
کجايند آن دلدادگان تو؟  
که با اندیشه نيك،  
از آموزش های پر ارج تو آگاهند،  
و آنها را  
چه در رنج و چه در خوشی،  
با هوشمندی به کار می بندند.  
من کسی را جز تو نمی شناسم،  
پس، در پرتو راستی،  
مرا پشت و پناه باش.

یسنا ۳۴ - بند ۷

### اوستای تندرستی

- ۱ - پریماه خانم کمدار ۱۰۰ دلار برای تندرستی و کامیابی  
فرزندان خویش، آقای رشید و دوشیزه رؤیا و خانواده.
- ۲ - سیمین خانم نوروزیان ۴۰ دلار برای تندرستی و کامیابی  
همشیره و دختر همشیره خود.
- ۳ - آقای ارسطو کسروی و گیتی خانم ۱۰۱ دلار برای  
تندرستی و کامیابی.

### Trust of Morvarid Guive

c/o: Farhang Soroosh, M.D.  
4001 S. Decatur Ave., Suite 37-337  
Las Vegas, NV 89103  
Tel: (702) 889-9795

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا از شما درخواست می کند که نوشتارها، فرتورها (عکس ها) و پیشنهادهای خود را به نشانی  
cninfo@czcjournal.org برای نشریه های مرکز بفرستید.  
نوشتارها و فرتورهای برگزیده، با نام فرستنده چاپ خواهد شد.  
در تارنمای [www.czcjournal.org](http://www.czcjournal.org) می توانید نشریه های مرکز زرتشتیان کالیفرنیا را ببینید.



## دهشمندانی که بیادبود در گذشتگان خود برای اوستاخوانی مبلغی را به مرکز زرتشتیان کالیفرنیا پرداخته اند

آفرینگان خوانی بیادبود روانشاد دکتر کیخسرو شهروینی. آقای هرمزد و مریخ خانم سروشیان ۱۰۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود فرزند ناکام خود سرن سروشیان. خورشید خانم بهدینان ۲۰۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود مادر خود روانشاد شیرین بهرام بهدینان . ماهرخ خانم نامداری ۱۰۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود برادر خود منوچهر بهرام مهربان. ایراندخت خانم ورجاوند ۱۰۱ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود همسر خود روانشاد شاپور ورجاوند. رامک خانم رهنمون و خانواده ۱۰۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود روانشاد پردخت هرمزد یارکیخان زاده. آقای دکتر کیخسرو مهربان کاوسی ۴۰۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود مادر و پدر خود، روانشادان بانو مهربان مهربانی زرتشتی و مهربان کیخسرو کاوسی. آقای دکتر سهراب ساسانی ۵۵۰ دلار برای گات ها خوانی در روز پُرسه ی مادر خود روانشاد پردخت ماهیار یزدانی ساسانی. آقای بهروز و کامبیز بهی زاده ۸۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود پدر خود روانشاد مهربان بهروز بهی زاده. دکتر خسرو مهرفر و رؤیا خانم ۱۰۱ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود روانشاد دکتر اسفندیار فرخانی. مخمل خانم اردشیری (گوهر ریزی) ۵۵۰ دلار برای گاتها خوانی بیادبود همسر خود روانشاد فریبرز اردشیر گوهر ریزی. ماهرخ خانم نامداری ۱۰۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود پدر خود، روانشاد بهرام مهربان مهربان. پریچهر خانم سرویان ۱۰۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود همسر خود روانشاد دکتر اسفندیار فرخانی. خانواده روانشاد سروشیار رستم غیبی ۲۳۳ دلار برای گات ها خوانی در روز یادبود آن روانشاد. ایران خانم خدادادی ۱۰۱ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود پدر و مادر خود روانشادان دستور خداداد و همایون هرمزی	۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰	سوسن خانم باختری (استاد) ۱۰۱ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود مادربزرگ خود روانشاد سیمین دخت هرمزی. منیژه خانم سلامت (فرخنده) ۵۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود روانشاد جمشید رستم فرخنده. آقای بهروز بهی زاده ۲۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود روانشاد مهین دخت رستم بلندی. پریچهر خانم جهانیان ۳۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود خواهر خود روانشاد لعل اردشیر جهانیان. پریماه کمدار ۵۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود روانشادان رستم و فرنگیس غیبی. پوران خانم سلامتی (مهرفر) ۵۱ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود روانشاد گل مرزبان سلامتی. فرزانه خانم یزدانی بیوکی ۵۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود پدر خود اردشیر سیروس یزدانی بیوکی. فرنگیس خانم هرمزندی علی آبادی ۲۵۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود روانشادان همایون جهانگیر بلوکی و گوهر هرمزندی علی آبادی. پروانه خانم نمیری کلانتری ۱۰۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود روانشاد سیروس نمیری کلانتری. منیژه خانم هورمزدی ۱۰۱ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود روانشادان خدایار هورمزدی و همایون انوشیروانی و شیدا زابلستانی. لعل خانم یل زاده و فرزندان، شقایق و لادن یل زاده ۱۰۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود روانشاد جهانگیر رستم یل زاده. آقای فریدون گشتاسبی ۱۰۱ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود پدر خود روانشاد خدایار بهرام گشتاسب. آقای دکتر هوشنگ کسروی ۱۵۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود مادر خود روانشاد زمرّد تهمتنی کسروی. مهین خانم رشیدی ۳۰۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود مادر خود روانشاد بانو فرنگیس نوشیروانی (رشیدی). کتایون خانم فرخنده ۲۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود همسر خود روانشاد مرزبان فرخنده. شیرین خانم و بهنام شهروینی ۱۰۱ دلار برای	۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶
--	--	--	---

۳۱	ایران خانم رشیدی ۲۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود پدر بزرگ خود روانشاد فریدون رستم انوشیروانی.
۳۲	آقای کیکاوس ورجاوند ۱۰۱ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود مادر خود روانشاد پوراندهخت هرمزدار پورمستدام.
۳۳	شهناز خانم هورمزدی ۵۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود پدر و مادر خود روانشادان همایون بهرام مزدایی و فریدون هورمزدی.
۳۴	گلنار خانم امانی ۱۰۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود پدر خود روانشاد مهندس بهمن امانی.
۳۵	هما خانم امانی ۲۰۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود همسر خود روانشاد مهندس بهمن امانی.
۳۶	رامبد امانی ۱۰۱ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود پدر خود روانشاد مهندس بهمن امانی.
۳۷	آقای داریوش مرزبان ۲۰۰ دلار برای برگزاری آیین های دینی مادر خود روانشاد شیرین ظهراپیان (مرزبان).
۳۸	خانواده بُنداریان ۱۰۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود پدر و مادر خود روانشادان فریدون خسرو بُنداریان و پریزاد کیخسرو جهانیان.
۳۹	میترا خانم برخوردار ۱۰۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود همسر خود روانشاد فرُبد سیروس برخوردار.
۴۰	روح انگیز خانم مهرخداوندی ۵۵۰ دلار برای برگزاری آیین های دینی همسر خود روانشاد جمشید مهر خداوندی
۴۱	پریسا خانم و نازنین عزّتی ۱۰۱ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود پدر و مادر خود، روانشادان سهراب عزّتی و مهناز فروغی (عزّتی).
۴۲	از سوی خانواده روانشاد گشتاسب کرمانی ۱۰۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود آن روانشاد.
۴۳	از سوی خانواده سروشیان ۵۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود روانشاد افلاطون سروشیان.
۴۴	آقای جمشید امانت ۱۰۱ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود پدر خود روانشاد خسرو مهربان امانت.
۴۵	بانو خانم حکیم ۱۰۱ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود همسر خود روانشاد خسرو مهربان امانت.
۴۶	آقای شهریار داراییان ۳۰۱ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود همسر خود روانشاد دولت جهانگیر داراییان.
۴۷	ملوک خانم مالگنجی ۱۰۱ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود همسر خود، روانشاد شهریار اردشیر مالگنجی.
۴۸	آقای سهراب اویزه ۱۰۰ دلار برای آفرینگان خوانی بیادبود

۴۹	خانواده غیبی ۱۰۱ دلار برای یزشن خوانی در آیین سی روزه روانشاد سروشیار رستم غیبی.
۵۰	زلیخا خانم دلگشا (جاویدان) ۱۰۱ دلار برای آفرینگان خوانی در سالروز درگذشت همسر خود روانشاد جهانگیر جاویدان.
۵۱	سیمین خانم ورجاوند ۲۰ دلار برای آفرینگان خوانی در سالروز درگذشت همسر خود روانشاد اردشیر بهرام ورجاوند.
۵۲	اختر خانم شجاع زادگان ۱۵۰۰ دلار برای برگزاری آیین های دینی بیادبود روانشاد دکتر شروین خداحم بهروزیان.
۵۳	ملوک خانم مالگنجی ۱۰۱ دلار برای برگزاری آیین های دینی بیادبود برادر خود روانشاد فریدون شهریار مرادی زابلستانی.



**نام درگذشته های زیر  
به ترتیب تاریخ به آگاهی  
خوانندگان چهره نما می رسد**

- ۱- درگذشت روانشاد ایراندهخت نامدار آفاق.
- ۲- درگذشت روانشاد یسنا کورش خوردادی.
- ۳- درگذشت روانشاد پریدهخت ماهیار یزدانی (ساسانی).
- ۴- درگذشت روانشاد فریبرز اردشیر گوهرریزی.
- ۵- درگذشت روانشاد سروشیار رستم غیبی.
- ۶- درگذشت روانشاد جمشید جهانگیر مهر خداوندی.
- ۷- درگذشت روانشاد شیرین ظهراپیان تفتی (مرزبان).
- ۸- درگذشت روانشاد دکتر شروین بهروزیان (جاودانی).
- ۹- درگذشت روانشاد فریدون شهریار مرادی زابلستانی.

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا درگذشت شادروانان نامبرده را به خانواده، بستگان و دوستان آنان تسلیم گفته، تندرستی، کامیابی و دیربویی بازماندگان را از اهورامزدا درخواست می نماید.

# CHEHRENAMA

Publication of California Zoroastrian Center

Winter 2006

Issue No. 144



Ostad Pourdavoud's Family at California Zoroastrian Center

From Left to Right:

Ardeshir Baghkhaniyan, Hooshang Farahmand, Parvin, Anahita and Arash Naficy (Pourandokht's children), Pourandokht Pourdavoud (Ostad Pourdavoud's daughter), Asha Davoodi [Reghabi] (Ostad Pourdavoud's niece), Mahsa Makki (Asha's granddaughter), Kay Arash Makki (Mahsa's son), Dr. Ali Makki (Mahsa's husband), Hormuzd Soroushian, Dr. Mehrborzin Soroushian, Mehrbanou Soroushian, Nasrin Ordibeheshti, Dr. Sohrab Sassani

این چهره‌ها از دوش تر است روان‌ساز مروارید کیوبه چاپ می‌رسد

California Zoroastrian Center  
8952 Hazard Ave,  
Westminister, CA, 92683

Non-Profit Org.  
U.S. Postage  
**PAID**  
Permit No. 12300  
Huntington Beach, CA 92647

To:

Zoroastrianism is a universal religion, open to anyone who may wish to become a Zoroastrian. This conclusion is compelled by Zarathushtra's own words in the Gathas, by later texts and prayers written over a period of time that spanned more than 1,000 years after Zarathushtra, by formal opinions given by ancient (and some modern) religious authorities, and also by ancient traditions and customs.

In Part I of this article, we will consider the evidence of Zarathushtra's own words, and some later texts and prayers. In Part II, we will consider the evidence of formal opinions and ancient traditions and customs.

There are those who say that we must accept non-Zoroastrians into the religion, if we wish to survive. With due respect I do not agree. Our Ashem Vohu prayer teaches us that we should do what is right because it is the right thing to do. In my view, we should accept any sincere person who wishes to become a Zoroastrian, -- not to "survive", and not because our ancient texts tell us to do so, but because it is the right thing to do. On the other hand, it pleases me that our ancient texts wholeheartedly support acceptance as the right thing to do.

Prohibiting the admission of non-Zoroastrians is a custom which arose long after the fall of the Sasanian Empire as a survival mechanism, to survive persecution in Iran, and to enable Zoroastrian refugees in India to live there without being a threat to the social and religious institutions of their adopted land. In short, such exclusionary practices are a social invention, not a relig-

ious mandate.

Let us consider the evidence.<sup>1</sup>

### **Zarathushtra's Teachings: the Gathas.**

There are many verses in the Gathas which support the principle that Zarathushtra considered his religion to be a universal one, and hoped that all the living would come to believe in it. Here are a few exam-

# ***Zoroastrianism: A Universal Religion.***

## ***Part I.***

***By***

***Dina G. McIntyre***

ples. There are many more. In Y31.3 Zarathushtra says:

"... that commandment which is for Thy adherents -- speak, Wise One, .... in order for us to know (all) that by means of which I might convert all the living." Y31.3 (Inslar translation).<sup>2</sup>

This verse makes it clear that Zarathushtra considered Mazda's "**adherents**" to include "**all the living**". Some Zoroastrians who advocate exclusion, and oppose acceptance, argue that this translation is incorrect. But a review of translations by major scholars, both "eastern" and "western", consistently shows that in this verse, Zarathushtra expressed the wish to convert all the living to the belief system which came to his mind from Mazda. For example (alphabetically arranged):

Azargoshasb: "...so that I may convert all the people into the right path." <sup>3</sup>

Bartholomae: ".....that I may convert all living men." <sup>4</sup>

Bode & Nanavutty: ".....so that I may lead all the living to believe in the true faith." <sup>5</sup>

Humbach: "...so that therewith I might receive all the living." <sup>6</sup>

Ichaporia: ".....so that I may ever convert all the living (mortals)." <sup>7</sup>

Irani: "...Give it in Thy own inspired word that I may thereby bring its realization to all." <sup>8</sup>

Jafarey: "...It will help me guide all the living to choose aright." <sup>9</sup>

Kanga: ".....so that I cause all men to put faith in the Religion." <sup>10</sup>

Mills: ".....(that...) I may make all the living believers!" <sup>11</sup>

Mills states: "...So also the general indication of the Pahlavi translator. .... Observe that the religious system contemplated universal proselytism." <sup>12</sup>

Moulton: ".....that I may convert all living men." <sup>13</sup>

Nanavutty: ".....Thus I will convince all the living (regarding the true faith)." <sup>14</sup>

Neryosangh's Sanskrit Translation: "... which wisdom is enlightening or awaking all the living." <sup>15</sup>

Pahlavi translation: "...declare it, that we teach all living the Faith." <sup>16</sup>

Sethna: "...that I may convince all the living to believe in the true path." 17

Sidhwa: ".....To convert all mortals to become Thine alone." 18

Taraporewala: ".....so-that I-may-ever-convert all the living (into the Right Path)." 19

There are those who argue that Y31.3 should be interpreted as pertaining to the choice between good and evil, and that there is nothing in the Gathas about choosing the religion. But the evidence of the Gathas is to the contrary. Zarathushtra describes Mazda's message as "... **that word which is to be heard as the best for men.** ..." Y45.5 -- not as the best for any particular tribe or clan, but as the best for mankind. And he himself made the choice.

"... I choose (only) Thy teachings, Lord." Y46.3.

Zarathushtra makes no mention of restricting his teachings to those whose parents were Zoroastrian, for the simple reason that before Zarathushtra, no one's parents were "Zoroastrian" 20. He makes no mention of reserving his teachings only for the people of any particular community, clan, tribe or race. His notion of a person of "good lineage" is one who is connected with *asha*, and with the best way of being. He says: "...Any such person of [*aramaiti*] is of the (same) good lineage with truth [*asha*] and all those (other forces) existing under Thy rule, Lord." Y49.5; "The priest who is just, in harmony with truth [*asha*] is the offspring from the best spirit [*mainyeush...vahishtat*]" Y33.6. In other words, the only "lineage" that

Zarathushtra cares about is the state of being generated by truth, and its implementation in thought, word and action, -- which is the concept of *aramaiti*, and is generated by a benevolent way of being (*spenta mainyu*).

No one knows today whether Zarathushtra's original homeland was in the north, south, east or west of what later came to be called Iran. There is much informed speculation on this subject, but no direct evidence. We do know, from his own words, that he was persecuted and ostracized for speaking out against the tyranny of priests and rulers, and had to flee from the region in which he was born: "To what land to flee? Where shall I go to flee? They exclude me from my family and from my clan." *Ushtavaiti Gatha*, Y46.1.

Zarathushtra fled to the kingdom of King *Vishtaspa*, and was successful in converting the royal family and the people of that land to his vision of religion.

### The Later Texts and Prayers:

*Yasna* 42 is a supplement to the *Haptanghaiti*. We know from its linguistics that it is not as old as the Gathas, and not as late as some of the other *Yasnas*. 21 By the time *Yasna* 42 was composed, the religion had become institutionalized, and had established priests and rituals. Verse 6 of this *Yasna* speaks of reverencing the *athravans* (fire-priests) who returned after spreading the religion in far off places.22

The *Ahuna Vairya* (*Yatha Ahu Vairyo* prayer) 23 is in *Gathic Avestan*, and in the same meter as the *Ahuna-vaiti Gatha*. Many scholars be-

### Zoroastrianism: A Universal Religion

lieve that it was composed by Zarathushtra himself. In my view, it contains the core of Zarathushtra's teachings in a nutshell -- showing us a worship that is a way of life.

This prayer was commented on in *Yasna* 19.6, a text composed several centuries after the Gathas, which has *Ahura Mazda* making the following promise -- not just to any particular tribe or clan, but to everyone in the entire world: "And whoever in this world of mine which is corporeal shall mentally recall...a portion of the *Ahuna-vairya*, and ..... shall then utter it aloud, shall worship thus...I will bring his soul over the Bridge of *Kinvat*, I who am *Ahura Mazda*,....." 24

There are many later texts and prayers which echo *Gathic* verses regarding the universality of the religion. For example, in the Gathas Zarathushtra expresses the wish to spread Mazda's teachings across the earth. "Lord, let wisdom come in the company of truth [*asha*] across the earth!..." Y50.5. The *Farvardin Yasht* 25 echoes this thought with conviction: "...and there will the good Law of the worshippers of Mazda come and spread through all the seven *Karshvares* of the earth." *Yasht* 13.94 26

This wish in the form of a prayer is found in many of the *Khordeh Avesta* prayers, which were composed during *Sasanian* times, several centuries after Zarathushtra. For example: the *Meher Niyaaesh* says: "May the knowledge, extent and fame of the commandments of the most excellent Mazda worshipping religion ever increase over the world, over all the seven regions,

### **Zoroastrianism: A Universal Religion**

so may it be." 27 Almost identical words are also found in the Khorshed Niyaesh, the Mah Bakhtar Niyaesh, the Ardivi Sur Niyaesh, the Atash Niyaesh, the Nirang-e Hormazd Yasht, the Ardibehesht Yasht, the Sarosh Yasht Hadokht, and the Sraosh Yasht Wadi. 28

The Doa Nam Setayeshne (another prayer composed in Sasanian times) says: "Homage to the all knowing tolerator, who sent through Zarathushtra Spitman . . . teachings of religion for the people of the world so that they may have friendship, inculcate faith and inner wisdom and knowledge gained from hearing. For the information and guidance of all men who are, who were, and who will be hereafter..." 29

The Din-no-Kalmo (Pazand) speaks of "...The good, righteous and complete religion which God has sent for the world..." 30

The Doa Tandarosti (Pazand) prays "... May the religion of Zarathushtra be a source of glory unto all mortals..." 31

The Zoroastrian religion is famed for its commitment to truth and honesty. One cannot help but wonder how anyone can truthfully and sincerely say these prayers daily, or weekly, or perhaps just on good occasions, and yet insist that the religion prohibits the admission of non-Zoroastrians. It passes comprehension.

In the Gathas, Zarathushtra implies that the Divine is immanent (present) in all things. A later Avestan text, Yasna 17.11, expresses this beautiful thought by speaking of the fire in all things, the fire with-

in 32, as does the Bundahishn (a post-Sasanian, Pahlavi text).<sup>33</sup> The Farvardin Yasht also expresses this thought by reverencing the fravashi in all things.

The fravashi is the divine within. As applied to different human races, verse 143 of this Yasht reverences the fravashis of good men and women in various enumerated countries - Turanian, Sairimyan (which a footnote explains is Europe and Western Asia), Saini (which a footnote explains is China), and the verse concludes with reverence for the fravashis of good men and women "... in all countries....." 34

If our religion teaches that the Divine is immanent (present) in all men and women, of what relevance is ethnicity to religion? Can we reject any person without rejecting the Divine which is immanent within such a person?

Those who favor exclusion contend that this rule is not a question of rejecting anyone. Rather, it is a question of obeying God's will. I do not know how they square this argument with Zarathushtra's teaching that we must think for ourselves, after reflecting with a clear mind ("...Reflect with a clear mind -- man by man for himself ....." Y30.2). They argue that it is God's will that each person should remain in the religion of his birth, and that to change one's birth religion is an act of defiance against God's will.

Well, God caused us to be born naked. Is it His will that we not wear clothes? He caused us to be born ignorant. Is it an act of defiance against God to get an education?

Some babies are born sick, or with

birth defects. Is it His will that such babies not be given medical treatment to save their lives? What if one's parents are atheists? Is it an act of defiance against God to want to believe in Him?

What if one's parents are religious fanatics? Is it God's will that the child of such parents must also be a religious fanatic, and must massacre and torture people as his parents do? The argument is a non-starter (to say nothing of a non-brainer).

If Mazda is the God of the Universe, how can anyone shrink His relevance to only 100,000 Zoroastrians on this planet of several billion people (to say nothing of extra-terrestrial life, if any)? How did we sink from the high nobility of Zarathushtra's thought to such a narrow view?

This article will be continued in Part II where we will consider the evidence of modern and ancient religious Opinions, as well as traditions and customs.

**Dina G. McIntyre** , is a Zoroastrian who was born in India and came to the United States to attend college. She received a bachelor of science degree from Carnegie Mellon University (then Carnegie Institute of Technology), and a law degree from the University of Pittsburgh, School of Law. Dina has practiced law in the United States since 1964. Prior to her retirement she was a member of the bar of all federal and state courts in Pennsylvania, as well as the United States Supreme Court. She has been a student of the teachings of Zarathushtra since the early

1980s, and was the Editor of a 12 lesson course on the Gathas called *An Introduction to the Gathas of Zarathushtra*, which she distributed world-wide in 1989-90.

Her writings on the teachings of Zarathushtra have appeared in various Zarathushti Journals and on the following websites:  
[www.vohuman.org](http://www.vohuman.org) and  
[www.zarathushtra.com](http://www.zarathushtra.com)

1 The evidence in this article is not exhaustive. There is much, much more. See the following excellent articles:

K.D.Irani and F.J. Vajifdar, *Conversion in Zoroastrianism, The Truth Behind the Trumpery*, as it appears in *Humata*, (Journal of the Center for Ancient Iranian Studies, Winter 1998 -- 1999 issue) p 8;

A. J. Davar, *Zoroastrianism: A Universal Faith that Remained Regional?* published in several parts in various issues of *Humata*, *ibid*.

C. P. Mehta, *The Religion of Zarathushtra is for All Mankind*. This work appears on [www.efn.org/ropal/acceptz.html](http://www.efn.org/ropal/acceptz.html) a website created and maintained by Steven Williamson, a convert to Zoroastrianism, at which site he has collected many good articles on conversion.

Dr. Kersey Antia, the courageous and much admired high priest of the Zoroastrian Association of Metropolitan Chicago, Dr. Kersey Antia, has also written a thorough and knowledgeable article on conversion which I read some years ago. I regret that I do not have a copy of it.

2 All quotations from the Gathas, in this paper, are to the translation by Professor Insler of Yale University, as it appears in *The Gathas of Zarathushtra*, (Brill 1975), unless otherwise indicated. Round parentheses ( ) in a quotation indicate an insertion into the text by Prof. Insler. Square brackets [ ] in a quotation indicate an insertion by me, sometimes by way of explanation, and sometimes to show you the applicable Gathic words, but for convenience, usually without their grammatical variations. I leave 'aramaiti' untranslated, so it consistently appears in square brackets.

3 Firouz Azargoshasb, *The Translation of Gathas, the Holy Songs of Zarathushtra*, (March 1988), published with the assistance of CIMNA (the Council of Iranian Mobeds of North America). The author, before he departed this life, was the head of the Council of Mobeds of Tehran, the highest religious body for Zoroastrians in Iran.

4 As quoted by I. J. S. Taraporewala, in his book, *The Divine Songs of Zarathushtra*, (reprint, Hukhta Foundation, Bombay, 1993), page 182. (This book by Taraporewala is hereinafter referred to as "Taraporewala").

5 Bode & Nanavutty, *Songs of Zarathushtra*,

*The Gathas*, (George Allen & Unwin, Ltd., 1952), p 52.

6 Humbach, *The Gathas of Zarathushtra and the Other Old Avestan Texts*, (Heidelberg, 1991), Volume 1, p 127.

7 Ichaporia, *The Gathas of Zarathushtra, Translation and Transcription of Ahunavaiti and Vahishtoishiti Gathas*, (FEZANA, 1993), p 11.

8 D. J. Irani, *The Gathas, The Hymns of Zarathushtra*, (Center for Ancient Iranian Studies, 1998), p 38.

9 Jafarey, *The Gathas, Our Guide*, (Ushta Publications, 1989) p 35.

10 Kanga, *Gatha-Ba-Maani*, ((Parsi Panchayat Funds and Properties, 1997) p 43.

11 Mills, *Sacred Books of the East*, (1981 reprint by Motilal Benarsidas, of the 1887 original) Volume 31, page 41 (hereinafter referred to as "SBE").

12 SBE, *ibid* Vol. 31, p 41, footnote 8.

13 Moulton, *Early Zoroastrianism The Hibbert Lectures delivered at Oxford, 1912*, (1980 AMS Press reprint of the 1913 original) p 352.

14 Nanavutty, *The Gathas of Zarathushtra*, (Mapin, 1999), p 83.

15 L. H. Mills, *A Study of the Five Zarathushtrian Gathas*, (Oxford 1892, AMS Press Reprint, 1997), p 57. This work includes an English translation of the Pahlavi translation edited with collation of manuscripts from all known codices, as well as an English translation from a collation of five ancient texts of Neryosangh's Sanskrit translation (hereinafter referred to as "Mills' compendium").

16 Mills' compendium, p 57.

17 Sethna, *The Teachings of Zarathushtra*, (1978 reprint), p 29.

18 Sidhwa, *The Gathas of Asho Zarathushtra*, (1998), p 21.

19 Taraporewala, *ibid* page 178.

20 A post-Sasanian text, the *Dinkard V*, is said to describe how prophets before Z had accepted the revelation. I do not (yet) have a copy of this text. Based on historical evidence, I find it doubtful that the worship of Mazda was a part of any proto-Indo-Iranian religion. Professor Thieme (and many other scholars) is of the opinion that Mazda, as the name of God, was the invention of Zarathushtra. He points out that there is no equivalent deity called Wisdom in the Vedic pantheon, but only the feminine noun "medha" meaning wisdom. Thieme, *Reflections on the Vocabulary of Zarathushtra's Gathas*, in *Proceedings of the First Gatha Colloquium*, 1993, (WZO 1998), p 201. By contrast, the other pre-Zarathushtrian Iranian deities of the Yashts and later Zoroastrian texts have their counterparts in the Vedic pantheon. But even if we accept, for the sake of argument, that some sort of worship of Mazda pre-dated Zoroastrianism,

## **Zoroastrianism: A Universal Religion**

thus, it could not have been the religion as taught by Zarathushtra -- the "mazdayasno Zarathushtrish" of the "Jasa Me Avanghe Mazda" prayer which was composed in Sasanian times as a Zoroastrian credo.

21 Humbach, *The Gathas of Zarathushtra and Other Old Avestan Texts*, Vol. 1, page 7, footnote 9.

22 Y42.6 speaks of reverencing "...the approaches of the Fire-priests, as they approach us from afar, and seek to gain the provinces, and spread the ritual lore...." Mills translation as it appears in SBE Vol 31, page 291. This verse is clear that even the rituals were not restricted, and were open to anyone who wished to join the religion.

23 For my explanation and discussion of the Ahuna Vairya, see *Three Prayers and the Name of God*, on [www.vohuman.org](http://www.vohuman.org). The article on the Ahuna Vairya (from that collection) also appears on [www.zarathushtra.com](http://www.zarathushtra.com). For a more in-depth discussion of the Ahuna Vairya, see *The Talisman*, which also appears on [www.vohuman.org](http://www.vohuman.org).

24 Mills translation as it appears in SBE, Vol. 31, page 261.

25 The Farvardin Yasht (Yasht 13) is written in the Younger Avestan language, not in Gathic, and was composed several centuries after Zarathushtra. By the time it was written the old pre-Zarathushtrian Indo-Aryan deities had found their way into the religion of Zarathushtra, so the Farvardin Yasht differs from the teachings of the Gathas in some ways, but reflects them in other ways.

26 As translated by Darmesteter, in SBE Vol. 23, page 202.

27 Meher Niyaesh, Sethna, *Khordeh Avesta* (1980 reprint), p 61.

28 Sethna's *Khordeh Avesta*, *ibid*, *Khorshed Niyaesh* p 51; *Mah Bakhtar Niyaesh* pp 71 -- 73; *Ardvi Sur Niyaesh* p 83; *Atashi Nyaesh* p 93; *Nirange- Hormazd Yasht* p 111; *Ardibehesht Yasht* p 125; *Sarosh Yasht Hadokht* p 141; *Sraosh Yasht Wadi* p 165.

29 Sethna, *ibid*, page 63.

30 Sethna, *Khordeh Avesta* *ibid*, page 169;

31 Sethna, *Khordeh Avesta*, *ibid* page 173.

32 SBE Vol. 31, p 258, Mills translation.

33 As translated by E. W. West, in SBE Vol. 5, pp 61 -- 62.

34 As translated by Darmesteter in SBE Vol. 23, pp 226 -- 227.

---

# Worshippers of the Mind

**By: Professor Arthur Pearlstein**

Just this past year, Time magazine featured a cover story on the “legacy of Abraham” which suggested that, as author of the monotheistic idea and more, Abraham was responsible for “a complete departure from everything” that went before. Like many essays on the history of religion, the Time piece confused the stories from three different religious traditions with actual history and the search for truth. The author did admit that “there is no way to know what century Abraham lived in, or even whether he actually existed as a person.” Unmentioned in the article is the fact that there is substantial evidence that Zarathushtra, almost certainly a genuine historical figure, may really have been responsible for the “complete departure from everything” that the author attributes to Abraham. However, the road traveled by the “great religions” since this departure has had some dramatic detours from what Zarathushtra taught. Nowhere is this divergence more manifest than in the answer to the seemingly simple question: what is it that Zoroastrians worship?

There is strong basis in the historical record of religions to conclude that the idea of a single, universal, creative force came to the three “Abrahamic” religions through the influence of Zoroastrians on the Jews during the Babylonian exile. Since the traditions of those religions came to dominate so much of our world, we are in the peculiar position of examining and interpreting Zarathushtra’s concept of “Ahura Mazda” backwards in time through the lens of the Abrahamic concept of “God” as if it were one and the same thing. It is not.

The term “Ahura Mazda” has been variously translated “Wise Lord,” “Lord Wisdom,” “Supreme Wisdom,” or “Supreme Mind.” The followers of the religion called themselves “Mazdayasni,” which could loosely be interpreted as “Worshippers of Supreme Wisdom” or, perhaps more appropriately, “Worshippers of the Mind.”

The Zarathushtrian object of worship is so altogether different from the personified form of the Abrahamic religions that the very use of the term “God” to describe these divergent concepts can be confusing. Zarathushtra’s “God”—Ahura Mazda—is simply not there in a material or geographical sense. Instead, “God” is the origin and pre-

condition of thought and of all we perceive with our senses: uncaused and eternal. Zoroastrian scholar Farhang Mehr<sup>[ii]</sup> has defined it as wisdom and truth in essence (Y28, and Y51.7) and infinitude in time and space (Y31.8) (Mehr, *An Introduction to the Gathas of Zarathushtra*, May 1990). The Gathas describe Ahura Mazda as “the most ancient and the youngest” or that which “has always been and always will be” or which has “no beginning and no end.” (Y31.8).

Simply put, Ahura Mazda is an idea: the mind of the universe—the origin of existence and, indeed, existence itself, infinite and eternal. There is striking similarity between Zarathushtra’s concept of Ahura Mazda and the “God” described by the European philosopher Spinoza thousands of years later: “...there exists in nature an infinite power of thinking, which... contains subjectively the whole of nature, and its thoughts proceed in the same manner as nature—that is, in the sphere of ideas.” (Spinoza’s letter to Oldenburg, 1665).

Ahura Mazda works as a process through a kind of “divine” law, the built in conditions of the universe and, therefore, of humanity. That law of the universe is known as “Asha,” a term which has been translated as truth, righteousness, universal order, and even justice, but which is perhaps best left untranslated. The infinite variety we experience in this fast moving world of change is the expression of Asha.

Where do human beings fit in this picture? Human intelligence is a spark of the cosmic mind: the fire of Ahura Mazda is within each of us. Again, shades of Spinoza who wrote that “the human mind is part of the infinite intellect of God.” (Spinoza, *Ethics*). Yet human beings play a less restrained, more intense role than Spinoza may have envisioned. To Zarathushtra, we humans are co-creators of the universe. In this sense, “Zarathushtra wants every person to be godlike.” (Jafarey,<sup>[iii]</sup> “Spenta Mainyu,” *Introduction to the Gathas*).

The God posited by Zarathushtra is neither to be feared nor begged. Ahura Mazda does not punish or reward. Rather than trying to please God, we are enriched by acting in conformity with the nature of God and the true nature of the world. We participate in Asha in proportion to



the degree to which we understand Ahura Mazda and conform our actions to the law of the universe. The saoshyants or saviors are “those who follow their knowledge of thy teaching with actions in harmony with good thinking and with truth, Wise One.” Y48.12 (Insler[iv] Tr.) There is a profound joy that comes with this experience. In words that echo Zarathushtrian sentiments, Albert Einstein described a feeling “that takes the form of a rapturous amazement at the harmony of natural law” and is “a sort of intoxicated joy and amazement at the beauty and grandeur of this world...” (Einstein, *The World as I See It*, 1934).

Zarathushtra’s concept of the single, universal, creative “God” has been translated through the ages into a highly personified form. Yet personification, if it has any validity, is only for the purpose of helping us comprehend the vision of “Supreme Mind” that is Ahura Mazda. As finite beings, we cannot easily grasp infinity and eternity so a degree of anthropomorphism is helpful. But Zarathushtra used such analogies sparingly and only in allegorical or poetic expressions. Indeed, he rebelled against what he called “false gods” that he condemned as unreal—manipulative tools of evil minds.

In examining Zarathushtra’s influences on philosophy and religion, his revolutionary concept of “God” as mind is only a beginning. Beyond this, the powerful, moral dimension to religious teaching, and the future-orientation of religious and political/social thought with its accompanying apocalyptic vision, can be traced directly to Zoroastrian influences. Likewise, such emblems of western religion as heaven and hell, angels, the devil, the messiah, and even resurrection have clear connections to the Good Religion. The powerful impact of Zarathushtra’s philosophy can thus be seen as much in the distortion of his teaching as in the embrace.

For example, the morality of the Abrahamic religions—the notions of “good and evil”—are derived from something quite different in Zoroastrianism: the idea of drawing distinctions that Zarathushtra understood as so important to establishing life in settled communities. What Zarathushtra taught was a pragmatic ethics, promoting that which works, that which promotes the full range of our potential. It is a philosophy of joy that relentlessly seeks truth, starting with laser sharp focus on seeking to know the world as it is and dealing with it, questioning our assumptions constantly along the way. Indeed, only as we question our beliefs do we learn to become more true to ourselves and more aligned with Asha, the way of the universe.

The apocalyptic vision—the whole idea of looking toward a “final battle” or resolution bringing on a “perfect world”—has been shown to be directly attributable to early

(but post-Zarathushtra) Zoroastrianism. Indeed, this concept is really very much the same whether it is the Christian version or the Marxist/utopian version. But while Zarathushtra’s concept of the future inspired much utopian thought, it was something quite different from the apocalyptic idea it inspired. Zarathushtra offered an innovative future perspective representing an enormous shift from the then-dominant view of endless cycles controlled by the gods. His “making wonderful” is a process of continual re-invention, a constant evolution that starts anew with each life. The future offers an ever-deepening array of exciting, joy-bringing delightful (and surprising) things, if only we struggle for it. It is a process and something more—it is life itself.

There can be little doubt of the enormous impact that Zarathushtra has had on the development of civilization and ideas. Being among the first to understand the ethical requirements for settled living, Zarathushtra was the original spokesman for civilization as we know it. And though many of his once innovative ideas have emerged through the millennia in almost unrecognizable form, the most powerful impact of his inspiring message surely lies ahead—in the future of civilization.

**Arthur Pearlstein** is Professor of Law and Director of the Werner Institute for Negotiation and Dispute Resolution at Creighton University School of Law in Omaha, Nebraska. A graduate of Harvard Law School (J.D.), Haverford College (B.A.) and the Straus Institute for Dispute Resolution at Pepperdine University (Masters in Dispute Resolution), Arthur previously served as the general counsel and director of ADR and International Programs at the Federal Mediation and Conciliation Service (FMCS) and has taught at Catholic University School of Law and at Pepperdine. At FMCS, Arthur spearheaded a national initiative aimed at developing the state of the art in the design, promotion, and implementation of conflict management systems in the workplace. Arthur was born and raised in the Washington, DC area and graduated from high school and college in the 1970's. He has lived in several different states and countries and has visited 49 states and over 60 different countries on 5 continents. He began to study Zoroastrianism early in the 1990's.

[i] This paper is based on a presentation made at Pomona college, Southern California, on February 8, 2004 on the occasion of “Festival of Fire” (Jashne Sadeh). It was posted on vohuman.org on December 22, 2005.

[ii] Mehr, Emeritus Professor Dr. Farhang

[iii] Jafarey, Dr. Ali Akbar

[iv] Insler, Emeritus Professor Dr. Stanley

This is how "democracy" is defined by the Webster's Dictionary: "[MF democratie, fr. LL democratia, fr. Gk dê-mokratia, fr. dêmos (people) + -kratia -cracy (rule)] (1576) a: government by the people; esp : rule of the majority b: a government in which the supreme power is vested in the people and exercised by them directly or indirectly through a system of representation usu. involving periodically held free elections."

History of democracy, as presented by Western scholars, only goes back to the people of Greek cities of the pre-Christian era. This is just a part of the story. The full fact is that regional elected councils are well documented in the Indo-European, particularly the Indo-Iranian, societies and among other peoples of the world of a greater antiquity. The point to note about the Greek and the later Roman city democracies is that "ancient democracies did not presuppose equality of all individuals; the majority of the populace, notably slaves and women, had no political rights. Athens, the greatest of the city democracies, limited the franchise to native-born citizens." (Funk & Wagnalls New Encyclopedia, Vol.8, "Democracy.") Nothing surprising! Women have been granted the right to vote and hold government office in most of the democracies only in the first half of the 20th century.

What do the Guiding Gathas of Zarathushtra say? The Very first song begins with "Yatha Ahu," the Principle of Choice. In order to bring peace, prosperity, stability, progress and happiness to the living world, people are to select only competent persons who are able to free the world from mental and physical wrongs, and lead it to truth, precision, progress, wholeness, and immortality.

# ZOROASTRIAN RELIGION AND DEMOCRACY

By: Dr Ali A. Jafarey

Song 16, the last but one, is particularly dedicated to "Vohû Khshathra Vairya," literally "Good Domain Worthy-of-Choice." It elaborates that a good government must be an elected one. It is then the best gain one can have. To serve a chosen government means to serve it best with devotion based on righteous deeds. It is for such a dominion, a world order that Zarathushtra rose to work for us, mankind. He founded the foremost democracy -- mental and physical, spiritual and material.

Contrary to the pyramidal structure of the society into professions/casts of a single superior top to the massive inferior bottom of serfs and slaves seen in human history of many doctrines, the Gathas profoundly present a doctrine of individual freedom of will and choice equally for all men and women. The Gathic division of the human society is unique. It begins with the family living in a house that multiplies consequentially into settlements, districts, lands and finally the earth – all based on good thinking and precise procedure. This makes one realize the true democracy Zarathushtra expounded. The guiding leaders of all these units must be elected only on account of their competence, and that too by persons with 'good mind – Vohu Manah' and in the 'right – Asha' procedure.

In today's definition, it would mean that each and every person elected to

the office must be fully qualified for the office he/she is elected to. It would, in a simpler term, mean competent persons leading the house, settlement, district, land and the globe. On the governmental level, it would mean that all the candidates for presidency, home affairs, foreign relations, commerce, council, cabinet and all other offices, will prove their competence of quality and experience, to be elected for their particular posts. Every post will be filled by a person elected for his/her competence. And on the global level, we will have a "United Nations" organization that would lead free, friendly, peaceful, prosperous, healthy, happy and lovingly united peoples of globe to glory.

A close look at all the democracies in the world would show that mankind has still to work wisely and hard to reach the Gathic principle of "Vohu Khshathra Vairya."

Zarathushtra prayed for it in the concluding stanza of his Sublime Songs:

May the desired Fellowship come  
for the support of the men and women of Zarathushtra,  
for the support of good mind,  
so that the conscience of  
every person earns  
the choice reward, the reward  
of righteousness,  
a wish regarded by the Wise God.  
Let us join him in the prayer and work to  
achieve his ideal  
"Vohu Khshathra Vairya."  
"Both the lord and the leader  
are to be chosen  
because of their righteousness.  
These two appointments are  
made with good mind  
so that acts of life are done  
for the Wise One,  
and the dominion of God is  
well established,  
in which the chosen person becomes the rehabilitator of the rightful  
who are oppressed.

August 23, 2006

Ebrahim Pourdavoud

It was an exiting event in my life, when one day in 1939 Dr. Isa Sadiq, Dean of the Faculty of Humanities at the University of Tehran, entered our undergraduate classroom accompanied by a middle-aged man with penetrating eyes and aquiline nose and neatly and impeccably dressed and introduced Professor Pourdavoud, about whom we had heard so much, as our instructor for a new course on Avesta and the Avestan language.

The course was completely new to us. No one knew much about ancient Iranian languages. When he began to lecture in his slightly Gilanian accent, we all felt that he did not only talk from his mind, but also from his heart. His love of ancient Iran and his profound admiration for the religion of ancient Iran shone through his words; it was contagious and inspiring.

He was the one who planted the seed of enthusiasm for the study of ancient Iranian culture in my mind. He introduced a whole new field of study in Iran, not only through his teaching, but even more effectively through his excellent translation of the entire Avesta with ample introductory and explanatory annotations.

He was a true gentleman: dignified, generous, and kind. Few scholars have had such a profound impact on the outlook of generations of Iranians. He opened a new vista before our eyes. He kindled keen interest in the mind of his students and his readers for the study of Zoroastrian religion and the culture of Zoroastrian Iran. His memory lives on, as does his impact.

Ehsan Yarshater

## Winter Solstice—Yalda

By: **Mobed Behram Deboo**

Yalda! Yalda! Today is the shortest day.  
But for you, not the shortest memory.  
Starry heavenly night on its longest way,  
A day to remember without hurry.

As our earth turns slowly to the benefactor,  
A journey that will go through her renovator.  
Then birds will sing the glory of the morning,  
And with fresh air, leaves and flowers will be dancing.

Until then, let us seek transformation of our Selves,  
Of our relations with each other on this planet,  
And all that is created with White Light Garment.  
Hasten slowly, let us search THAT within ourselves.

Yes, Winter Solstice is a time to spend together,  
Sing, dance, feast and preciously share.  
A smile or two, kindle it with a glow,  
A dim light in the heart to light a shadow.



3,738 years later the message is still relevant. Still vital to our success in this life. Still vital to our success in delivering the ultimate goal of Zoroastrianism, Freshokereti - the renewal of the Earth.

One of my favorite things about Zarathushtra's philosophy is that it empowers those who choose to accept it and live by it. We are not victims of a wrathful illogical God; we are not sinners; we do not have to submit to a powerful God (and his supposed representatives on Earth) to be saved; and we don't have to take on faith irrational concepts and beliefs.

Rather Zarathushtra empowered humans, perhaps for the first time, to understand how the world could be and how to work to perfect it. Basically, we become co-creative with Ahura Mazda.

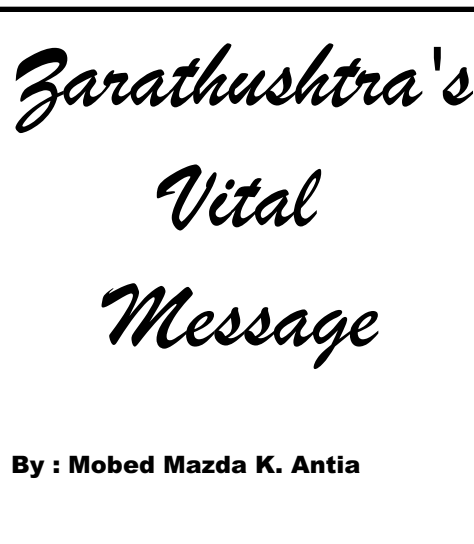
Zarathushtra was the first prophet and philosopher to proclaim that there is one wise creator; that the world evolves according to some basic laws of goodness; that humans have an element of godliness in them that gives them the power to think and choose righteousness or goodness in everything we do; and finally, that humans can and should co-create and perfect the world through their good choices.

The principles of Zoroastrianism are based on truth and justice, connected with wisdom and tied together with the concept of free choice. And when they ask what the purpose of our existence is here on earth? We have the answer; it is to renew the world, through righteousness!

Zoroastrianism forces us to think of issues greater than those that con-

cern us individually. We have to focus on the world at large. What Zoroastrian solutions can we come up with for problems that all humans are facing?

What we care about as a community, the things we do for the world



and for others, may be the best indication of who we are as a community of Zoroastrians. The goal of the religion is not the happiness of the individual but making others happy.

Zarathushtra's message shifts the focus from an individualistic highly personal way of thinking to a much broader, less self-absorbed way of thinking, acting, and living. That is, doing what is good or "best" in each situation is often different than doing what is advantageous or convenient to an individual. This has implications for how we live our lives, how we interact with others in person and in a societal setting, and how we choose leaders. I like to think of Zarathushtra's message as that of the image of a butterfly flapping its wings in one part of the world and setting into motion a series of events perhaps causing a hurricane in another part of the world. Zarathushtra's mes-

sage can be the wing moving people's minds in a small way completely changing the kind of life they lead -- away from living a life focused on what's best for one alone, and towards living a good life that improves the world for all people and beings in the world.

What does all this mean? It means we have to work towards perfection in every aspect of our lives. Each individual has God's most important attribute within him or her; the attribute of the Good Mind. Each individual has full freedom to choose to think and speak and act in good and righteous ways (according to the law of Asha). Those who choose to follow their good mind and transform good thoughts into words and action everyday and in each and every choice -large and small - help move the world closer to completion and perfection. In this way each person has the potential and ability to be a co-leader with God in renewing and perfecting this world.

As individuals we must continually strengthen our Good Mind - that ability to know the right path or choice in a situation - and the capacity for loving others within ourselves. We have to strive to understand and choose the right and good path in every choice we make in our lives, not for any reward, but because it is the right thing to do. This process starts within ourselves; and as we individuals are transformed, it affects our families, then our neighbors, then our communities, then our countries, and ultimately the entire world.